ژوندون

همراه با جنتری رنگ
و البم هنرمندان

مجلهٔ هفتگی. شنبه ۳ حمل ۱۳۵۳
شمارهٔ فوق العاده سال نو
قیمت یک شماره -۱۳- افغانی

امسال تازه روی تر آمد همی بهار
هنگام آمدن نه بدینگونه بود پار

بهار پرشکوه امسال، که شکوهش
از پیروزی بزرگ ملّت افغان
(نظام جمهوری)
بار و گردیده، بتمام هموطنان
گرامی مبارک باشد

پیام رئیس دولت وصدراعظم بمناسبت سال نو

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

خواهران وبرادران گرامی !

اولین نوبهار جمهوریت افغانستان ونخستین روز سال نورابشماخواهران وبرا دران عزیز در هر گوشه وکنار مملکت ودر هرنقطه‌ای از نقاط جها ن که‌هستید ازطرف خود ورفقای همکار خود صمیمانه تبریك میگویم وتوفیق افراد ملت وکارکنان دولت جمهوری رابرای رسیدن به هدف های مشترك ملی که سربلندی وطن وسعادت مردم ما را تضمین وتامین‌میکند، از خدای بی‌نیاز مسئلت مینمایم.

سالیکه گذ شت یکی از سالهای تاریخی بود که‌سرزمین کهنسال ما در طول تاریخ چندین هزار سالهٔ خود بارها، شاهد آن بوده است. در۲٦- سرطان سال گذشته انقلاب بزرگ تاریخی ما که‌فقط وفقط از ارادهٔ ملت افغانستان سر چشمه گر فته بو د به نیروی همت وسر بازی اردوی- فداکار وطن رویکار آمد و با چنا ن یك استقبال گرم واحسا سات پرشور وپشتیبانی صمیمانه از طرف تمام طبقات مردم بخصوص جوا نا ن منور ووطن پرست روبرو شد که بذات خود درتاریخ کشور مابی‌نظیر بود وخاطرهٔ آن برای هرفرد افغان افتخار آمیز وفراموش ناشدنی باقی خواهدماند.

سوال مهم برای ز ندگی شرافتمندانه

درپرتو این انقلاب ملی نظام‌مترقی جمهوری درکشور بر قرار شد ودر روشنی این نظام جدید تا آنجا که درچند ماه گذ شته امکان داشت‌از یکسو درراه حل مشکلات گوناگون و متعددی که‌از رژیم سابق بیاد گار مانده بود قدم ها ی نسبتاً مؤثری، برداشته شد وازسوی دیگر بمنظور اعمار یك افغانستان نوین که بتواند حیثیت ملی خودرا که‌شایستهٔ‌آن‌است حفظ‌کند ،یك سلسله تحو لا تی در حیات اقتصادی ، اجتما عی وسیاسی جامعه درظرف همین چندماه مختصر آغاز شد که البته به‌لطف وپشتیبانی بی‌شایبه هموطنان عزیز دوا م‌خواهد داشت. سوال مهم، این است‌که‌یك ملت درشرایط کنونی جهان و موافق باعصر ماچطور میتواند شرافتمند انه وآبرومندانه زیست کند وبرای‌رسیدن به‌آن هدف‌عالی، چه‌وظایف ومکلفیت هارا انجام دهد .

طبعاً نمیتوان این سوال مهم‌رابه چند سطر مختصر به تفصیل جوا ب گفت،امایقین است که‌با داشتن‌شعور ملی ،تحلیل وتشخیص درست منا فع ملی، تامین وحدت نظر وعمل‌وازهمه مهمترتصمیم قاطع، خلل نا پذیر ودوامدار یك ملت میتواند اورا به‌هدف عالی اش بالاخره برساند و یا کم ازکم نزدیك‌سازد.

لطفا ورق بزنید

اولین‌شرط وصول بمقصد

پس از تجارب تلخ تاریخ‌امیدوارم تصمیم قاطع ملت افغانستان همین باشد.

برای ملتی که‌تازه درراه تکامل قدم نهاده‌وهنوز مشکلات‌و مسئولیت های بزرگی درپیش دارد،اولین‌شرط وصول به‌مقصد درك‌وتشخیص نقایص ونقاط ضعیف خود ، سپس تلاش‌و کوشش برای تکمیل نقایص واصلاح‌آن نقاط ضعیف است .

ملتی که‌نخواهد ویا نتواند نارسایی های خودرا درك ویا درصورت درك کردن باایمان کامل وعزم قوی در اصلاح آن نکوشد هرسعی‌وتلاشی که‌برای رسیدن بکمال مطلوب خود میکند ممکن بی ثمر باشد ،بنا براین هر یك از ما ،در هر جای،هروظیفه‌و مقامی که هستیم ، باید قبل‌ازهر چیز این شهامت را داشته باشیم که‌در پی درك نقایص شخصی وملی خود برآییم وبه اصلاح آن از صمیم قلب بپردازیم.

در این صورت میتوانیم به‌لطف‌خدا مطمئن باشیم که‌به زودترین فرصت به‌اهداف عالی خود خواهیم رسید.

هموطنان عزیز !

همانطوریکه استقرار نظام جمهوری مامحصول فداکاری جمعی ازفرزندان جانباز وشجاع وطن است رشد وتکامل این نظام نیز مستلزم فداکاری وزحمت کشی نه‌تنها آنها بلکه هر فرد افغان است . که‌امیدوارم‌بارعایت مصالح اجتماعی مملکت ومنافع‌اساسی جامعه مارا به‌سر منزل مقصودنزدیك ترسازد.

وقتی پای مصالح کشور ومنافع مردم درمیان می‌آید ،مسئولیتی‌بس‌بزرگ ومهم متوجه تمام‌افرادمیشود که‌به موجب‌آن هرکدام به نوبه خود به اندازه توان خود وبه تناسب مقام اجتماعی خود باید دررعایت مصالح مملکت بکوشند ومنافع جامعهٔ خودرا حفظ نمایند تاازاین راه خدمت شایسته ای بمردم ووطن خودنموده باشند.

وطنپرست واقعی فداکار است

دربعضی ازموارد امکان دارد که مصالح‌ملی بامنافع شخصی بر خورد کند ودراین مورد است که شخص‌وطن پرست واقعی ازفداکاری کارمیگیرد وبرای مصلحت ونفع عامه ازنفع‌شخصی وخصوصی چشم می‌پوشد . تاریخ نشان میدهد مللیکه عزم کرده اند متکی بخود شوند ، منابع شانرابکار بیندازند وبرای خودیك زندگی ملی بسازند ودراین راه از هیچ نوع جدوجهد دریغ‌نکرده اند،حتماً موفق گردیده‌اند. چراملت افغانستان‌ازاین روش پیروی نکند؟

چراحالاکه فصل جدیدی درزندگی ماباز شده، بایك تصمیم‌خلل‌ناپذیر مانند ملل دیگری که مثل‌ماوهمدوش ما آغاز کردند ، بسوی ترقی پیش نرویم ؟

خدمت‌به‌اکثریت‌ازوظایف‌عمده:

بجاست تادر این‌طلیعهٔ‌فصل‌دل‌انگیز بهار ازدهقانان وزارعان‌نجیب ، این خدمتگاران جامعه که هم در پیشرفت واستواری بنیان اقتصادی مملکت‌نقش بارز وبرجستهٔ دارند وهم سرسبزی وشادابی هرگوشه وکنار مملکت‌مرهون عرق‌ریزی وتلاش های خستگی ناپذیر ایشان است، باحق شناسی‌یادکنیم واهمیت وجود این عناصر مفید ومهم اجتماع رابهتر وبیشتر درك نماییم . بخصوص که‌اکثریت نفوس کشورمارا که تاحال درحقیقت یك کشور زراعتیست همین طبقه زحمتکش‌تشکیل میدهد لذا دولت جمهوری‌همانطوریکه بارهاگفته است خدمت به اکثریت مردم افغانستان راکه این طبقه زحمتکش جزو مهم آن محسوب‌میشود یکی از وظایف عمدهٔ خودمیشمارد.

امیدواریم تلاش های مداوم دولت درراه بهبودوضع‌حیاتی‌واجتماعی‌دهقانان به‌نتیجه برسد ویك تحول مثبت‌وسالم درزندگی ایشان وارد شود تاحق شناسی جامعه از این خادمان‌حقیقی‌وطن واقعاً تحقق پیدا کند.

فرزندان افغانستان !

وطن ونظام نوین جمهوری مازهمه ماانتظار دارد همانقدر که وظایف ومسئولیت های آیندهٔ ما دشوارو سنگین است به‌همان تناسب‌جدو جهد مابايد بيشتر عزم ماخلل ناپذیرترو همت ما عالیتر باشد. فراموش نکنید آنچه راکه‌گذشتگان ماانجام داده‌اند وامروز ماآنرا قضاوت میکنیم آنچه را امروز ماانجام میدهیم فردا درمعرض قضاوت تاریخ ونسل های آینده قرار خواهد گرفت. خدانکند که‌بحضور خدا ودرپیشگاه قضاوت‌تاریخ شرمنده وسرافگنده باشیم.

درخاتمه یکباردیگر حلول سال‌نورا به همه‌شماوبه‌همه آن‌برادران‌پښتون وبلوچ که‌مشغول پیکارملی خود میباشند وهمه مردمان‌گیتی از صمیم قلب تبریك‌میگویم.

تمنا دارم این سال نوبرای همه مردمان جهان، سال صلح ونیکبختی باشد .

سربلند باد افغانستان ، پاینده بادجمهوریت .

رستخیز نظم نو

نوبهار آمد طبیعت تازه سازد روزگار
مرحبا رنگ بهاری خرما فصل بهار

سبزه روید. لاله خندد. ارغوان پوشد قبا
لاله گون گردد صحاری مخملین کوه و کنار

انقلاب افتد میان لاله رویان چمن
خرمی جوشد ز باغ و دشت گردد لاله زار

نوبهار امسال رنگ تازه دارد در وطن
از سر و برگ چمن فرحت فزاید آشکار

دورهٔ ظلمت سر آمد. نوبت عشرت رسید
بعد ازین پیر و جوان گردد به عشرت کامگار

سرد مهری ها گذشت اکنون زمان دیگرست
ملت افغان بدست آورده جام افتخار

روزگار تلخکامی های گل دیگر گذشت
خنده رویان گلستان را سر آمد انتظار

سیر گلگشت بهاران بعد ازین فرحت افزاست
چشمتان روشن وطندارانِ برین خرم بهار

بعد ازین نخل محبت عشق و مستی بر دهد
کام جان شیرین شود از صوت شیرین هزار

قامت ما خم نگردد دیگر از افسردگی
بعد ازین بر بینوایان نیست رنج بیشمار

سبز گردد بخت ما چون مخملین بخت چمن
سرخ گردد روی ما در نزد اقران و تبار

رخت بندد بعد ازین بخت سیه زین مرز و بوم
پای در زنجیر گردد ظالم مردم شکار

دست همت بر زند برنا و پیر این وطن
تا بسر سبزی گراید خارهٔ این خارزار

اغنیا بر مستمندان ناز نفروشد دگر
بعد ازین داد و مروت در وطن گردد شعار

بعد ازین رنگ بهار از تیر مه باشد جدا
بعد ازین گنج نهان بیرون شود از استتار

نازم آن همت بلندی را که با عزم متین
سر بکف در خدمت میهن بپاشد مردوار

آن جوانمردی که با ایثار و فکر مردمی
رستخیز نظم نو آورد در افغان دیار

کار مردم بعد ازین در دست اهل خبرت است
خدمت مردم بود تنها مدار اعتبار

اختلاف رنگ و تبعیض از وطن گردد برون
جمله ابنای وطن باشند باهم دوستدار

روشنی ها پرتو افگنده است بر ظلمتگری
بعد ازین سرشار باید زیست با عز و وقار

سرشار روشنی

باافراشتن علم روضهٔ شاه ولایتمآب

میله گل سرخ مزار شریف اغاز گردید

با افراشتن علم روضهٔ مطهر شاه‌ولایتمآب وبدعای پیروزی نظام نوین وترقی وسعادت افغا نستان صحت وسلا مت زعیم بزرگ‌ما ښا غلی محمد داؤد میله باستانی گل سرخ مزار شریف صبح روز اول حمل‌آغازگردید.

علم روضهٔ شاه اولیا ساعت هشت‌وبیست دقیقه صبح در حالیکه موزیك سرود ملی‌را نواخت توام باشلیك های توپ در میان‌اوج احساسات وشادمانی هزار ها نفر از مردمان نقاط مختلف کشو ر وسیل سیاحین ممالك جهان افراشته شد.

درآغاز مراسم آیاتی چند از قرآن‌عظیم‌الشان قرائت گردید و متعاقبا ښا غلی محمد عالم نوابی والی بلخ بیانیه ای مبنی بر استقبال سال نو وافتتاح میله باستانی‌گل سرخ‌ایراد نمود وطی آن همکار ی مردم را در تطبیق پروگرام های نافع وفعا لیت های‌عام‌المنفعه دولت جمهوری در جهت اعتلای کشور عزیز خواستارگردید .

بعداً تورن جنرال گل محمد غریبیار پیرامون میله گل سرخ مزار شریف ارائه نمود و شمارهٔ فوق العاده روز نامه بیداربه حاضرین توزیع گردید.

علم مبارك در حال افراشتن

قوماندان قوا ی نمبر ۱۸ دربارهٔ شخصیت بزرگ ومقام والای‌حضرت علی کرم‌اللهوجهه سپهسالار عالیقدر اسلام بیاناتی ایرادنموده ضمن اظهار تبریك سال‌نو ونوبهارجمهوریت ترقی مملکت وآسایش مزید مردم‌را ازبارگاه ایزد متعال استدعا کرد.

در ختم مراسم دعایه ای توسط مولوی عبدالقدیر شها ب معاون مسلکی اداره عالی اوقاف وزارت عد لیه خوانده شد وحاضرین اعتلای کشور را درپر تو نظام نوین تحت رهنمایی زعیم بزرگ ما از خداوند بیئیاز تمنا کردند.

ښاغلی رضوانقل تمنا مدیر عمومی اطلاعات وکلتور ولایت بلخ در شروع مراسم شرحی نامه نگار باختر علا وه میکند روضهٔشاه ولا یتمآ ب جاذ ه ها ی شهر مزار شریف بالاحصار ، پارکها وتاق ظفر جمهوریت که ضمن مراسم خاصی افتتاح شده بود بابیرق هاوچراغها تزئین شده بود.

نامه نگار باختر از قول یك منبع‌ترافیك اطلاع میدهد که از هفته گذشته تاصبح‌روز اول حمل بیش ازدوازده هزار بس تیزرفتار وواگون از نقاط مختلف کشور مسافران‌را بمزار شریف انتقال داده اند.

وی گفت با وجود کثرت ترافیك تا قبل ازظهر روزاول حمل اطلاع‌کدام حادثهٔترافیکی داده نشده است .

میله عنعنوی و با ستا نی اول حمل ضمن مرا سم با شکو هی افتتاح گردید .

میله عنعنوی وباستانی اول حمل پس‌از تلاوت چند آیهٔ از قرآن عظیم الشان ساعت ده‌قبل ازظهراول حمل ضمن مراسم‌باشکوهی درخیرخانه مینه برگزار شد.

همچنان بعد از انجام مراسم این روز نهالشانی با غرس نهال های زینتی‌درساحه خیرخانه مینه آغاز گردید.

درمحفل روز دهقان بدعوت وزارت‌زراعت وآبیاری بعضی از اعضای کا بینه، مستوفی ولایت کابل ، کابل بناروال‌بعضی‌از مامورین عالیرتبه وبرخی از خارجی های مقیم کابل اشتراك ورزیده بودند.

ښاغلی چیلانی باختری وزیر زراعت‌در بیانیهٔ افتتاحیه خود ضمن اشاره‌به پیروزی کشورمبنی برتامین رژیم‌جمهوریت ازفعالیت های هشت ماهه وزارت زراعت وآبیاری‌بطور مفصل یاد آور شد.

در طول سال جاری محکمهٔ ابتدائی چار دهـ ی ۳٤٥۷۳۲٦ ـ افغانی عا ید خالص بد ست آورده است

محکمه ابتداییه چهار دهی مبلغ‌سه‌ملیون وچارصدو پنجاه وهفت هزاروسه صدبیست‌و شش افغانی از فرو ش محصول وثایق‌طی سال ۱۳۵۲ عواید خالص نموده ودرطول‌این سال ۱۵۷ دوسیه جزایی راحل وفصل‌نموده است.

ښا غلی عبدالله قاضی محکمه ابتداییه چهاردهی ضمن توضیح این مطلب گفت‌عواید امسال به مقایسه سال‌گذشته درحدودشصت هزار افغا نی بیشتر میباشد که این عواید ازمدرك فروش وثایق مانند قباله جات‌رسمی ابراء خط، نکاح خط، رسید خط،وامثال اینها بوده که پول آن بحساب دولت تحویل‌شده است.

قا ضی محکمه ابتداییه چهاردهی علاوه نمود همچنان ۱۵۷ فقره جزایی درطی سال جاری دراین محکمه فیصله شده که‌به‌مقایسه سال ۱۳۵۱ یکصد و بیست و سه دوسیه اضافه تر بوده است .

از ماه اسد تاکنون

شش دستگاه اکسریز و جنرا تور در شفا خانه های کشور به کـار اندا خته شده است .

ازماه اسد تاکنون شش دستگاه جدید اکسریز وجنراتور در شفا خانه های کشور بکار انداخته شده است .

یك منبع وزارت صحیه گفت دستگاه‌های جدید اکسر یز که قیمت مجموعی آن‌به‌بیش از۹۳۱ هزار افغانی بالغ‌میگردد درستاتوریم نسوان، مرکز اکسریز وشفاخانه های‌ولایات بادغیس، بلخ ، فراه وولسوالی کشم نصب شده است.

منبع گفت : وزارت صحیه‌درپهلوی فعالیت های مرکز وولایات بیش از سی وشش‌مرکز اکسریز ازنظر تخنیکی ترمیم گردیده وآمادهٔ فعالیت بیشتر شده است.

منبع گفت وزارت صحیه در پهلوی‌فعالیت های که بمنظور گسترش بیشتر ساحات‌طب وقایوی بعمل می آید برای افزایش خدمات معا لجو ی اکسر یز های مرکز وولایات‌را مجهز تر میسازد .

نتایج بررسی دو سیه های ۹٤٥ محبوس ولایت کابل به مرا جـع مربوطه خبر داده شد

بر رسی دوسیه های مربوط به۹٤٥نفر محبوسین و توقیف شدگان ولایت کابل‌توسط هیات های مختلط وزارت های عدلیه وداخله انجام یافته و نتیجه آن به مراجع مربوطخبر داده شده است.

ښاغلی عنایت الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا ورئیس کمیته بررسی احـو ال محبوسین گفت نظر بایجابات نظا م نوین‌و توجه به تسریع درعمل وجلوگیری از تراکم دوسیه ها وبی سر نوشت ماندن متهمین‌قبلا از مقام‌دولت جمهوری فرمانی در باره‌بررسی احوال محبوسین صادر گردیده بود که به موجب آن هیات مختلط وزارت های عد لیه‌و داخله به تمام ولایات کشور اعزام گردید و بعد از غور وبررسی در زمینه تصامیم‌شان رابه مراجع مربوط خبر داده‌اند.

موصوف گفت یك تعداد زیاد دوسیه‌های مربوط ولایت کابل نظربه‌کثرت‌آن که ازمدتی لاینحل مانده بود تحت بررسی هیات قرار گرفته ونتایج به مراجع مربوط خبر داده‌شد.

ښا غلی ابلاغ علاوه کرد برای جلوگیری ازتراکم دوسیه ها و معلوم شدن سرنوشت متهمین بعد از ین راپور اجرا آت محاکم وقتا فوقتا از طرف مسئو لین اداره قضای وزارت عدلیه ارزیابی میشود تاعدالت‌به‌شکل واقعی آن تامین شده باشد واین ارزیابی‌در تنظیم بهتر رویه قضایی تاثیر مهمی خواهد داشت.

درمورد جلوگیری از تصادمات نظامی درسرحدات ایران وعراق

جواب پیام رئیس دولت از طرف شاهنشاه ایران مواصلت نمود

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده است که درجواب پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم به سران کشورهای دوست ما ایران وعراق راجع به تصادمات نظامی که درسرحدات آن دوکشور رخداده بود وخبر آن چند روز قبل نشر گردید اخیراً پیام جوابیه ازطرف اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران مواصلت نموده که مفاد آن چنین است :

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پیام خویش نوشته اند که تیلگراف آن برادر گرامی که حاکی از احساسات اخوت اسلامی ودرعین حال دال بردور اند یشی و جهان بینی آن حضرت است با امتنان دریافت گردید. مانیز بان برادر ارجمند درمورد مذکورتوافق داریم وهمواره معتقد بوده وهستیم که حل اختلافات بین کشور ها جز درمحیط آرام وبه مسالمت ممکن نیست.

آن حضرت با مسئولیت خطیر وتجربه دیرینی که دارند بهتر ازهر شخصیت دیگر بااین امر وقوف حاصل نموده اندکه سیاست دولت شاهنشاهی ایران پیوسته براین اصل استوار بوده که باکشور های همسایه نه تنها درصلح ومسالمت بسر برد بلکه بادوستی وباهمکاری نزدیك وسود مند به تلاش مردم ایران ومردم کشور های منطقه برای رسیدن به زندگی بهتر وشایسته تر کمك کند.

اعتقاد ما بر اینست که وجود اختلافات بین کشور های همسایه بسود آنان نیست چون ما قلبا وعمیقا از خو نریزی بین برادران مسلمان متاثریم. امید واریم که آتش بس فعلی سر آغاز فصل نو ین در روابط بین دوکشور باشد .

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پایان پیام جوابیه خو یش آرزوی تند رستی را برای بناغلی رئیس دولت، پیشرفت ملت افغانستان ازخداوند مسا لت نموده و علاوه داشتندکه مساعی خیر خواهانه بنا غلی رئیس دولت وهمچنان کو ششی که برای اعتلای کشور افغانستان مبذول میدارندقرین موفقیت باشد.

خبر دیگر حاکی است که:

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد درجواب پیام بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم به سران کشور های دوست عراق وایران راجع به تصادمات نظامی که در سرحدات آن دوکشور چندی قبل رخداده بود اخیراً به تعقیب پیا م جوابیه اعلیحضرت شاهنشاه ایران که خبر آن چندی قبل نشر شده بنا غلی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق نیز پیامی فر ستاده اندکه مفاد آن چنین است :

تیلگرام برادرانه شمارا بانهایت احترام تسلیم شدم ازین اهتمام بزرگ شما اظهار شکران مینمایم.

بناغلی احمد حسن البکر علاوه داشته اند که برای حل مشکلا ت ازراه مسالمت آمیز مطابق قانون وپیمان های بین المللی بارعایت جلوگیری ازخون ریزی بین مسلمانان وخدمت برای بر قرار ی روابط حسن همجواری بین دوکشور عراق وایران حاضر وآماده میباشیم.

در خاتمه مراتب تقد یر واحترامات خالصانه ام رابه آن برادر گرامی تقدیم میدارم.

د ۱۳۵۳ کال

بودجه تصویب شوه

ددولت د ر ئیس او صدراعظم بناغلی محمد داؤد په مشری دوزیرانو عالی مجلس د افغانستان دجمهوری دولت د ۱۳۵۳ کال عادی او انکشافی بودجه تصویب او منظوره کړه.

دمالیی وزیر بناغلی سیدعبدالاله وویل: چه د ۱۳۵۳ د کال بودجه کی د ۱۳۵۲ کال په مقا یسه په عا یداتو کی په سلوکی د ۱۲ په شاوخوا کی اوپه انکشافی بودجه کی په سلو کی خه د پاسه لس زیاتوالی راغلی دی.

دوزیرانو عالی غونډی :

ددانه لرونکی پومبی دبیی زیاتوالی تصویب کړ

ددولت درئیس او صدراعظم دښو نظریو اودجمهوری دولت د لوړو هدفونو په اساس دوزیرانو عالی غونډی دراتلونکی کال دتلی دمیاشتی دکمپاین دپاره ددانه لرونکی پومبی دبیی دزیاتوالی تصویب کړ.

ددغه تصویب له مخی چه په هیواد کی دکروندگرو دتشویق حمایی او دمالی بنسټ دپیاوړی کولو او دپومبی دکرنی دپراختیا په مقصد شویدی لومړی سورت پومبه یومن چه «۷» کیلو او «٦٦» گرامه کیږی بیه یی یوسل اواته افغانی ددویم سورت دیوه من بیه ۱۰۵ افغانی او ددریم سورت دیومن بیه ۱۹٦ افغانی تثبیت شویده چه په دغه صورت په منځنی ډول په یوه من کی چه «۷» کیلو او «٦٦» گرامه کیږی «۱۷» افغانی زیاتوالی راغلی دی.

همدغه شان د وزیرانو عالی غونډی په هیواد کی دپومبی د کرنو دسیمو داستفادی دپاره دحاصلا تو دلوړولو په مقصد د «۲۱» زرو ټنو کیمیایی سری او دپومبی دناروغیو او آفتونو سره دمجادلی په مقصد یوسل او پنځلس ټنه د «بی، اچ، سی» درملو تخصیص او ویش په آسانو شر طونو دپور په ډول تصویب کړ.

پدغه تصویب کی چه دکرنی او اوبو لگولو دوزارت په پیشنهاد شویدی یادونه شویده چه دپومبی دکرنی ډیر ښه تخم دی هم دپومبی دشرکتونو له لاری دپومبی کروند گروته وړیا ورکړ شی .

پیامهای تبریکیه تعاطی گردیده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که پیام های تبریکیه به مناسبت حلول سال نو ازطرف سران وصدر اعظمان کشور های دوست عنوانی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم مواصلت نموده است.

همچنان تیلگرام های تبریکیه به همین مناسبت از طرف بنا غلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم عنوانی اعلیحضرت محمدرضا پهلوی شاهنشاه ایران وبناغلی امیر عباس هویدا صدر اعظم آنکشور به تهران مخابره شده است.

طبق یك خبر دیگر:

بزرگان قبایل مختلف پښتون وبلوچ طی پیام هایی حلول سال نو را به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدراعظم، اعضای حکومت وتمام مردم افغانستان تبریك گفته اند.

یك منبع وزارت امور سر حدات گفت که اقوام سالارزی ، ماموند ، اتمانخیل، چارمنگ باجو ر پښتو نستا ن آزاد شمالی، صافی، شینوار وخانزادگان ، سور کمر، افریدی، شینوار تیرا و خیبر، بزر گان ورکزی و پروچمکنی تمام قبایل مومند همچنان مشران مناطق پیتنی، وزیر ،مسید وداور پښتونستان آزاد وسطی ، تمام بزرگا ن منطقهٔ کورم و به همین قسم تمام مشران قبایل پښتون و بلوچ

ایالت بلوچستان پښتو نستان محکوم جنوبی ومشران چترال طی پیام ها یی که عنوانی حکومت ارسال نموده اند به مناسبت حلول با سعادت سال نو ۱۳۵۳ مراتب تبریکات شانرا به بنا غلی محمد داؤد رئیس دولت جمهور ی و صدر اعظم حکومت وتمام مردم افغانستان صمیمانه تبریك گفته واعتلای مزید افغانستان وآسایش بیشتر ملت افغان راتحت قیادت مدبرانهٔ بناغلی محمد داؤد در پرتو نظام نوین ومسعود کشور آرزو نموده اند.

پخته کاران ولایات از تصویب تزئید قیمت پخته استقبال کردند

پخته کاران ولا یات کشور ازتصویب تزیید قیمت پخته دانه دار در کمپاین سال آینده که بمقصد حمایه وتقو یه بنیه مالی زارعان صور ت گر فته استقبال کرده آنرا مظهر اراده دولت جمهوری ما خوانده اند.

نامه نگاران باختر ازولایاتیکه زرع پخته درآنجا صورت میگیر د ضمن مصاحبه با پخته کاران اطلاع داده اند زارعان این اقدام دولت راکه بمقصد تشویق، حمایه، تقویه بنیه مالی پخته کاران و انکشاف زرع پخته بعمل آمده مفید وارزنده خوانده اند.

همچنان زارعان توزیع کود وادویه ضدآفات پخته وپنبه دانه را برای انکشاف زرع پخته عامل بزرگ خوانده اند.

ولایاتیکه ازنگاه زرع پخته مساعدشناخته شده عبارت است ازکندز، تخار، بغلان، بلخ، سمنگان ، جوز جان، هرات، بادغیس، فراه، هلمند وکندهار.

روشن افق سال ۱۳۵۳

یگانه چیزیکه میتواندبرخط زمان بخصوص درحیات یك جامعه نقاط آغاز وپایان دوره ها واعصار راحك کند ودوام درتك ناپذیر زمان را فصل بندی نماید ، عمل اجتماعی انسان است.

وحالا که سالی راپشت سر گذاشتیم وبا گامهای گاه تند وگاه کند درجادهٔ سال نو میرانیم بایدببینیم که سال گذشته راچه چیزی مشخص میسازد وسالی که باآن لحظه به لحظه به پیش میرویم چه چیزی از ما میطلبد.

آنچه سال هزار وسیصد وپنجاه ودورا درتاریخ ملت مادر خشش خاصی می بخشدو آنچه که برخط زمان درآنسال نقطه‌ی پایان دورهٔ تاریکی راحك می‌نماید وسر آغاز مرحله تازه ونوین را می‌نگارد همانا عمل اجتماعی عظیم وفراموش ناپذیر یست که دربیست و ششم سرطان پارسال انجام شد .

انقلاب جمهوری افغانستان عزیز نه تنها سال گذشته رامیمنت بخشیدبلکه تا ربع سده پانزدهم هجری کشور رادرنیمه دوم آن از نوفصل بندی کرد وروشن افق سالهای آینده رابه وضوح نمایاند. درینمورد شما هدسخن ما بیانیه خطاب به مردم، درشب اول سنبله پارسال است ، بیانیه‌ایکه خطمشی عمومی وتکامل جامعه مارا، مطابق به شرایط و قانون تکامل علمی جامعه، دربرابر چشم ماقرارداد.

ایراد این بیانیه ومحتوای علمی وعملی آن درساحات اقتصادی ، سیاسی اجتماعی ودیگر جهات یکی ازنشانه ها ومشخصات عمده پارسال است که نه تنها در چندسال گذشته سابقه نداشته ومورد توجه قرار نگرفته بلکه پس ازاسترداد استقلال افغانستان بی نظیر بوده وآغاز گر دوره تازه ای درحیات سیاسی واجتماعی ملت ما محسوب میگردد.

یکی دیگر از مشخصات پارسال همانا گامهای عملی مبتنی برمنطق تکامل اجتماعی است که باساس ارزش های مندرج خط مشی جمهوری ازهمان روز اول تاسیس جمهوریت افغانستان تاکنون درگونه گون جهات زندگی اجتماعی اقتصادی وسیاسی کشور صورت گرفته است.

وحالا به روشن افق سال ۱۳۵۳ می‌نگریم.

چسان میتوان این سال رانوردیدوخط سیرمیتوان پیروزمندانه به آن روشن افق به پایان سال رسید ؟

این امر درصورتی امکان پذیر است که مابادرك عمیق وظایف ووجایب سنگین و خطیر ملی خود ، آستین کار وفعالیت رابالا بزنیم وسالهارا صرف به مفهوم چار فصل گذرانیم بلکه سال رامحدودهٔ زمانی تصور کنیم که درین محدوده انجام یك سلسله وظایف در جهت رفع پسمانی ها ونارسا یها ومشکلات گوناگون زندگی اجتماعی واقتصادی در برابر ماقرار گرفته است واین وظایف ووجایب را نباید سهل وساده انگاشت.

درهمین مورد دربیانیه «خطاب بمردم» چنین میخوانیم.

«ولی وضع آشفته وفلاکت باریکه رژیم گذشته بمیراث ماند طالب و ظایف سنگین ازجانب ماست عقب ماندگی هادرهمه شئون زندگی اجتماعی ـ اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد نارسایهای زیادی درشیوه های کاروجود دارد که باید اصلاح شود ، وضع اقتصادی کشور سخت برهم ودرهم وبی نظم است. مشکلات گوناگون در حیات اجتماعی مردم موجوداست. دستگاه اداره دولت فوق العاده فاسدوفر توت است. بی عدالتیهای اجتماعی درکلیه ساحات زندگی آشکار است. فقروبیکاری ،بیماری وبیسوادی در جامعه مسلط است. تبعیض ونابرابری نتایج نامطلوبی رابه بارآورده است وبهمین ترتیب ده‌ها مشکل دیگر که باید حل گردد وصدهاوظیفه مبرم ملی که باید انجام گیرد ».

سال ۱۳۵۳ برای حل همه ی مشکلات وپرابلمها خیلی کوتاه است ولی ما میتوانیم قسمتی ازین مشکلات وپرابلم هارابا تکیه به روح ایثار وفداکاری ویا عجین ساختن حس وطنپرستی درخون ورگ وپوست خویش درهمین مدت کوتاه یعنی سال ۱۳۳۵ حل کنیم و به روشن افق که هم اکنون دربرابر دیدگان خویش مینگریم ، برسیم .

راه روشن است ومخاطب راه راه خطاب رهنمون . چیز دیگری باقی نمانده فقط همینکه یکبار ازخود وخود نگری وخود اندیشیدن برآیم وبه انجام وجایب ووظایب ملی واجتماعی خویش بپردازیم.

اسلام و زندگی

ترجمه وتتبع ع. هبا

ممیزات مساوات اسلامی

زیادت واسبقیت. عمومیت وهمگانی بودن... توازن واعتدال ..مراعات حقوق انسانهای دیگر.. تو ا میت قانون وتطبیق ...

پیوسته بگذشته

دانشمندان حقیقت پسند ووا قع بین، هیچگاه تحت تاثیر وانگیز ه های تعصب آمیز قومی، نژاد ی ، مذهبی وغیره قرار نگرفته حقا یق رابه نحوی شایسته ورو شن بیا ن کرده‌اند چنانچه‌خانم (ج.ب) هالندی یکی ازین نوع انسانهای حقیقت گو وحقیقت بین بشمار می آید ،آنجا که میگو ید :

(پس از آنکه اسلام را شناختم وبه آن گرویدم ،دیگر وجیبهٔ عقلی ووجدانی من است اعتراف نمایم‌که اسلام بهترین قدرت ونیرونی است که‌میتواند با پخش‌و تطبیق برنامه های عملی عدالت‌اجتماعی که‌در خود دارد مشکلات زندگی مادی و معنوی انسانهای امروز را مر فوع وحل نماید، زیرا اسلام تنها جنبه ها ی روحی ومعنوی را درنظر نداشته بلکه پهلوهای مادی زندگی را نیز بوجه نیکو وکافی تحت نظرقر ار میدهد وراه زندگانی سعادت مند را در جلوپیشرفت انسانها می‌گشاید.

من معتقدم که‌اگر انسانها اصل عدالت اجتماعی وفلسفهٔ مساو ات اسلامی را آنطوریکه هست د ر ك کنند و دستورات عالی و حیا تی آنرا مورد عمل قرار بدهند، نتیجه چنان خواهد شد که حقوق همگا ن مصون مانده دست تجاو زستمگران وجور پیشگان از سر مردم کو تاه گردد).

اسلام از همان روز گار یکه‌چون نوری در شامگاه زندگی انسا نها تابید ،با مسلهٔ امتیازات طبقا تی ومسلهٔ نژاد پرستی در مبا رز ه‌و پیکار است، پیکاری خلل نا پذ یر وجاویدان و پیگیر، پیکاری که‌برای تثبیت کرامت انسا نی وبر ای نما یاندن ملاك حقیقی وواقعی بر تری وار زشمندی ،ایستگا هی را نمی شناسد وتا جها نی هست و بشریتی هست این مبارزه هما ن طور بصورت نا منقطع ،به پیش میرود .

درآغاز اسلام ،مادیت ونژ اد پرستی ،دوصفت ویا دو خصلت بارز مردم در شبه جزیرهٔ عرب بود وبهترین افراد آنها، زور گو تر ین آنان بشما رمی‌آمد وپیا مبربزرگوار اسلام چون میدانست که مو ضو ع نژاد پرستی وتفاخر به قو میت و بطور خاص، افتخار به‌عر ب بو د ن درمیان ایشان از مسایل مهم وقابل ارزش شمرده میشد و نیز عربها تفا خر به ملیت وقو میت عرب‌رابالا تر از هر چیز دیگر می پندارند ، ازیروبمنظور تقبیح وراین طرزتفکر آنا ،خطاب بمردم ، فرمود :

«... قومیت ملاك برتری وکرامت نبوده و عربیت‌جززبانی‌گویا نیست بلکه ملاك امتیاز و بر تری و یگانه ر اه‌رسیدن به سعاد ت و خو شبختی ، پیروی از قوا نین آسمانی وتلا ش درطریق بر قرار شدن صلح وسلام همگانی و تقوا وپرهیز گاری‌است ».

درینجا نظر وطرز تفکر دانشمند دیگری راکه البته بمو ضو ع‌بحث‌ما ارتباط میگیرد، نقل قول مینما ئیم، این دانشمند (لورد هید لی)رئیس جمعیت اسلا می انگلستا ن است، او ابراز میدارد که انسا نها ی اروپایی اینگونه پندا شته اند که اسلام آئین گروهی وحشی و کم خرد !است ازینرو قسمت اعظم آنها قبول موقف ار جمندی را برای اسلام از سویهٔ خو یش پائین ترمی پندارند ومن معتقدم که هرگا ه‌این دسته اروپائیان واقعیت های‌اسلام رابخو بی درك میکردند ومیدانستند که پیا مبر صدیق اسلام بخاطر تطبیق و گسترش عدالت اجتماعی وتعمیم مساوات همگانی ، در راه برانداختن کاخ توحش وبر بر یت وجهل ونادانی ،چه مشقتها یی را متحمل گردیده وچه فعالیت ها و کار نامه هایی، انجام داده ،بطو ر قطع ویقین طرز تفکر خو یش را عوض میکردند وبدین اسلام معتقد وپیرو میشدند، ولی مبلغین مسیحی که‌از دیرگاهی با ینسو کمر بسته در کمین اند ،این فرصت را مساعد نمی سازند وپخش این نحوهٔ عقیده را اجازه نمیدهند و همواره اینگونه حقایق را از نظر مسیحیان بدو ر نگهمیدارند بلکه مساعی بخر ج میدهند تاحقایق تحریف شده ای‌را عنوان اسلام‌بدهندو بچشم‌مسیحیان بکشند، ولی غافل ازینکه چهر هٔ واقعی اسلام بالاخره آشکا را و روشن خواهد شدو مشت تحر یف کننده گان‌و دروغ بافان ،بازوتقلب های شان برملا خواهد گردید ».

...واما مساوات اجتما عی‌اسلام:

الف: مساوات در میان تمام مردم درحقوق ومنافع‌اجتماعی وبرخوردار ساختن کلیه افراد بدون جز ئی ترین استثنا ،یکی از مظاهر فلسفهٔ عمومی وانسانی مساوا ت اسلا می بشمار میرود وبطورخاص ،تامین‌این مساوات درحق غذا ،حق لباس،حق مسکن، حق‌علم وآنچه در ردیف‌اینها می‌آید، دراسلام‌تاکیدگردید ه‌است. ودرین نوع مساوات حتی فرقی‌میان افراد مسلمان وغیر مسلمان و جود ندارد .

اسلام درین مرحله ،یك‌مسئولیت عمومی و همگانی میخواهد ،تما م افراد ملت واجتماع را اعم ازعما ل حکومت وافرادملت،درین مسئولیت شریك وسهیم میشمارد ورهبران صدیق اسلام در هر مرحله ازمراحل قیادت ورهبری خو یش ،برا ی تثبیت اساسات این نوع مسئولیت درمیان مردم، مساعی پیگیروخستگی نا پذ یری بخرج داده اند.

دانشمندان وفقهای نا می اسلا م ازقبیل (امام ابن حزم) وغیره چنین تثبیت کرده اندکه وقتی شخصی‌در محله ای درائر گر سنگی هلا ك شود، تمام‌ساکنین‌آن‌محل ،مساویانه مسئول این حادثه بوده وبا ید وجوهی بعنوان دیت از اهل آ ن محلهٔ تحصیل گردد ودر ین مو قع نیز امتیازی میان مسلمان موجو د نبوده واگر هم‌این فرد هلاك شد ه، منسوب به افراد غیر اسلا می‌باشد، دیت‌وی نیز برذمت اهل محل ، حتمی است.

این نظر وطرز دید فقهای اسلا م ناشی ازین فرمود ٔپیامبر بزرگوار اسلام است که:

«آن ساکنین محلی که شب را آرام بسر برند ودر میا ن شان شخصی دیگر بحالت گر سنگی ورنج بماند و ایشان از حال وی‌نیز آگاه باشند، خداوند ورسو لش ، دیگر معامله ای باایشان نخوا هند داشت ».

عبدالله ابن عباس ، شخصیت نامی اسلام که‌ازین روحیهٔ اجتماعی اسلام سیراب بود، باربار ملاز مش راتوصیه‌اکیدمیفرمود که : «همسایه یهودی مارا فراموش مکن» .

ب: قانون مساوات اسلا می امر میکند که‌تمام مردم در طریق‌تکالیف

بقیه در صفه ٦٤

نوشته : غ.ف.(نیل‌آب رحیمی)

سالیکه گذشت وسالیکه پیشرو داریم

اوراق زمان‌یکی پی‌دیگر میگذ رد. خاطره وآثاری ازین گذشت متوالی در جبین نها د هاوچهره پدیده ها مختلف باقی میماند ،آنچه که‌مارا آگاه میسازد فراورد وباز فراورد زمان در خلال تجارب انباشته شده ای ا ست که خوب وزشت رویداد هاوحوادث در اثر فعل وانفعالات خود اندوخته ایم. این اندوخته هادر واقع کتاب های قطوری آمو زشی اند که میتوانند در اکان صاحب نظران وآگاهان رادر ژر فنای خود راه بدهند ، نادر اثر تعمق و تحقیق وبررسی علت و معلو لزمانی نتیجه آموزنده وسود مندیکه در بر آو رده شدن نیازهای آینده اجتماعی مفید وپرارزش واقع گردند . وبدست آرند .

انسان درپرتوی قریحه کا وشگرانه خود این درس را ازمکتب تاریخ بارها و نسل به‌نسل فراگرفته است این موجود بیدار دل وپیشتا زبدون شك درگذشت قرون متمادی از تلامیز تاریخ بوده وازان چیز های فرا گرفته است که‌در تعیین سرنوشت ومقدرات آیندهٔ اونقش قاطع‌وتعین کننده داشته‌است . وارزش علمی تاریخ ازهمین حقایق بازتاب میکند . زیرا زندگی دستخوش تحول وتغییر است، این جریان باصبغهٔ آن‌طبیعی وفطری‌که دارد تسلسل دنباله دار خود را ازسپیده دم حیات انسانی تاعصریکه بشریت به‌نیرو ی فکر وبال های اندیشه به کرمهاه پرواز کرده ودر ذرو ه آن نشیمن ساخت. بصور ت‌ثابت ویکسان حراست کرده است که انکار این حقیقت تابناك از خصو مت های علمی زمان مامحسوب میشود . بنابران‌بایست‌ماهم تا بع این‌قانون زوال‌ناپذیر جامعه وطبیعت انسانی باشیم ،زیرا انسان که‌عنصر اصلی‌و مو ثر طبیعت است ،بیشتر تحقیق پذیر نا موس تکامل درعملیه تحول و تغییر بحسا ب میرود.

درین شکی نیست که‌ساختمان جسمی،روحی وبنای اندیشه وتفکر مامبنی بر عوا مل گوناگون اقتصادی واجتماعی محیط ماست و محیط مانیز خالی ازتاثیرات زمان نمیتوا ند باشد. از انرو چگونگی زمان رامشکل‌است‌که درتحول مکان اغما ض کنیم وآنچه که از گذشت زمان اندوخته ایم نقد میکنیم . تا سره وناسره آنرا تمیز دهیم سپس عنا صر خوب ومفید آنرا تقویه کرده درگزارشات‌حیات اجتماعی خویش وفق میدهیم ومواد ز شت وناسود مند آنرا از خود میرانم وکنار میزنیم این است درس تاریخ واین است انتبا هزمان وهمین جاست که‌ارزش هستی رادر میابیم و سود وزیان رامیشناسیم خوب وزشت راتمیز میدهیم وماضی‌وحال رابرای بهبودآینده ا ز نظر میگذرانیم وعوامل گوناگون آ نر ا تشخیص میدهیم.

سالیکه گذشت.ازنظر فزیکی سا لی بود که تفاوتی باسال های دیگر تاریخ مانداشت درست درهمین سال هم زمین یکبار گردش انتقا لی خودرا بدور آفتاب پایان بخشید و چهار فصل سپری شد وعوامل و مظا هری‌خود را از گرما وسرما تاثیر انداخت کنش‌وواکنش خودرا برما ظاهر کرد وانعکاساتی از ما در برابر حوادث فزیکی آن صورت گر فت . نباتات سبز شدند وبازبه‌زردی و نیستی گرائیدند .مهتاب دوازده بار ادوار هلا ل ومحاق راسپری کرد. شب هاوروز هاکوتاهی ودرازی خودرا یافتند وسر انجام رو شنا ن فلکی هرشب بجانب ماچشمك زنان نظا ره کردند. خلا صه اینکه ازنظر فر م تغییر محسوس درطبیعت سال گذشته مارو نما نه‌گردید، لیکن ازلحاظ محتوی وارزش حیاتی عمده ترین سالی بود که درتاریخ کشو ر مابحساب میرود . سالی بود که درآن فصل نوین درتاریخ مابوجود آمد، زندگی سیاسی اجتماعی واقتصاد ی مارایك‌قلم تغییر دادو جامعه ای مارا ازنظر جهش تاریخی‌درتاسیس نظام سیاسی سال هابجلو برد. و نظا م افتخار آمیز جمهوری به همت راد مردان‌وطن پرست درسالیکه گذشت نصیب ما گردید وبر مقدرات سرزمین باستانی افغانستان تسلط خودرا استحکام بخشیده و از جانب قاطبه مردم نجیب افغانستان باحرارت زایدالوصفی استقبال شاندارشد . اینجاست که این سال را نباید درقطارسال های که‌بار ها گذشته‌اند وآغاز وانجام شان اثر ی دربر آورده شدن آرمان های جامعه ما نداشته است ، بحساب آریم این سال درتاریخ کشور ماازسال های ارزشمندوپر اهمیتی با یست محسو ب‌گردد. که‌درتاریخ ملل دیگر همچنین سال‌هامحسوب شده است. تقدیر از بزرگداشت و تجلیل چنین سالی ازو جایب عمده ومهم تاریخی مردم ماست که همه سا له ازآن به‌نیکی‌یاد کرده وآنرا سر آغاز حیات پر افتخار خود بشمارند .

من خود این سنگ بجان می‌طلبیدم همه‌عمر
کاین قفس بشکند ومرغ‌به‌پرو ازاید

اکنون که‌ملت نجیب و شریف افغا نستان به‌آرزوی دیرینه خود نایل آمده و آن هدفی که‌بار ها درراه رسیدن به‌آن تلاش نمود، و مساعی بخر چ دادند ،بایك جهش تاریخی رسیدند ،جهت تحکیم بنیه‌واساسات آ ن وجایب شان‌سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکه هم‌اکنون‌سپری گردید. ره‌آوردبرای ماآورد که‌مشکل است‌معیاری‌برای ارزش آن تعیین‌نمود. وآنچه که‌میتواند پاداش این کاربزرگ بحساب آید بدون تردید . تلاش پیگیر وفعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی .فرهنگی واجتماعی این‌ارمغان ارجمند است تاطبق ایجابات عصرومقتضیات زمان آنرا رنگین تر، خوش آیندتر ،نیرومندتر وبرازنده ترساخته به‌نسل‌های آینده‌این‌کشور تقدیم کنیم وبهتر آنست که‌این عمل رادر سالیکه پیشرو داریم وجیبه اولیه و مهم خود قرار دهیم وباجدوجهد بلیغ بجلو رویم وباذوق وشوق‌تمام وظایف محوله آنرا متقبل شو یم و در ایفا ی آ ن جد ی وساعی باشیم.

سالیکه پیشرو داریم فعالیت زیاد تر ی راسبت به‌سال های گذشته ازمادر زمینه های مختلف‌حیاتی تقاضا مینماید . درین‌سال مسولیت های ما بزرگتر وتابناك ترخودنمای میکند. وبایست که‌بصدق عواطف‌واحساسات پرحرارت در منعکس ساختن کار ها ی سودمند انه ومفید، آیینه تمام‌نمای محیط خود باشیم .

هرگاه مروری درتاریخ کشور های جهان بعداز انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م) بنماییم، به تحولات سیاسی واقتصادی واجتماعی در اکثر ممالکی که‌سیر قهقرایی را ازنظرحیات اجتماعی درظلمت کدهٔ مطلق ا لعنانی می‌پیمودند،مواجه میشویم لیکن جان مطلب درین جاست که‌بایست خودرا ازما هیت و کیفیت این تحولات آگاه ساخته وعوا مل آنرا در خلال وقایع وحوادث همان زما ن تحلیل کنیم. اگر واقعیت امر رابنگر یم، خواهیم دید که این بررسی وژرفنگری ها نه بیهوده است ونه‌بی‌معنی، زیرادر خلال این تحقیق ارزش تلاش وفعالیت را در پیشبرد پلان های مطرو حه ،روشنتر خوا هیم‌یا فت ووضوحا خواهیم دانست که‌عرق‌ریزی وایثار ازخود گذری وفداکاری درپیشرفت ا مو ر مملکت چه‌نتیجهٔ سودمندی داشته و سطح حیات جامعه راتاچه اندازه اوج میدهد. همانطو ریکه دربالا اظهار کردیم که تاریخ مکتبی است که بایست همه عنا صر جامعه ازان درس پیشتازی وجلو روی رابیاموزند ، اظهار بی ار تباط نبو د و چنین محصول را درآغوش داشت . جهانیکه خودرا ازمنجلاب زندگی نجات داده وازپیش قراولان کاروان تمدن بشری محسوب میشوند ، این‌مو قف را ازعطالت وبیکاری ، سهل انگاری و تغافلی نصیب نشده اند، بلکه جدیت‌وتلاش رادر زمینه های مختلف سرمشق‌خودقرار داده وپیشتاز ی راشعار خود کردند. همان بودکه به‌سر منزل مقصود نایل آمدند.

سالیکه گذشت مارا در ردیف مردمی قرار دادکه‌یك زمان درمسیر زندگی اجتماعی‌نسبت به‌ماسبقت کرده بودند وبدون شك‌مادوشادوش همان سبقت کرده هاقرار داریم، امادا مه‌این همرویشی ارتباط به‌همت وتوان‌مادارد.مائیکه سال های متمادی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم واز مزایای زندگی برخوردار نبودیم وحوادث طبیعی واجتماعی رو حیه را تهدید میکرد وتوان دفاع رادر خودسرا غ نداشتیم . واکنون که (آن قدح‌بشکست‌وآن ساقی نماند) باید برخود حرکتی داده وپنبهٔ غفلت را ازگوش خود بدور اندازیم ، با همبستگی تام وپیوند بلا فصلی‌درراه اعمار و پیشرفت کشور خودگام برداریم.

کشور مادر قلب آسیا مو قعیت دارد. از داشتن مناظر زیبا طبیعی ،رودخانه ها ی خروشان و کف آلود، کوه های شامخ وپر برف میادین هموار و مسا عد، جلگه های وسیع وسرسبز ،آبشار های لرزان ،چشمه سارهای شفاف جبال سرشاراز ذخایرمعدنی ونیروی فعال انسانی درجهان یکتاز مید ان خود است. که این همه ثروت های متذکره بنابه عدم تشویق ومساعد نبودن زمینه راکد وناسودمند باقی ماند. لیکن ایجابات نظا م جوان جمهوری روی پرنسیپ های میچر خد که روی پلان های وسیع فعالیت دامنه‌داری رادر موارد متعدد ایجاد کند، درین صو رت برماست که‌باوفاداری به‌نظام ـ عشق بو طن وعلاقه به‌پیشرفت ،درسالیکه پیشرو دا ریم خودرا وقف پیشبرد وتطبیق پلان ها ی پرمنفعت جمهور ی نموده وبانهایت ایثار و فداکاری درپرتوی مناعت وشهامت متا نت وثبات وسرانجام پیگیری ومداومت‌درین را ه جسورانه ورشیدانه به پیشرویم تا از یك طرف آرمان های خودرا برآورده سازیم و از جانب دیگر به‌آرزو های‌نظا م جوان‌جمهو ری تحقق‌بخشیم.

درسالیکه پیشرو داریم باید مودت وبرادری رارشد داده تبعیض وموانع را ازجلوی‌خودیك قلم به‌خاك مذلت بنشانیم. پیوندوهمبستگی خودرا استوار نموده درائر عرق ریز ی اساس متینی رابرای بهبود آینده پریز ی نماییم که سرمشق دیگران گردد. این‌است خواست نظام ما، که‌بکرات از منابع مختلف آنرا شنیده‌ایم ودراوراق تاریخ‌دیده ایم . ودر واپسین تحلیل باید بگویم آنچه که ما میتوانیم بیشتر ازهمه ازان درسالیکه پیشرو داریم مستفید ومستفیض گردیم فقط کار و فعالیت بمنظور پیشرفت امورفرهنگی،اقتصادی واجتماعی کشور مادر پرتو ی نظام جوان جمهوریت است وبس.

در سرزمین سوارکاران دلیر

ترجمه : «زر»

از مجله نشنل جیو گرافیك

شاخه هایی که روی آن نشسته بودم ، بشدت تکان خورد. برگشتم که ببینم چه خبر است. ناگهان خودم را بااشتری روبه رو یافتم که دندانهایش رابه من نشان‌میداد

دانستم که‌بر سر خوراك جانور بیچاره نشسته‌ام واو میخواهداین خوراك را اززیر پایم بیرون کشد. بااینهم از دندانهای دراز و زردرنگ شتر ترسیدم .

جانور دهنش راپر چین ساخت وکف دهنش به اطراف پرید. من خودم راچملك کردم. کودکانی که از دور مرا مینگریستند قهقهه را سر دادند .

برخودم خشمگین شدم، زیرا ده سال‌است که در گوشه های دور دست آسیای مرکزی سفر میکنم وبا هزارها اشتر روبه روشده‌ام اما هیچ کدام مرا نترسانیده بوده است .

باسروصدا شتر راتهدید کردم نشان‌دادم که‌او را خواهم زد. اشتر دور شد ومن به کار خودم مشغول گشتم .

کارمن مطالعه وعکسبر داری میان ترکمنان افغانستان است من تنها نیستم. شوهر وهمکارم «رولاند» نیز بامن است همچنان پسر چار ساله ام «رومین» رانیز با خودم آورده‌ام .

من و«رولاند» پیش ازین نیز در میان ترکمنان زندگی کرده ایم، اما پسرمان این نخستین مسافرتش به بیرون از پاریس است .

چندهفته را در میان قشلاقها وخرگاه‌های کرانه های دریای آمو وسرزمینهای جنوب آن به سر بردیم .

ترکمنان از باشندگان آسیای مرکزی هستند. این چادر نشینان که سوار کاران چیره دستی هستند، صاحبان زمینهای هموار این منطقه به شمار میروند.

تایك قرن پیش ترکمنان بلای جان کار وآنهابودند . این‌سواران‌دلیرتاایران تاخت میکردند، در آنجا اسیرانی به‌دست میاوردند تادر بازار های «خیوه» و «بخارا» بفروشند

از آنجا که قدرت تحرك این اقوام‌زیادبود حکومتها به ادارهٔ آنان توانایی نـدا شتند اینان محصول ومالیه‌یی‌نمیپرداختند وبرعکس از روستاهای دور افتاده باج میگرفتند .

این مردمان صاف وبیغش باقی مانده از ومسلمانان متدین به‌شمار میروند. آنان از کمره خیلی بدشان‌میاید ودر برابر بیگانگان بسیار محتاط هستند .

حمام رفتم

زمستان بودونلهای آبرا درهوتل کوچکی که دران زندگی میکنیم، یخ زده بود. ما ناگزیر بودیم برای‌شست وشو به حمامهای عمومی برویم کـه خوشبختانه دریـن شهر کوچك چندین دانه وجود داشت .

یکروز شوهرم بـه حمام رفت. هنگام بازگشت ، برایم‌قصه‌یی ازملانصرالدین‌راگفت که در حمام شنیده بود . ملانصرالدین‌درسدهٔ سیزدهم در ترکیه زنـدگی میکرد واکنون داستها نهای اوهمه جاازبالقانها تاترکستان افغانی سر زبانهاست .

داستانی راکه شوهرم شنیده بود، اینطور برایم قصه کرد : بچه‌های دهکده که مـلا نصرالدین را دوست داشتند، یکروز تصمیم گرفتند که همراه ملا به‌حمام بروند. آنروز همهٔ بچه‌ها، بدون آنکه ملاآگاه شود، یك‌یك دانه تخم باخود شان گرفته بودند .

درحمام یکی از بچه‌ها گفت :

ـ بیایید هرکدام مایك‌یك دانه تخم‌بدهیم هرکس تخم داده نتواند باید پول حما م همگی را بپردازد .

همه موافقت کردند و هر کس‌توانست تخم بدهد . ملانصر الدین که دریافت‌او را فریب داده اند ، ناگهان بر خاست ، بازو هایش رابه حرکت در آورد و بنای اذان دادن را گذاشت .

بچه ها با تعجب از او پرسیدند :

ـ چه کار میکنی ؟

ملا جواب داد :

ـ در میان اینهمه ماکیان یك خروس‌هم ضرورت است و به حیث یك خرو سـس لازم نمیبینم که پول همه را بپردازم .

روز سه شنبه که حمامها مخصوص‌زنان و کود کان بودمن به (رومین) گفتم ؟

ـ خوب ، دیگر بازیچه ها را کنـار بگذار که حمام میرویم در حمام لباسها ی خود مان را کشیدیم و نعلین به پا کردیم در غسلخانه زنان روی ز مین نشسته‌بودند و بدنهایشان را با کیسه های درشت می مالیدند .

(رومین) از گرمای زیاد حمام شکایـت کرد. مابه اتاق دیگری رفتیم. «رومین» در آنجا به زودی دوستی یافت که (کلیم) نام داشت ، هر دو کودك به خنده و باز ی پر داختند .

فکر کردم زن جوانی که (کـلـیم) را آورده است ، مادر اوست ، ولی زن جوان گفت که کودك پسر خواهر وی اسـت سپس با اندکی عصبانیت افزود :

ـ من ازدواج نکرده ام و هر گز هم نمیخواهم از دواج کنم .

در اینجا دختران به میل خود شوهر انتخاب نمیکنند و مجبور هستند با هرکسی که پدر شان موافقت کند ، از دواج‌کنند.

و ناگهان از من پرسید :

ـ تا حالا عروسی ترکمنان را دیـده اید ؟

صفحهٔ ۱۲

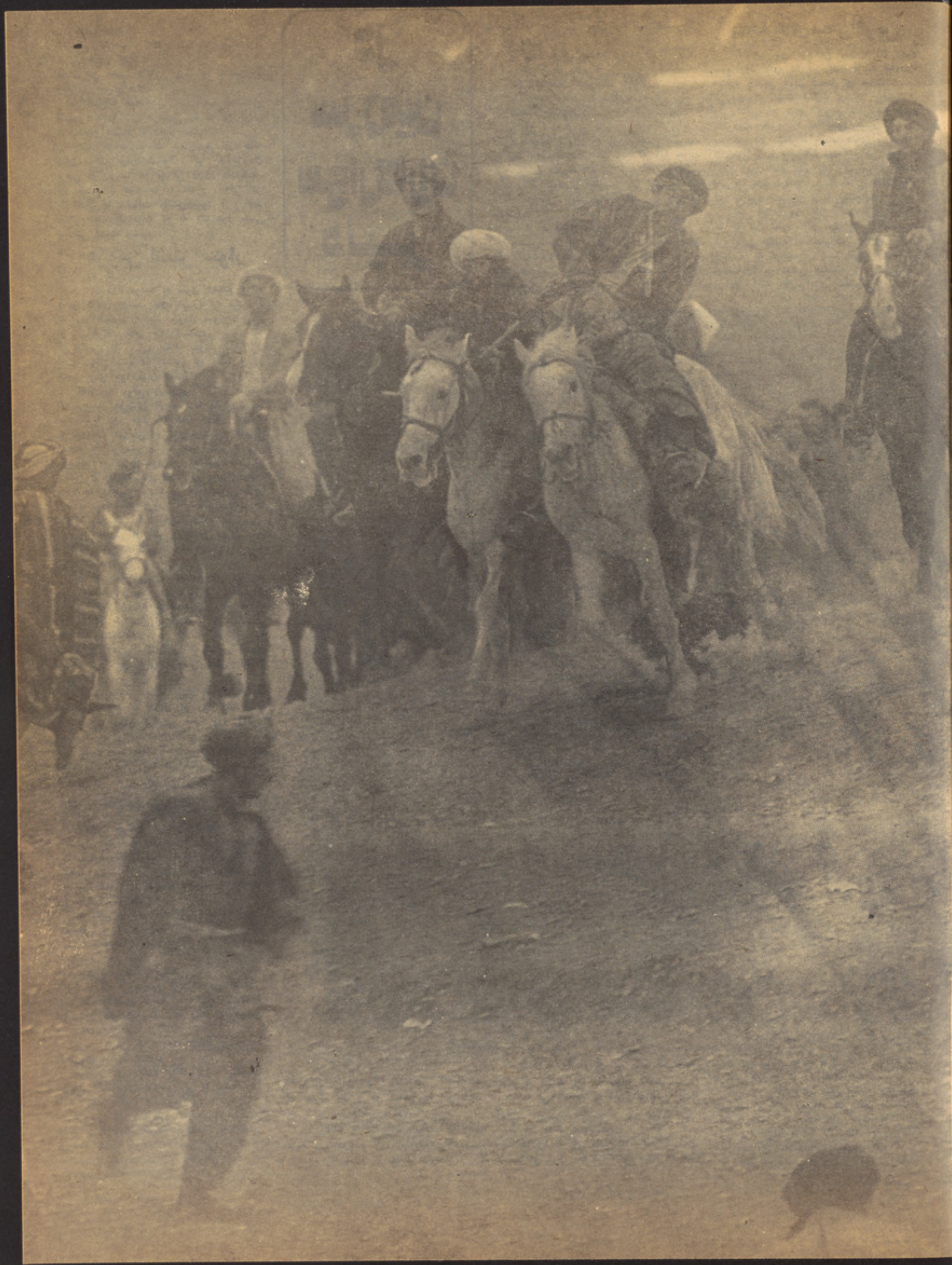

در سرزمین سوارکاران دلیر

جواب دادم :

ـ نی، ندیدم . امکان دارد که ببینم؟

زن جوان گفت :

ـ من دختر کاکایی دارم که تا چندروز دیگر از دواج میکند •

من میتوانم همه چیز را برایتا ن نشان بدهم • شما تنها مراسمی را که در برابر ملا انجام میشود ، دیده نمیتوانید •

هفته ها میشد که میخواستم در حلقهٔ زنان ترکمن وارد شوم • اگر چه بزرگان برخی از روستا ها به من اجازه داده‌بودند به بعضی از خانه ها پا گذارم ، ولی این باز دید ها رضایت بخش نبود • و حالا خیلی خوشحال بودم که به یك عرو سی ترکمنی دعوت میشوم.

عروس اشتر سوار

در روز موعود به سوی دهکده یی‌که دختر کاکای دوست تازه ام زندگی میکرد ، به راه افتادیم • باد سردی میوزید و ما ازکنار خرگاه های چند گذشتیم.

ترکمنانی که حیات خانه بدوشی را ترك گفته ساکن شده اند ، باز هم غالبا خرگاه هایی برای خود شان میسازند •

کاملا به موقع رسیدیم • کود کانی که رخسار هایشان از سر ما سرخ شده بود ، به دور موتر ما حلقه زدند • پدر و نزدیکان عروس سرگرم آراستن کاروانی بودند که عروس را به خانه تازه اش برساند • آنان اشتران را با مهره های رنگین و زنگوله های نقره یی مزین ساخته بودند.به دوپهلوی اشتران جایگاه‌هایی قرار داده بودند که عروس و همراهانش بر آنها بنشینند • برای اینکه عروس و همرا هانش از نظر بیگانگان پنهان بمانند اطراف این جایگاه ها را با قالینها پوشیده بودند •

بعد تر عروس را که رویش پوشیده بود، به سو ی یکی از مزین ترین اشتران بردند • زنان که جامه های دراز به تن داشتند ، خواستار سعادت و خوشبختی عروس شدند •

مردان دستها یشان را به سوی آسمان بلند کردند و برای عروس دعای خیر نمودند •

اشتر عروس پیشا پیش به راه افتاده اشتران دیگر به دنبال او روان شدند بدینصورت دختر ترکمنی خانهٔ پدر راترك میگوید • او بر همان قالین می نشیند که به دست خود بافته است شاید قالینچه‌های جادویی شر قی شا هد ختان را به همین ترتیب به سوی زند گیهای نوشان میبرد•

خانه شوهر

کاروان حرکت کرد و زنگهای نقره یی اشتران به صدا درآمد • دختران جوان با لباسهای رنگا رنگ و زیبا روی اشترا ن دیده میشدند • گروهی ازین دختر ان تنبوره هایی را بدست داشتند • مینواختند و میخواندند :

ـ کلین الجك ••• کلین الجك ••

یعنی :

ـ ما عروس را میبریم ••• ماعروس را میبریم ••

درینحال با خودم میگفتم :

ـ آن عروس رو پوشیده یی که بر اشتر سوار است ، به چه فکر میکند ؟ شاید در فکر این‌است که ببیند شوهرش چه قیافه یی دارد •

آخرین اشتر به حرکت درآمد و ما به دنبالشان به راه افتادیم •

مراسم در دهکدهٔ داماد ادامه یافت خرگاهی که برای عروس بر پا شده بود، مانند برف پاکیزه و سپید بود •

عروس را دخترانی که همرا هش بودند ، به درون خرگاه بردند • اوبایستی تا شام درین خرگاه به سر برد •

پس از صرف شام ، دخترانی که‌همراه عروس بودند ، خرگاه را ترك گفتند ، داماد همراه ملا و دو شاهد به خرگاه رفتند تا مراسم رابه جا آرند •

به ما اجازه ندادند این مراسم راتماشا کنیم • ولی دوست تازه ام به من گفت که درین مراسم ملا از داماد میپرسد :

ـ آیا این زن جوان را به همسر ی قبول داری ؟

و داماد جواب میدهد :

ـ بلی قبول دارم !

ملااز شاهدان میپرسد :

ـ جواب داماد را شنیدید ؟

شاهدان میگویند:

ـ بلی ، شنیدیم !

بعد همین سوال را از عروس میپرسد و وقتی از شاهدان میپرسد که آیا جواب عروس را شنیده اند یا نی ، رسم این است که شاهدان بگویند (نی نشنیده‌ایم) آنگاه عروس باید خیلی بلند تر جوا ب بدهد :

ـ بلی ، قبول دارم •

سپس ملا برای عروس و داماد دعای خیر میکند و به آنان تبریك میگوید • آن وقت عروس وداماد برای نخستین بار با همدیگر تنها میشوند •

صبح روز دیگر ، دو پیر زنی که وظیفه دارند در یابند آیا از دواج تکمیل شده است یا نی ، باید به این سوال پاسخ گویند :

ـ آیا داماد شاه شده:

نقشه ها وطرح های قالین ها، که‌از قبیله‌ای تا قبیله‌ای فرق میکند، گاهی بیانگردگرگون شدن ،وسوم و فصل سال است. گاهی‌هم حرکت کاروان ها را نشان میدهد.

من بار ها برای فهم بیشتر زنان قالینباف ، کنار دستگاه های آنان نشسته‌ام و کوشیده ام با پنجه های خودم مانندآنان پشم گره بزنم • اما نتوانسته ام و این زنان مهربان باشکیبانی لبخند زده اند و یادم داده اند که چطور این کار را انجام دهم •

ژوندون

پنجه های سحر آفرین

گا هی شو هر این زن ، زن دوم‌و سوم وزن چارم را نیز به خا نه میاوردبا اینهمه زندگی همان است که هست •

زنان کم تبسم میکنند و کم میخندند ، ولی انگشتهای سحر آفرین شان پارچه‌های شکوهمند هنری را به وجود میاورد • این پار چه های شکو ه همند هنری ، همانا قالینهای زیبا و رنگینیست که می بینیم •

این بافند گان بامصرف نیروی حیات قالین میبافند واندوه وشاد مانی شان رادر تار و پود قالینهای زیبا میگنجانند •

گاهی چنان در کار بافت غرق میشوند که کودکان شیر خوار خود را در گهواره فراموش میکنند بدینصورت ، این زنا ن زیبا ، با آرامش و شکیبانی بار سر نوشت را بر دوش میکشند •

در بافته های اینان سمبولیزم زیبایی به‌چشم میخورد.

آنان به همه پرسشهایم پاسخ داده اند حتی گاهی به سراغ مادران و همسایگا ن سالخورده شان رفته اند تا نام طرح و نقشه یی راکه من میخواسته ام بدانم، برسان کنند •

در مقابل من بغیر از تابلیتهای اسپرین چیزی به آنان داده نتوانسته ام • ولی حضور (رومین) پسرم هدیهٔ خوبی بود ه است • این زنان مهربان خیلی از پسرم خوش شان میاید • وقتی (رومین) با کود کان آنان همبازی میشد ، از خوشحالی سر از پا نمیشناختند •

بدبختانه ، برخی از زنان قالینبا ف طرحهای عنعنه یی خود شان را به خاطر ذوق بازار های خارجی ، رها کرده اند •

کیک سالگره

روز سالگره پسرم (رومین) بود ومادر خانه یکی از مامورین دولتی ، در دهکده (کلدر) که در کرانه آمو دریا واقع است مهمان بودیم ، اتاق را یك بخاری گر م میکرد و همه جا قالینهای زیبا فرش شده بود •

گروهی از آدمها ی شرشناس دهکده نیز حاضر بودند •

آنان همانند پادشاهان گذشته لنگی های ابریشمی زیبا به سر داشتند و به نظر میاید که از لابلای نقاشیهای قدمی بیرون آمده اند •

برخی از آنان خوش سیما و جوان بود و بعضی دیگر چهره هایشان آژنگ آورده بود • یکی شان سیمای سلطان شریر ی را درنظرم مجسم ساخت •

ما کیکی داشتیم و روی آن چار دانه شمعی که از فرانسه آورده بودیم ، قرار داشت ، بعد ما خواندیم :

– سالگره ات مبارك ! سالگره‌ات مبارك•

و«رومین» باپفی شمعها را خاموش ساخت. حاضران حیر تز ده این مراسم‌را نگریستند ، سپس همه با خوشحالی تبسم کردند و کف زدند و پارچه های کیکی را که (رومین) به آنان میداد ، با مهربا نی و سرور میگرفتند •

در بیرون باد ز مستانی میوزید، ولی‌ما در میان دوستان خود مان گرم و را حت بودیم •

روز بازار

روز دیگر، روز بازار بود. من برای چای «رومین» بوره میخریدم. ترکمنان چای رابدون بوره میخورند ، ولی «رومین» ازچای تلخ خوشش نمی آید.

«بازار» محل پر صداییست . اینجاو آنجا خرها ، شتر ها و اسپها دیده میشود مردم از دهکده های دور دست برای خرید وفروش به بازار می آیند •

فروشند گان ، مانند اروپا ی قرو ن وسطی ، به دسته ها تقسیم شده اندوهر دسته محل خاصی برای خودش دارد •

من ساعتها را در بازار سپری کردم مسگران را دیدم که چگونه فلز را حرارت میدهند و با حرکتهای زیبا چکش کار ی میکنند . زر گران را دیدم که به کمك شاگردان شان سکه های نقره یی را ذوب میکنند تا از آنها دستبند گلوبند و گوشواره بسازند •

«رومین» از پیشم دور شد. زرگری آنقدر که برای من جالب بود ، برای او نبود . ازینرو رفت تا پتره گر را تماشا کند • پتره گرروی زمین نشسته مسی نشیند •

ظرف چینی شکسته را بین پاهایش می گیرد و با یك برمهٔ کماندار کار میکند در اینجا ، حتی ارزانترین پیاله هم اگر بشکند ، باید پتره شود تا باز هم کار بدهد •

من و (رومین) به سو ی سمت بوتدوز ها رفتیم ، زیرا او بوت تازه یی ضرورت داشت • موزه های ترکمنی برای پسران پا پوشهای بسیار مطلوب و دو ست داشتنیست .

برای اینکه پای‌چپ و راست آن‌یکیست وکودك هیچ وقت اشتباه نمیکند.

در بازار قفسهای پرند گان و افزار های عجیب موسیقی را دیدم • توده های نمك که از اندخوی آمده بود ، اینجا وآنجا انبار شده بود ، مالته های جلال‌آباد هم دیده میشد •

(رومین) مسحور کلمه هایی شد که پیر مردی بر زبان می آورد این پیرمرد یك درویش بود، او ظرفی پر از آتش‌را به دست داشت که روی آن اسپند میریخت مردم عقیده دارند دود اسپند نیرو های شریر را دور میکند • من هم برای آنکه (رومین) راز نیرو های شریر حفظ کنم ، به پیر مرد دو تا مالته دادم واو پسر مرا اسپند کرد •

آواز موزن از فراز مناری بلند شد این آواز مردم را به نماز فرا میخواند ما هم برای خوردن چاشت به خانه برگشتیم و شوهرم را دیدیم که سلمانی بر گشته بود •

(رومین) صدا زد :

–مادر ، پدرم را ببین ریش دارد !

براستی هم که سلما نی ریش «رولاند» را چنان شکلی داده بود که آدم خیال می کرد او یك افغان است •

در رستوارن کوچکی جگر و پیاز بانان خوردیم • این رستورا ن توسط مرد فربهی اداره میشد • بعد تر یك بشقاب پلو برای هر سه مان خواستیم • پلو خیلی چرب بود • صاحب رستوران فخر کنا ن گفت :

– من به تنهایی دو بشقاب پلو می خورم !

بعد سوی من دید و از شوهرم پرسید :

– این زن لاغر یگانه زن تان است من دو تا زن چاق دارم •

(رولاند) گفت :

– حالا میدانم که چرا دو بشقاب پلو میخورید • دو زن دو بشقاب ، یك زن یك بشقاب •

بعد به چایخانه یی رفتیم ، بوتهای‌مان را کشیدیم و بر کف اتاق که با قالین فرش شده بود، نشستیم.

هیچ زن محل به چایخانه نمیاید ، ولی برای من پروا نداشت، زیرا من‌خارجی بودم • وقتی به چایخانه میرفتیم ،بهترین جا را که کنار سماوار بود ، به ماتعارف میکردند •

دیوار های چایخانه ها غالبا با تصویر های ساده یی آرایش یافته است • این تصویر ها عبارت اند از گلها ، پرندگان خربوزه ، انار و تربوز •

پرندهٔ سخنگو :

نور خورشید بر سما وار ها وظرفهای رنگا رنگ افتاده بود و انعکاس آن بر چینهای رنگا رنگ مشتریان زیبا به نظر می آمد •

رنگهای گونا گون چینها میرساندکه صاحب آن از کجاآمده است • غالبا کسانی که‌چین های سبز وبنفش به تن دارند، از مزار شریف هستند • مردم سر پل

بقیه درصفحهٔ ۵۰

البم هنرمندان

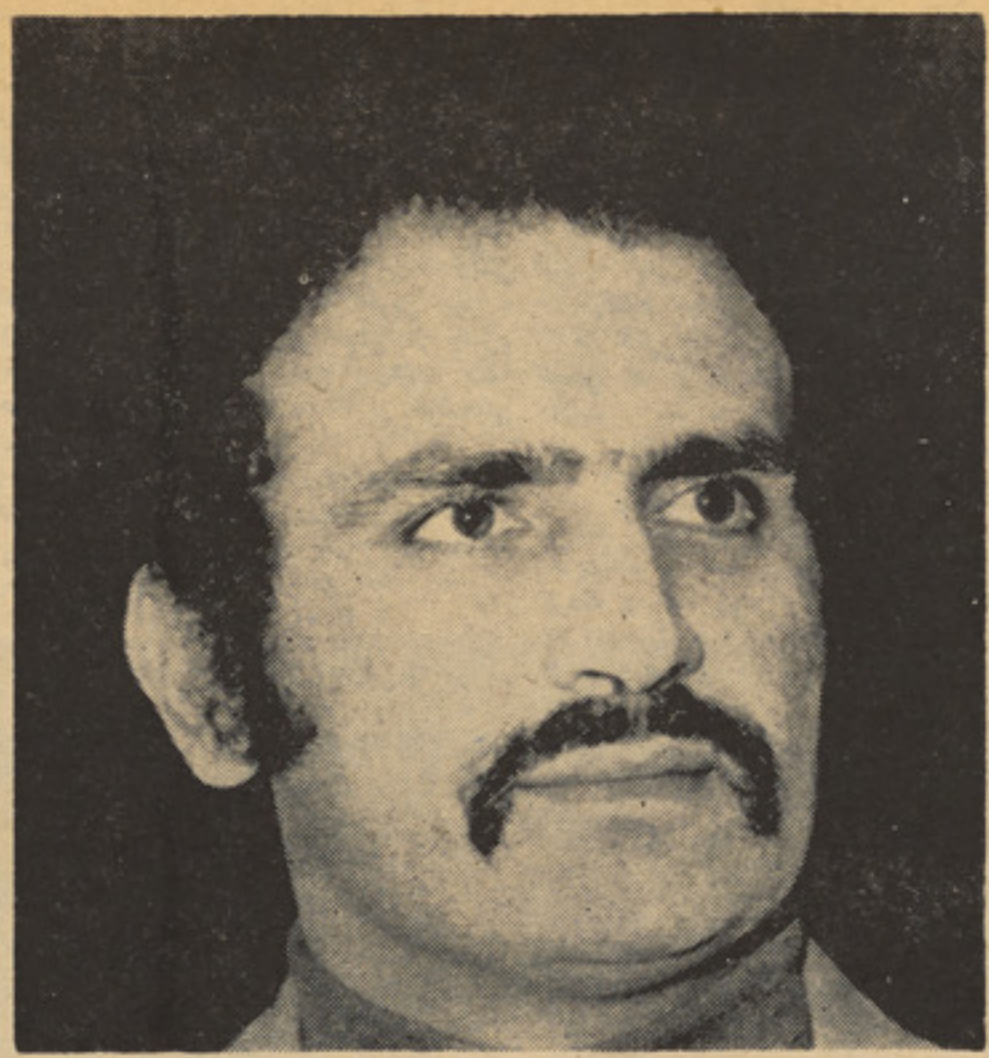

ستار جفایی- هنر پیشه تیاتر و دایرکتر

ظاهر هویدا خواننده

فضلی هنر پیشه تیاتر ورادیو

مشعل هنریار هنر پیشه تیاتر ورادیو

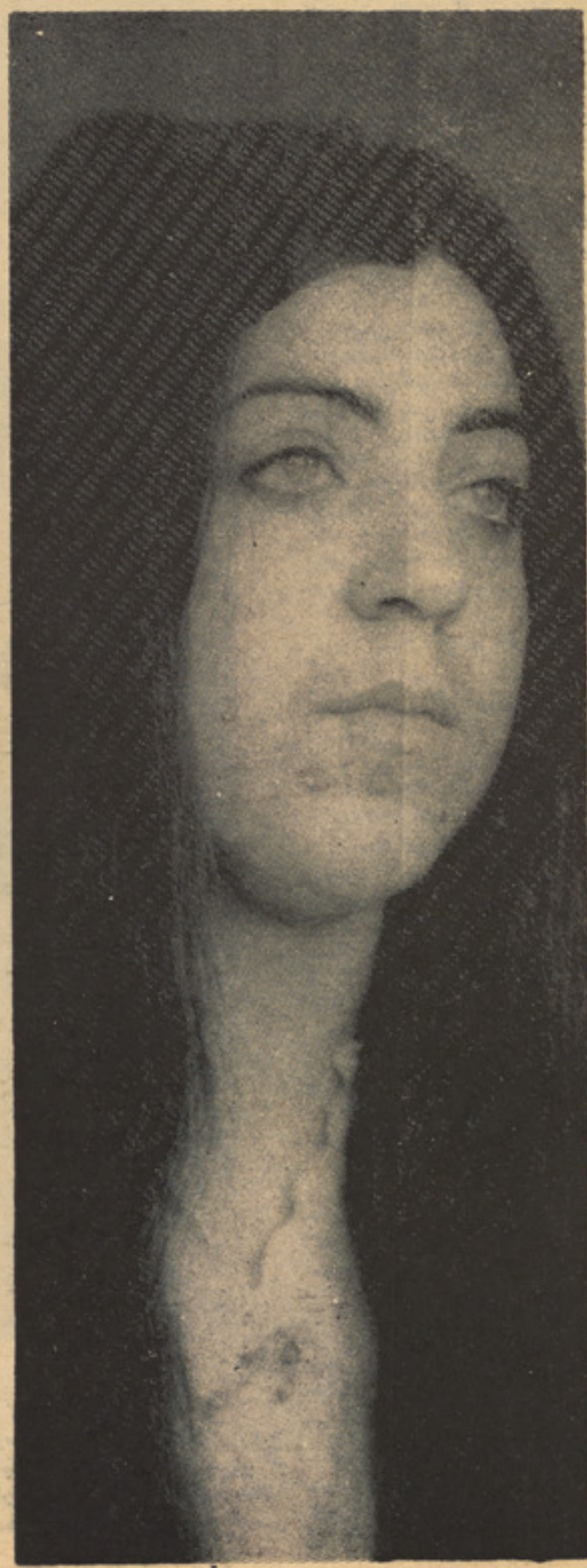

پیغله سلما خواننده

احمد ظاهر : آواز خوان

جلیل احمدمسحورجمال : آوازخوان

محمد نذیر هنر پیشه سینما

نرگس گلچین : هنرپیشه تیاتر

قمرگل : خواننده رادیو

سوما : خواننده رادیو

سید مقدس نگاه : نقاش و هنرمند تیاتر

زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر

بناغلی صادق فطرت «ناشناس»
آواز خوان معروف .

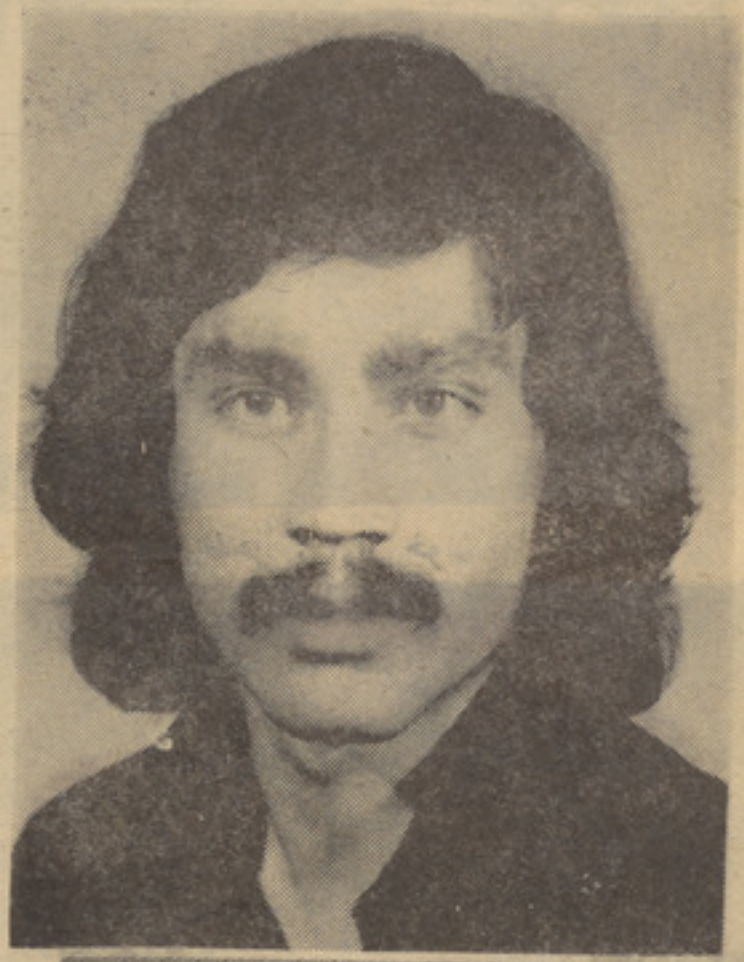

وحید خلاند
آوازخوان

انیسه وهاب : هنر پیشه تیاتر

محمد اسرا ئیل رو یا : نقاش

حبیبه عسکر : هنر پیشه تیاتر

میرهن مهوش : آواز خوان

بناغلی فقیرمحمد ننگیالی ترمپت
نواز مشهور

بناغلی جلیل احمد خلا ند

استاذ محمد عمر

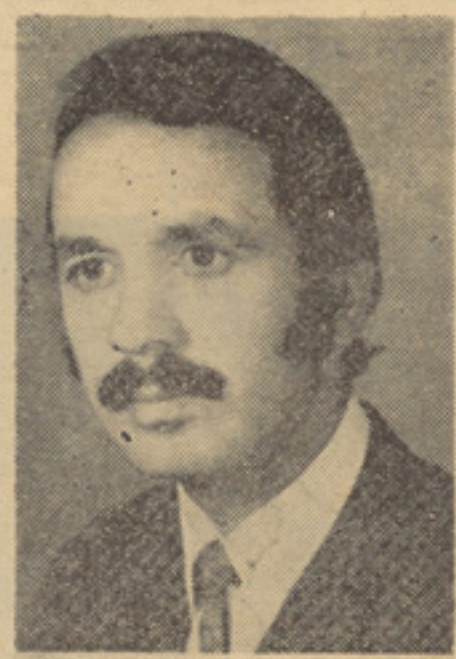

شمس الدین مسرور خواننده

میرمن مزیده سرور هنر پیشه
تیاتر

محبوبه جباری هنر پیشه سینما

میرمن ناهید آواز خوا ن

استاد محمد حسین سرآهنگ
سرآینده

استاد رحیم بخش سر آینده

استاد دری لوگری سر آینده

استاد رفیق صادق هنر پیشه
تیاتر وراذیو

میر من ژیلا آواز خوان

میرمن رخشانه آواز خوان

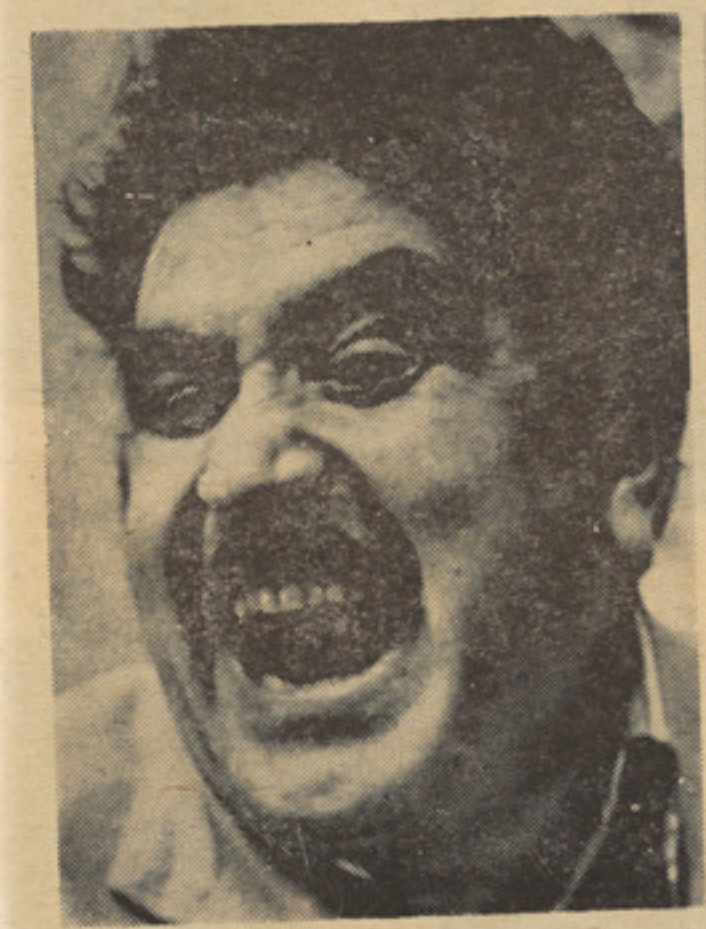

اکبر روشن هنر پیشه تیاتروراديو

اسداله آرام هنر پیشه تیاتر وسینما

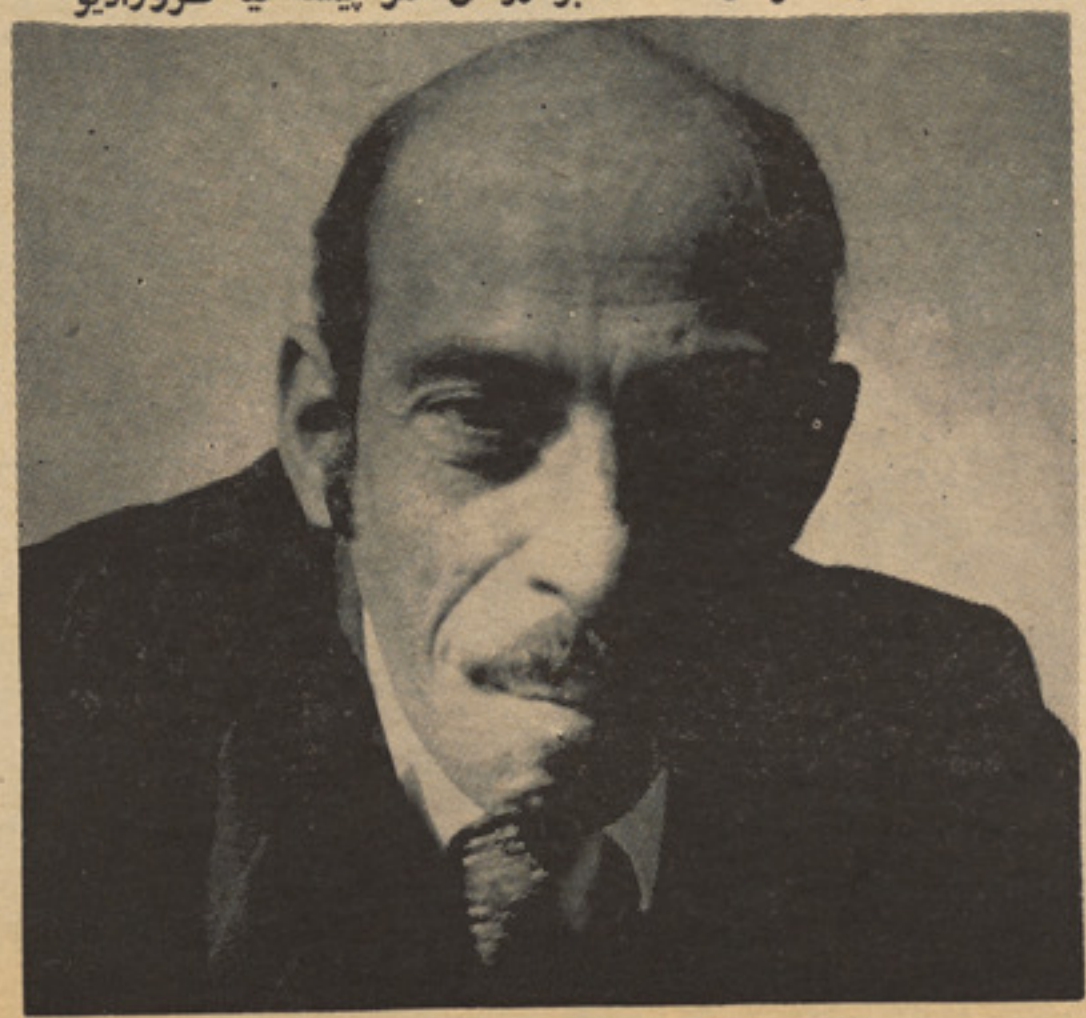

عزیز الله هدف هنر پیشه تیاتروراديو

نخستین روز سال نو در کشور ما

از گل احمد زهاب نوری

● درمراسم برافراشتن جندهٔ سخی شاه ولایتماب؛ هزاران نفر در دامنهٔ شرقی کوه جمال مینه گرد آمده بودند.

● روز دهقان و نمایشات خاصش؛ امسال جالب و تماشایی بود.

● توغ مندوی؛ از عنعنات دیرین کابل است؛ که صبحگاه نوروز برافراشته می شود.

برمی داشت، که از اطمینان وقدرت دهقان زادگان نمایندگی میکرد.

حیوانات که برای اخذجایزه تعیین شده بودند، نیز تماشایی بود وصحنه قج جنگی امسال برای صد ها خارجی که تماشا گر مراسم روز دهقان بود نـد، عجیب می نمود.

نمایش کودکان خردسال ورکتون ها ی میرمنو تولنه، نیزه بازی، ضرب میل و کنسرت، شامل پروگرام تجلیل روز دهقان امسال بود.

مراسم غرس نهال امسال شکل دیگر ی داشت، بنام هر ولسوالی منطقه کو چکی تعیین شده بود، که حاضرین به غرس نها ل درآن جاپر داختند.

دراین گیرو دار، هنگامیکه این راپور را ازساحهٔ خیر خانه تهیه می کردم. کشمکش دونفر توجه ام راجلب کرد، مردی که نسبتا مسن به نظر می رسید جوانی را محکم گرفته بود وادعامیکرد که جوان می خواسته محتویات جیبش را برباید.

جالب این بود که ازنوك یك انگشت جوان خون می ریخت وپیرمرد می گفت، در لحظهٔ که می خواسته جیب اورا بزند، درعوض کلك خودرا بریده است.

مردم آنقدر بدور آن هاجمع شدند، که من دیگر آن هارانديدم، ازآنجا بسوی شاه شهید (رح) آمدم.

ساحهٔ شاه شهید (رح) در روز نور وز محل تجمع زنان ودختران است، هزاران زن ودختر درآنجا گرد آمده وگرم شادی وسرور بودند...

به این ترتیب روز اول سال، درشهر ما، سپری شد وسالی دیگر آغازگردید..

نخستین روز سال نو در کشورها

وقتی آفتاب ، درصبح اول حمل نور زرینش را ، برقله های بلندکوه های شیر دروازه وآسمایی پاشید، روزی نو، ازسالی نو آغاز گردید.

درین صبحگاهان مردم شهر کابل، حالت دیگری داشتند .

نسیم بهاری ،در اولین بامداد بهاروورود سال نو، همه رادگرگون ساخته بود،یکنو ع شور وهیجان خاصی احساس میکردند...

مردم ،همه ساله‌روز نوروز رامیله‌میگیرند، درنقاط مختلفی گردمی آیند وباگستردن بساط های شادی وسرور ،درهوای ملایم بهار، خستگی سرمای زمستان را، از تن بدر می‌کنند..

درروز اول سال، درچند نقطهٔ شهر،مراسم خاصی نیز برگزار می شود، که درآن‌گروه کثیری ،ازباشندگا ن این شهر اشتراك می‌کنند.

درین راپور ، باشما به‌دیدن نقاط مختلف شهر می‌رویم، که‌در نخستین روزسال، جمع وجوش‌مردم، درآنجا هادیدنی وجا لب است.

وقتی تازه روشنی سپید صبح توام با اولین انوار آفتاب تابید،مردم دسته دسته بسوی (مندوی) روی‌آوردند.

جادهٔ کم عرض آن، ازروزها ی دیگر، ازدحام‌بیشتری داشت زنان ودختران بر بام های مندوی جای گرفته بودند، منظرهٔ صد ها بوجی غله وسایر حبوبات دربرابر هردکا ن باازدحام بیش ازحد تماشاچیان درصحن مندوی ، دیدنی بود.

درمدخل مندوی تمثال‌بناغلی محمدداود زعیم ملی‌ما، نصب گردیده بود وبراطراف آن شعار های‌دیده می‌شد، که‌فرو شند گان مندوی سال نورا تبریك‌گفته‌بودند.

وقتی عقربه های ساعت هفت و چهل و پنج صبح اول سال رانشان میداد، صدای چك‌چك وهلهله در فضای مندوی پیچید واین لحظه یی‌بود ، که‌توغ مندوی طبق‌رسم دیرین شهر یان کابل برافرا شته می‌شد.

پیرمردی ،که‌دربین ازدحام میکو شید گوشه‌یی پیداکند، تااز فشار مردم بر کنا ر ماند، دربرابر سوالی گفت:

ـازسالها به‌اینسو معمول است، که در بامداد اولین روز سال، در مدخل مند و ی (توغی) طی‌مراسم خاصی برافراشته می‌شود، که بادستمال های رنگارنگ و پوش‌زیبا یی که‌هریك ازفرو شندگان مواد ارتزاقی در مندوی به‌سهم خودتهیه کرده‌اند، مز ین می‌گردد.

وی افزود:

ـ هدف ازبر افراشتن توغ مندوی التجا بدرگاه خداوند است تاسال نورا، سالی پر برکت گردانیده وغله‌ودانه را و فر ت بخشد.

بقول این پیرمرد ، همه ساله درین‌مراسم علاوه از فروشندگان مواد ارتزاقی عدهٔ‌کمی اشتراك می‌کردند، در حالیکه تجمع شهر یان در مراسم امسال بیش از همیشه و بیسابقه بوده است.

برافراشتن جنده سخی شاه ولایت مآ ب درجمال مینه دومین مراسم باشکو هی بود، که‌در صبح اول سال نو، انجام‌شد.

هزاران نقطه سپید ورنگارنگ از پایین تا قله‌های دامنه شرقی کوه جمال مینه دیده می‌شد، که‌هریك مرد، زن‌یاکودکی بود، که درآنجا اخذ موقع کرده بودند.

جالب تراز همه این بود، که‌یك عده باشندگان دامنهٔ کوه بام وصحن منازل شان‌را برای چندساعت کرایه داده بودند وبربام ودر هراتاق ده‌هانفر ، جای گرفته‌بودند.

در هرگوشه فروشندگان سیار بساط های شان راپهن کرده واز دحام به‌حدی بود، که‌به مشکل دربین جمعیت ،راه رفته‌می‌شد.

درحوالی نه‌صبح، زمانیکه آفتاب او لین روز سال، تازه گرم وگرمتر بردر وبام کابل می‌تابید، جنده سخی شاه ولایتمآب در بین کف زدن ها ی هزاران نفر بر افراشته شد.

قبل ازبر افراشتن (جنده) چندتن از علما، اهمیت آمدن بهار را، مخصو صا بهار سال نو رادر پرتورژیم جمهوریت تو ضیح کر ده وبرای بقای رژیم متر قی جمهوری درکشور، طول عمر بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم و سعادت کافهٔ ملت دعا نمودند.

ازین لحظه‌به‌بعد، هجوم مردم به‌سوی خیرخانه مینه بود.

جاده های شهر ،که‌درروز های عادی از عراده جات ومردم، پربود در روز نوروز،کمتر عابری داشت وتك‌تك موتری بر آن می‌گذشت.

دربین بعضی سرویس های شهری که در روز های دیگر جای نبود، در روز نوروزراکب کمتری دیده می‌شد . ونگران ها،این‌معما ران ورزیده آدم‌چیدن، به‌چوکی‌سرویس نشسته چرت‌می‌زدند.

امادر سرویس های خیرخانه مینه وضع دیگری بود، هنوز سرویس در ایستگا ه توقف‌نمی کرد که مردم هجوم می بردند ولحظه یی بعد از شیشه های آن نیز، خود را آویخته بودند ...

خیرخانه مینه‌که از کارته های دور شهر بشمار می رود ،در روز نو روز ، جمع وجوش خاصی داشت.

مردان پیرو جوان ،زنان ودختران بالبا س های رنگا رنگ منظره دیدنی را به خیرخانه بخشیده بودند.

درهرگوشه فامیل‌ها ،گرم گفتگو و پخت وپز شدمیله برپا کرده‌بودند.

بعداز آغاز مراسم روز دهقان وزیر زراعت وآبیاری ،بناروال کابل ورئیس جنگلا ت زراعت وآبیاری بیاناتی ایرادنموده‌وازاهمیت کشت وزراعت ونقش دهقان یاد آور شده، تحولات بنیادی رژیم جمهوریت را در بهبود وضع دهقانان کشور تذکر دادند.

نمایش ماشین آلات زراعتی ، حیوا نا ت وسپورت های ملی درمراسم روز دهقان بسیار دیدنی بود.

این نمایشات که‌درمیدان صدمتری صور ت می‌گرفت ، آنقدر بیننده داشت، که‌حلقهٔ تماشاچیان لحظه به‌لحظه میدان را تنگ و تنگتر می‌ساخت .

هیجان دهقانان درهنگام رسم گذشت با بیل های شان حکایتگر غرور خاصهٔ‌این‌طبقه زحمت کش بود.

کودك خردسالی دربرابر دهقانان یکی از ولسوالی های کابل به‌همراهی موزیك محلی، مشغول اتن ملی بود وبی توجه به‌هزارا ن چشم کنجکاو ی که‌اورا می نگریستند، گام

رادیو افغانستان در خدمت مردم

از سلطانعلی (دانشور)

سه عروسی ارمغان نوروزی پروگرام مسابقات ذهنی

همانگونه که بعد از استقرار نظام جدید تغییرات محسوسی دراکثر شئون حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی رونما گردیده است . شیوهٔ نشرات و طرز تهیه وارائه پروگرام های رادیو افغانستان نیز دگرگونی های بارزی را بخصوص از لحاظ کیفیت پذیر فته است .

رادیو بحیث بزرگترین وسیله مفاهمه کتلوی در کشور ما وظیفه ارشاد ، تنویر ورساندن اطلاعات‌را عهده دار است .

رادیو بعد از استقرار نظام جدید کوشیده است تا آنجا که مقدور است ، نیاز مندی و خواسته های مردم را در نظر داشته و نشرات خود را در همین جهت تنظیم بخشید چنانچه همگان شاهد این تحول‌بارزو چشمگیر در ساحه نشرات رادیو هستند .

این یك حقیقت مسلم است که‌در **افغانستان مانند سایر ممالك روبه** انکشاف سطح فیصدی بی سوادان بمراتب بلند تر از دارندگان سواد وتعلیم یافتگان است .

بادرك این حقیقت نقش رادیو ، مهمتر و حساستر از سایر وسایل نشراتی است .

رادیو وظیفه دارد اطلاعات دست اول را بمردم برساند ، معلومات متنوع در تمام ساحات مدنی امروز ارائه کند و با در نظر داشت‌اقتضای زمان و ضرورت کشور در تنویر و تربیت جامعه سهم‌فعال ومثبت داشته باشد .

رادیو در پهلوی نشر مطالب ، تربیوی ، معلوماتی ، اطلاعاتی و هنری و ظیفه دارد تا برای سرگرمی شنوند گانش موسیقی و پرو گرام های تفریحی را نیز به نشر بسپارد آنچه مهم است اینست که چگونه میتوان مطالب بغرنج علمی معلوماتی وتربیوی را در لابلای پرو گرامهای **تفریحی جایداد وشنونده را عقب** رادیو راضی نگهداشت .چه‌رسانیدن اینگونه مطالب بغرنج باکثرشنوند- گان که از نعمت سواد بر خور دار نیستند ، شیوه خاصی رادیو زور نالیزم را ایجاب میکند .

بابیروی از ین اصل رادیو افغا نستان از چند با ینطرف در آنجام وظیفهٔ اصلی اش که خدمت بمردم سر اسر کشور است ، قدم های موثری بر داشته و تلاش دارد که بانشر پرو گرامهای جالب طرف توجه خاصی شنو ند گان خود قرار گیرد .خو شبختانه این خواسته رادیو با استقبال گرم وبیسابقه‌ای شنوند گان رو برو شده و در هر گوشه و هر کنار صحبتی ازپروگرام های مرغوب و مفید آن در میان است .

از جمله پرو گرا م های‌متنوع‌و دلچسپ رادیو یکی هم پرو گرام مسابقات ذهنی ا ست که‌ازچندی باینطرف با شکال وانواع جدید و بیسابقه و کم نظیری نشر میشود این تحول و تغییر چشمگیر شنو ند گان وعلاقمندان بیشماری

پرو گرام مسابقات ذهنی نوروزی بجوایز مطبوعاتی کاندید شده است تـو افـق نظر، من کیسـتـم ؟ من‌چیستم ؟ آنچه که نه بلی و نه‌خیر میپذیرد و هرچه دلت خواست‌بپرس اشکال جدید ومتنوع مسابقات ذهنی رادیو افغا نستان

پیدا کرده است .

رادیو افغا نستان در مدت کمتر از دوماه سه پرو گرام فوق العـاده مسابقات ذهنی را بنشر سپرده که طرف توجه و دلچسپی خاصـی شنو ند گانش واقع گردیده است . این پرو گرام فوق العاده با اشکال جدید و متنوع تنظیم شده بود کـه هر بخش آن در نوع خود سابقـه نداشته و مانند دسته های گلـی پیشکش شنو ند گان گردید .

پرو گرام نو روزی مسابقات‌ذهنی رادیو افغا نستان که در نوع خود نظیری نداشت برای مدت تقریباسه ساعت شنوند گان خود را قسـمی عقب رادیو قرار داد که گویی درآن ناوقت شب از خواب اثری نبود.

آنچه بزیبایی و دلچسپی ایـن پرو گرام می افزود گنجانیدن سه عروس بشکل خاص آن بود ،غایه‌و هدف رادیو افغا نستان ازین‌برگزاری جلو گیری از مصارف هنگفت وکمر شکن عروسی هابود که از سالها بابنطرف به پیکر اقتصادی واجتماعی مردم ما صدمه بزرگی راوارد میکرد این اقدام نمونوی رادیو افغانستان در خورتقدیر و توصیف همگانـی قرار گرفته وبا استقبال گرم‌جوانان کشور رو برو گردید چه رادیـو افغا نستان در لابلای این پرو گرام فوق العاده نور وزی ضمن تجلیل‌از بهار جمهوریت و بهار سال سـه عروس و سه داماد را به مصرف‌کمتر از سه‌هزار افغانی‌بتر تیبی‌گنجانیده بود که مورد دلچسپی فوق العاده بینندگان و شنو ند گان قرارگرفت.

(بقیه در صفحه ۷۲)

اوښکې ته ورته موسکا

امین افغانپور

هغه دخپل کار په کوچنی کوټه کی ناست و سترگی یی په مخا مخ دیواله باندی دیوی ښځی په تابلو باندی گنډلی وی .ددیواله دپاسه دیوه زیتونی رنگه چوکات په منځ کی یوه پنځه ویشت کلنه ښځه مو سکی وه .دهغی ویښتان دمخ دواړو خواوته پراته وه اوښویی یی ږمنځ کړی وو ،او دسر په منځ کی یی سینځه وه .دښځی جگه پوزه او او بادامی سترگی وی .دمو سکاپه حال کی یی دشونډی په اخر کی یوه ښکلی گو نځه لیدله کیده سړی هماغسی ورته کتل او په کوټه کی د«ویوالدی» څلور فصلونو (ویوالدی یو ستر کمپود یتور او مو سیقی پوه و او څلور فصلونه دهغه یوستر او څلاند اثر دی)یوه خونده وره انگازه کوله هغه یی ټیکلی په گرام باندی ایښی وه او آهنگ لادپسرلی په فصل کی و هغه ددغه آهنگ د پسرلی په نشهء کی ډوب و. پیغلی ورو یوه پیاله چای دهغه مخکښی کیښوده. سړی په مینه مینه و رقه وکتل او دلاس په گوتو یی دهغه رننگی لمس کړ اوورو یی ترشونډو لاندی وویل :

ـ«شکریه !»

او بیایی پیغلی ته وکتل .پیغله مخا مخ ورته کینا سته .لاس ی ور اوږد کړ اود هغی لاس یی په خپل لاس کی وینو اوبیا په هماغه حا ل کی په دیواله. باندی دښځی تابلوته ځیرشو..

ـ«خدایه، څومره «اونسکی» ته ورته ده. دیوی منی دوه نیمایی ...»

په رښتیا سره هم چه پیغلی د چوکاټ شوی عکس له خاو ندی سره عجیب ورته والی درلود. دسړی مخی ته په میز باندی ډیری پاڼی پرتی وی. هغه یوه شیبه دمخه پرله پسی اوډیر چټک قلم په سپینو پاڼو باندی چلاوه. ترهغو چه پیغله کوټی ته راغله اوله هغه نه یی هیله وکړه چه :

ـ«آبا بس ده نور...»

سړی پیغلی ته کتل .خود پیغلی سوچ بل شی و او فکر یی په بل څه باندی متمرکز شوی و. هغه دمیزد پاسه په دیواله باندی یوی کوچنی الماری ته کتل چه کتابونه کتار پکښی پییل شوی وو. او پیغلی فکر کاوه!

ـ((آبا می په یوه عمر کی دومره کتابونه لیکلی دی!))

د« څلورو فصلونو» آهنگ هماغسی انگازه کوله اود لیکوال نظردزمانی په پیچومو کی پـه څه شی پسی لالهانده و:

ـ«یو ویشت کاله دمخه و.په یوه ملمستیا کی و چه نظریی د «اونیکی» په نژر باندی غوټه شو.. پیغلی چه «اوښکه» نومیدله خپلی سترگی له شرمه کښته واچولی خوپه شو نډو باندی یی د خندا یوه سپکه څپه تیره شو. اود ملمستیا ترپایه پوری دا غلچکی نظرونه تبادله شول.«اوښکی» څو څو واره له هری زاویی نه پیغلی ته و کتل.

او دری هفتی وروسته و چه دهغوی دکوژدی داعلا مولولپاره همداسی یوه ملمستیا جوړه شوه..

بیایو کال وروسته هغوی واده سره وکړ. اود ژوند خوشاله شپی ورځی یی پیل کړی... »

لیکوال په همدی فکر کی ډوب و چه پیغلی ورو ورته وویل :

ـ آبا چای دی سړیږی !»

او سړی را په خود شو.

پیغلی په مینه ناك نظر ورته وکتل اوپر ذهن کی یی داتیره شوه !

ـ«آه... پلار می څومره ښکلی او میړنی څیره درلوده ...کله چه ځوان وښایی چه له ډیرو پیغلو نه یی زړونه وړی وی... خو اوس..» اوس یی سر تك سپین شوی. دا غټی اوذره بینی عینکی یی ملگری دی اود دغو عینکو په مرسته څه لیکی اولولی ...» اود سړی په تندی باندی یی ژوری گونځی ولیدلی...

لیکوال له چایونه یو غوړپ وکړ.

د څلور فصلونو دسپرلی فصل هماغسی په زړه پوری انگاره کوله.

او لیکوال بیا هم په خپلو ژوروو چر تونو کی ډوب شو .

ـ«هغه شپه لاپسی خوندور وه چه اوښکی ،له معنی نه په ډك اندازه کی راته وکتل ،له شرم او حیانه یی اننگی سره اوښتی وو. ورو بی مزالاس په خپی گیډی باندی کښیښود اوپه غوږکی یی څه را ته ویل .ما په تعجب سره وپو ښتله چه رښتیا وایی ؟ ویی خندل او سر یی د هو په دود و خو ځاوه .

له ځایه پورته شوم.له ملاه می ټینگه ونیو له او څو واره چی وڅر خوله او بیا می بیرته په ځای ودر وله.

او ورته ومی ویل که زوی وی نوم یی څه شی کیږدو . زوی ندی .خو که لور وی زما له نوم مند ،یعنی د «موسکا » نوم به پری کیږو ... او ما همداسی ټینگار کاوه چه .نه هرو مرو زوی دی . او نوم یی «پتنگ» پری ږدو . خو هغی چارښتیا ویل .زموږ لومړی اولاد نجلی وه. لور وه او موږ باید د «موسکا»نوم پی ایښی وایی .خوله بده مرغه موږ نه .ما .یواځی ما .»دلیکوال چرت چه تر دی ځایه ورسید له ورایه وریږ دید . ددی لپاره چه لور می «موسکا »پی پو هه نشی ،نو یی ژر خپله پیا له واخیسته او څو غوړپه یی تر ینه وکړل . ..اوبیا په چرت کی ډوبه شوه !ـ

ـ«له هغی شپی نه شپږ اوه میاشتی تیری شوی . د«اوښکی»گیډه و رو ورو لویید له . او زموږ هیلی هم زیا تید لی . یوه شپه زه سخت ستوو مانه وم چه «اوښکی »وښور ولم او له خوبه یی را پاڅه ولم ما

ولیدل چه رنګ‌یې تك سپین‌اوښتی اوهمداسی د درد او خوږ له زوره ځان پیچی . ماته یې وویل چه وخت یې دی او روغتون تـه مـی ورسوه

زه پداسی حال کی چه له یوی خوا دخوښی له زوره په کالیو کې نه ځائیدم اوله بد خوا هم دهغـــی خوږ اوږیدلی خورولم ژر له ځایـه پا ځیدم . دپسرلی ځانگـــی باران اوریده . دکور له ونو اوچمن نه‌یوه خوندوره وږمه لټیدله . ژړمی کوټ په اوږو واچاوه اوله کوره ووتلم‌چه یو ټکس پیداکړم وروسته می‌هغه روغتون ته‌ورسوله .تر سهاره‌پوری په روغتون‌کی وم. همداچه سپیدې وچاودیدلی ،داکتر زه ور غوښتلم او راته وویل چه میرمن دی‌پر ته له جراحی عملیا تو بل ډول نـــه رغیږی . اولاد دی په پښو راځی‌او موږ مجبور یو چه هغه عملیات کړو

ماته هغه وخت داولاد ژوند هم مـــطرح نه وه. ماویل چه «اوښکه» له‌مرگ نه .بچ شی . او داکترته‌می په ډیره اسره او تلوسه و و یـل چه تا سو ښه پو هیږی ، هر ډول مو چه خو ښه وی .او د سهاراته بجی وی چه «اوښکه »یی دعملیات لپاره دآپر یشن کو ټی ته بو تلله .یـوه گړی خو تنه دا کتران هلته لگیاوو خو بیا وروسته یو داکتر راووت‌او پدا سی حال کی چه د پریشانـــی نښی یی ډ ځیره کی ښکا یدلی‌ماتهٔ وویل چه ورشی ع وینه راوړی.که نه‌نو نه‌مو اولاد رغیږی‌او نه‌میرمن

کاغذ می وا خیست او په وینه پسی وخو ځیدم .ماچه خپل جیب ه‌ته لاس کړل‌یو اخی می پنځه اویا روپی در لودی . اوله‌هماغی‌شیبی‌نه می په پور کو لو پسی وځغستـــل. دوه گړی زه ها خوا دا خواپه‌پیسو پسی گر ځیدم او پدی نه بریالـــی کیدم چه دوینی پیسی پیدا کړم.او وروسته تر ډوه نیمو گړیو ماپسیی لاس ته راوړی .

خو همدا چه رو غتون ته‌ورسیدم نوپه دالیز کی می یوه ارابـــه داره تذکره ولیدله چه دپرستارنوله خوا تیل وهل کیږی دناروغ په‌مخ‌باندی یی یو سپین ځا در غوړولی و .زړه می‌وریږ دید خو تیر شم اوپه‌تلوسه می دداکتر تر خونی ځان ورساوه.

او چه ورننوتم داکتر راته وکتل‌او بیا یی سر کښته وا چاوه .ما ورته وویل چه وینه تیاره ده .نو هغه خواب رانکړل .

او ورته می وویل چه متاء سف‌او خواشینی یم .دوینی بوتل می راته کشیشود او دلیو نیو په شان مـــی داکتر له گریوانه ونیو او همداسی می چیغی وهلی .

قاتلانو.. .قاتلانو .. او یو وخت می ځان د «اوښکی» دجسد سر پوری ولید .

دلیکوال له ستر گو نه اوښکی په‌لالهاندی سره ورغـــړیدی اود «موسکا » پی‌پام شو .

پلار ته یی وویل !

ـ«آبا بس کړه نو . .. ترڅـو ستا دا ویر هیڅ پای ته نه‌رسیږی پلار می وویل .

ـ«نه هیڅ ندی . . .هیڅ‌ندی . خو «موسکا» ورته وویل

ـ«اوس تر هماغه ځایه پـوری رسیدلی وی چه دمو مړی ،می‌دی له روغتون وویست .. .زه ښه در باندی پو هیږمه بس کړه اوزمابه خاطر بس کړه . . . .

لیکوال «موسکا «ته وکتل .بیامی هم له ځنه سره وویل چه له خپلی مور سره عجیب ورته والی لری .. بیا یی هم عکس ته وکتل .غلی شو او ځان یی په بل شی مشغول کړخو دښځی دمړینی او دلور دپیدایښت او زیږیدلو ورځ یی هډو له ذهـنه نه وتل . .«موسکا » ته یی بیاهم وکتل ورو یی له ځانه سره فکروکړ

ـعجیبه ده .. دیوه موجود دژوند مزی وشلید او بل موجود پرمـــخ وخندل .

بیا هم پسرلی او بیا هـــــم، «موسکا دزیږیدلو تلین‌په رارسیدلو و.بیا یی هم په مینه مینه«موسکا» ته وکتل .ورو له ځایه پاځیـده‌او لاس یی دهغی په‌غاړه کی واچا وه. خپلی اوښکی یی پاکی‌کړه .په تندی باندی مچ‌کړه .

او ورته وی ویل .

ـ«درخه لوری چه ولاړ شو .. یو لری‌ځای . ... یوځای چه‌دژواړو پام غلط شی .. .زه نورزغم نارم داکور ماته له ډیره خاطرونه ډکدی او لوریی له ځایه پالمخیده .

له خلاسو کړ کیو نه دپسرلی خوند وره وږمه‌په کوټی‌کی چلیدله سړی خپل کوټ په اوږو واچاوه یوځل بیایی هم د«اوښکی» عکس‌ته وکتل .

اوبیا یی یو سوړ اسویلی وکیښ

خو په کوټی کی د«ویوالدی»څلور فصلونو لما نځنی انگازه کوله ..

سړی په‌خپل ډډ غږ دآهنگـــ سره زمښمه وکړه او بیا له کوټی‌نه‌په وتلو کی یی دگرام سوچ‌ټپ‌کړ .

څلور فصلونه‌یی له‌انگازی وغوځول خو په خپله روان شول چه دپسرلی دفصلو نو خواته ولاړ شی . ..لکه چه هر کال تلل آیا دا دانسانانود ژوند نه تم کیدو نکی او جاودانی بهیره ندی .

علی اصغر بشیر

نوروز باستانی و برخی از مراسم آن

در تاریخ دل انگیز و جان پرور ادبیات‌ما ، شاعری که دیوان‌شعرش از توصیف نو روز ـ این روز فرخنده ای که سال شمسی ما با آن آغاز می یابد ـ تهی باشد ، کمتر وجود دارد .

از رودکی تابیتاب ، هر شاعری که براستی شاعر بوده و دلی و ذوقی و حالی داشته است نو روز را با مظاهر زیبای‌آن ستوده‌و دست کم یك پارچه شعر در وصف این روز با شکوه از خود به یاد گار گذاشته است‌که اگر متتبع‌زحمتکش و با حوصله ای پیدا شود و به جستجو و گرد آو ر ی اشعار نوروزی در کهنه دیوانها بپردازد بی گمان مجموعه ای دلپذیر فراهم خواهد آمد که می تواند آیینه روشن و با صفایی از زیبایی و زیبا شناسی و زیبا پسندی‌باشد .

در میان شاعران با ذوق و حا ل ما که در وصف نوروزداد سخن داده‌اند ، شاعران عصر غزنو ی بخصو ص عنصری و فردوسی و فرخی و منو چهری بیشتر از همه به ستایش نو روز پرداخته اند و مراسم خاص آنرا به زبان شعر بیان کرده اند و این خود نماینده این حقیقت است که مردم آن روز گار ، این روز باستانی را به طرزی با شکوه جشن میگرفتند و آنرا به شادی و خرمی شام میکردند و همچون یادگاری خجسته ازآریائیان عهد باستان ، گرامی میداشتند ، و براستی‌که‌نوروز یکی‌از یادگار های ملی است .یادگار باز مانده از آریائیان مقیم بلخ بامی در هزاران سال پیش که شکوه داستانی و باستانی خود را در هر عصر و زمانی متناسب با مقتضیات همان عصر و زمان ، حفظ کرده است تا به ما رسیده است و اکنون سر آغاز فصل بهار است همانطور که در هزار سال پیش به روز گار فرخی و منو چهری اول بهار بود.

علامه شهیر وطن ، ابور یحان بیرونی ، در وجه تسمیه این روز به نوروز گفته است :

(نو روز نخستین روز است از فرودین ماه و از این جهت سال نونام کردند ، زیراك پیشانی سال نو است) .

تا آنجا که از کاوش و جستجو در زوایای تاریخ‌بر می‌آید ، نوروز همیشه نخستین روز سال نو بوده است ، اما همیشه بطور ثابت ، اول بهار و اول حمل نبوده است بلکه وقت آن تغییر میکرده و به برجهای دیگر و فصلهای دیگر از سال می افتاده است و برای اینکه بار دیگر به اول حمل برسد مد ت یك هزار و چهار صد و نود وچهار سال وقت لازم می آمده است .

توضیح این مطلب چنین است

منظره‌ای از جنب‌و جوش مردم در میله نوروزی

که سال شمسی از سیصدو شصت وپنج روز تقریبایك ربع شبانه روز زیاد تر است (۵ ساعت و ۴۹دقیقه و ۱۷ ثانیه) ولی در بعضی ازاعصار آنرا همان ۳۶۵ روز میگرفتند و از ساعات و دقایق و ثوانی آن صرف نظر میکردند که طبعا در هر چهار سال . نوروز یك روز به عقب می افتاد و این حال دوام داشت تا اینکه به چله زمستا ن یا چله تابستان میرسید و بازهم راه‌خود را ادامه میداد تا اینکه در سا ل ۳۹۵ هجری که بار دیگر به نقطه اعتدال ربیعی در اول حمل رسیده بود ، با رایج شدن حساب کبیسه از سر گردانی خلاص شد و در اول برج حمل قرار گرفت .

متوکل عباسی ، معتضد عباسی، خلف بن احمد سیستانی و ملکشاه سلجوقی ، هر یك در روز گار خود برای اصلاح تقویم وثابت‌گردانیدن نوروز در یك‌روز معین ،کوششهایی کرده اند و از دانشمندان اختر شناس و ریاضی دان عصر خویش مدد خواسته اند و به نتایجی هم رسیده اند که شرح کوشش های آنان و ثمره این کو ششها خود دفتری میخواهد وحوصله ای .

بنده درین مقاله میخواهم بعضی از مراسم نوروز ر که هم اکنون‌در مملکت رایج است و بدون تردیداز همان روز گاران گذشته بیاد گار مانده است شرح دهم و آنچه در اینجا میخوانید ، نمونه هایی است ازمراسم‌بزر گداشت‌این‌روز فرخنده توسط مردم ما .

سبز نا :

سبزنا اصطلاحی است برای آن نوع سبزه که بدون خاك در داخل یك ظرف یا سطح خارجی صرا حی کاشته میشود .

نخستین گامی که برای استقبال نو روز بر داشته میشود ، همین کاشتن سبزنا یا باصطلاح انداختن سبزنا است .

تخمهایی که برای انداختن سبزنا بیشتر مستعد است عبارتست از جو ، گندم ، نسك (عدس) و تخم تره تیزك .

در فاصله ۱۵ حوت تا ۲۰ حوت کسانیکه میخواهند سبزنا بیندازند تخم آنرا به اندازه ای که لازم‌است فراهم آورده در میان خریطه یا پارچه نازکی انداخته در بین کاسه ای که آب در آن ریخته اند میگذارند و دو سه ساعتی صبر میکنند تا تخم بخوبی مرطوب شود آنگاه پارچه را با محتوی آن در وسط آب ، می‌آویزند تابخارمرطوب آب به آن برسد و پرورده شود .

بعد از یکی دوروز ، آنرا از چاه خارج میکنند ، اگر تخمها تیج زده بود (تیج زدن تخم عبارتست از شکافته شدن یك طرف تخم وجوانه زدن چیزی ریشه مانند از محل شکافته شده) ، آنها را در بین غوری یا پشقابی هموار میکنند و پارچه مرطوبی بروی آن می اندازند و قدری آب هم بروی آن میریزندو در آفتاب میگذارند ، بعد از یك روز دیگر به وجود پارچه احتیاجی نیست ، همه روزه آنرا آب میدهند و در آفتاب میگذارند تا وقتی که جوانه ها رشد کند و سبز شود و یك چمن کوچك در داخل ظرف تشکیل دهد ، از آن ببعد به آفتاب هم کمتر نیاز پیدا میکند و روزانه یك ساعت‌آفتاب دادن برایش‌کافی است .

در عوض ، پارچه ای نوارمانند (اگر سرخ باشد بهتر) بدور سبزه ها می بندند یامیدوزند و گوشه‌ای از خانه (طاق یا سر میز) را بااین چمن زیبا که بدون خاك است زینت میدهند .

یا صراحی سفالین نو را درآب میگذارند که آب بداخل سفال‌نفوذ کند سپس از جایی که یك‌سانتی متر به کعب صراحی فاصله داشته باشد تا زیر گردن صراحی را تخم تره تیزك که در میان تخمها ی سبزیجات مزیت چسپند گی ورشد سریع را دارا میباشد می پاشند بطوریکه از تخم مستور شود ،آنگاه در بین صراحی آب میریزند و آنرا در آفتاب میگذارند ، یکی دو روز بعد تخم ها تیج میزند و ریشه‌های تره تیزك بیکدیگر می پیچند و دو سه روز بعد صراحی باستثنا ی گردن آن از سبزه پوشیده میشود

بقیه در صفحه ۷۲

آثار نقاشی و تابلو هاییکه برای جوایز مطبوعاتی کاندید شده است

حیوانی از طبیعت ، تهیه شده‌ازچوب بلوط ـ اثر میرزامحمد

ابلوی شبکه کاری از پلا ستیك اثر عبدا لرسول‌متعلم صنف‌یازدهم
ه نجات

تابلوی شبکه کاری از پلا ستیك
اثر عبدالرسول‌متعلم صنف‌یازدهم
لیسه نجات

مجسمه از چوب بلو ط اثر
خلیل‌اله نادری

زن کوچی» تهیه شده ا زچوب اثر غیاث‌الدین معلم مکتب صنا یع

تابلوی که‌از کاه تهیه‌شده است‌اثر: احمد شاه

«پارک زرنگار»

«بزکشی» تهیه شده از چوب ارچه ـ اثر غیاث الدین معلم حصه اول غازی محمد ایوب خان

«انتظار» تهیه شده از چوب ـ اثر مرزا محمد

«زن گدا» تهیه شده ازچوب ارچه ـ اثر غیاث الدین معلم مکتب صنا یع

«بزکشی» تهیه شده از چوب ارچه ـ اثر سلام الدین معلم مکتب حصه اول غازی محمد ایوب خان

«مادر وفرزند» ـ تابلوی رنگه ـ اثر محمد فرید

میز مدور ژوندون در

طرح وتنظیم از : مقدسه مخفی و مینا مهربان

زیر نظر گروه مشوری ژوندون

به همکاری هوتل انتر کانتیننتل

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی گذشته وسعت فکری بیشتری دارند و همین است که بانها حکم میکند خانواده، محیط واجتماعیشان رااز کهنه گرای بازدارند

• • •

ناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروز و امروز به نسل سالمند ماتولیدعقده مینماید ،این عقده ها وا پس زده میشود ودر آخر ...

• • •

تاعوامل و انگیزه های واقعی و وعینی تضاد های فکری شناخته نشود از میان بردا شتن آن مشکل است

• • •

تعجب بیش از اندازه پدران ومادران وپایبندی باصول ورسومی که باایجابات وروحیه زمان ماناسازگار راست راه آشتی فکرها را سد مینماید .

واینك باز هم میز مدور ژوندون در خدمت شما خانواده های عزیز است ، خانواده های که در جریان یك هفته گذشته بانامه‌ها وتیلفونهای صمیمانه خود اقدام مجله محبوب خود راستودند و ما را در ادامه این راه تشویق نمودند .

از فرد فرد شما خواننده عزیز بخاطر این همه علاقه متشکریم و سپا سگذار و باز هم در انتظار نامه های شما، نظرات شماو انتقادا ت شما .

وگروه مشورتی ژوندون هم در خدمت همه آن دختران و پسران و پدران و مادرانی که دردی برای گفتن و غصه ای برای قصه نمودن داشته باشند ، لطفا باز هم ازرخدرد های زندگی خانوادگی خود ، از تجارب تلخ و شیرین خود واز غم‌ها وشادی های خود برای ما بنو یسید وبگذارید دیگران ، دیگرانی که در جستجوی راه هموار تری برای رسیدن به مقصود میباشند از این گفته ها و نوشته ها استفاده‌برند .

لطفا نامه های تان‌راباین آدرس پست فرمایید :

کابل ـ انصاری وات ، مجله ژوندون مخصوص صفحات خانواده، صفحه۳۲

اشتراك كنند گان میز مدو ر

پروین علی : متاهل ـژور نالیست معاون اداره روزنه رادیو افغانستان

عادله یونسی: متاهل، معلمه لیسه‌زرغونه‌صاحب پنج فرزند.

محبوبه‌علی : متاهل، معلمه لیسه‌ملا لی‌تحصیلات فوق‌بکلوریا، صاحب یك‌فرزند.

استاد بشیر هروی : متاهل ،صاحب‌هفت‌فرزند عضو روزنامه جمهوریت .

میرمحمدحسن :متاهل لیسا نس دپلو م‌انجنیر مدیر لیسه نجات واستاد ، صاحب‌پنج فرزند.

پرسشگر: مو ضوع صحبت ا ین نیز، تضاد فکری‌مو جود ، میان جوانا ن و نسل سالمند تر، در زمینه از دوا ج می باشد،و درحقیقت بحث‌امر و ز دنبا له گفتگوی هفته گذشته جوانانی است که‌دور همین میز جمع آمده بودند .

این جوانا ن مشکل ازدواج و تفا و ت اندیشوی وطرز دید کاملا متفاو ت میا ندو نسل را در همین زمینه، در دو بخش مورد مطالعه وارز یابی قرار دادند :

نخست علت یابی وانگیزه وا قعی بر وز چنین تضاد هارا که بدو ن شك کانو ن گرم خانواده ها راتهدید مینماید ، ودوم کوشش برای یافتن راههای حل منطقی و عملی این مشکل و کاوش طرقی که بتوان با توسل بانها میان تلقی وتفکرخاص دونسل‌پل زد و آتشی بر قرار سا خت.

مهمانان ما در هفته گذشته روی هم رفته سه راه‌حل راپیشنهادنمودند:

ـاحترام اعضای خانواده به عقا یدهمدیگر به منظور تفا هم‌وساز ش بیشتر وتحکیم روابط نیك وحسنه درفامیل.

ـتاسیس دفاتر تعاونی از دواج تو سط دولت.

ـ ودر نهایت عصیان جوانان واستمداداز حربه‌قانون در مقابل‌پد ران ومادرانی که‌بدون درنظر داشت شرایط خاص زما ن می‌خواهند مطلقا نظرشان رابه فرز ندا نشا ن تحمیل نمایند.

واکنون باز هم باطرح این پر سش‌که:

ـاگر دختر ویا پسر جوانی در ز مینه ازدواج وانتخاب همسر با مخا لفت شد ید پدر وما درانشان روبروگردند ویا اینکه پدران مادران تشخیص بد هند که‌فرز ندان شان‌درانتخاب خود دچار اشتباه شده ا ند،چه باید بکنند، چه راههای حلی برای این معضله خانوادگی واجتماعی وجود دارد ودر آخر این گونه اختلافات مولود چه گونه‌عوامل وانگیزه های میتوا ند باشد ؟

رشته صحبت را بشما وامیگذ ارم .

پروین علی نخستین سخنگو ی مجلس است، او میگوید :

ـوقتی یك مشکل و پرابلم‌حاد گرو هی واجتماعی مورد ارزیابی قرار میگیرد ،برای اینکه درشنا خت عوا مل وبردا شت ا ز ـ واقعیت ها، اشتباه نگر دد، وانگیزه ها همان طوریکه هستند بررسی گردند ، باید مطالعه وتحقیق کافی درشنا خت خصو صیت ها یی که در مجموع سا زند ه وبوجود آورندهٔ‌آن مشکل میباشند صور ت گیرد .

از راست به چپ محبوبه علی، پروین‌علی‌وعادله یونسی.

خدمت خانواده‌ها

جوانان ما در شناخت قبلی خود همسران آینده شان احساساتی میشوند.

احساساتی که بی لجام است وناشی از کمبود های روانی تند و آتشین است و محدود در صورظاهری افراطی است ودور ازتعقل.

• • •

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان وهم بعدا ز آن حق دخالت دور از تعجب را درزندگی آنها دارند ...

اگر پدران و مادران در زندگی فرزند انشان دخالت می نمایند بخاطر خود خواهی نیست انگیزه آن بد خواهی نمیتواندباشد ،والدین خوشبختی آنها را آرزودارند .

• • •

موضوع تضاد فکری میان دو نسل بسیار عمیق است ونه تنها در مورد ازدواج وحق انتخاب همسر، بلکه در پدیده‌های گونه‌گون زندگی اجتماعی، فرهنگی واقتصادی ،شکاف بزرگی را میان ذهنیت نسل جوان ونسل پیرتر ایجاد میکند.

اگر درمورد مشکل ازدواج ، مشکلی که با تاسف در جامعه ما هرروز پهنای آن وسیع تر میگردد،بصورت یک کل قضاوت گردد و برای آن علت ویاعللی عمومی جستجوی گردد میتوان این علل را روی دو اصل تعلیم و تربیه وشرایط خاص فکری تمرکز بخشید.

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی که جانب انقراض پیش میرود وسبقت فکری بیشتری دارند، شرایط زمان و محیط آنها نسبت به شرایطی که نسل سالمند تر زیرسلطه وضابطها ی آن بزرگ شده است متفاوت است و متکاملتر، و همین است که بانها حکم میکند شرایط خانواده ، محیط و اجتماعشان را ازکهنه گرایی نجات بخشند ومطابق تلقی، اندیشه وذوق خود آنرا سازندگی نمایند ، از جانبی شرایط دیروز، قیود دیروز وضابط های دیروز به شکل سنن خاص، اعتقادات خاص ورواجهای خاص نزدنسل سالمندتر باقی مانده است، وناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروزکه پدران و مادران سالمند امروزمحصول آنند وشرایط وایجاباتی که زمان امروز مقابلشان قرار میدهد وبه ذهن شان القاء مینماید، برایشان تولید عقده مینماید، این عقده هاواپس زده میشوند واین واپس زدگی روانی تولید عکس العمل در مقابل پندار جوان واندیشه جوان را می نماید.

دراین صورت چاره چیست؟ درک من این طور است: ما میتوانیم با کوشش و تلاش زیاد از ایجاد فاصله بیشتر میان ذهنیت جوان وپیر مانع شویم وبا تعمیم تعلیم و تربیه راه رابرای آشتی افکار هموار نماییم ولی این چاره اساسی نیست دفاتر تعاونی نیز برای یک قشر خاص اجتماع ما میتوانند مفید باشند ولی برای از میان بر داشتن کامل مشکل ازدواج نقشی ارزنده ندارند وعصیان هم بصورت فردی میتواند یک پیروزی باشد ولی یک چاره اجتماعی هرگز راه بنیادی آن فقط تحقیق است برای شناخت واقعیت های محیطی، برای شناخت عوامل اختلاف در میان قشر هاو طبقات مردم وبرای درک نسبت هادرشهر ها وروستا هاباشرایط کاملا متفاوتشان،دراین صورت وقتی افکار ریسرچ گردید و مشکل همانطوریکه هست تشخیص شد، القاء فکری از راه مطبوعات وراد یو نقش خودرا ایفا میکند وبمرورانگیزه های اختلاف در مساله موردبحث کاهش می یابد.

محبوبه علی:

تعصب بیش از اندازه پدران و مادران و افراط درپابندی به رسومی که امروزایجابات تازه ای جای آنراگرفته است یک عامل دیگر اختلاف نظرمیان پدران ومادران وفرزندان جوانشان در محیط ماست، جوان امروز می خواهد شناخت قبلی و کاملی از همسر آینده خود داشته باشد، تلقی ،بر داشت واندیشه اورابداند ، ازشخصیت عاطفی و بیرونی او از دیدگاه خودمطمین گردد وآنگاه که متوجه توافق وهم آهنگی فکری میان خود واو گردید قرارداد ازدواج را امضا نماید، جوان امروز نمیتواند همسر آینده‌ش را با دید دیگران وقضاوت دیگران بپذیرد واین حق اوست اما

لطفا ورق بزنید

مرا رهنمایی کنید!

میرمنی هستم سی ساله که هشت سال است بامردی که ادعا میکرد دوستم دارد و عاشقم است ازدواج نموده ام واکنون ثمره این ازدواج دوکودک معصوم ومحروم از محبت پدر است .

شوهرم که مرد تحصیلکرده ای بود درسال های آغاز زندگی مشترک مامرد آیده آل ودلخواه من بود، بزندگی خانوادگی علاقه داشت وبا محبت وصفای خود جای هر کمبودی را در زندگی ماپر میکرد،امابعدا یکزن، یکدختر جوان که بعدهافهمیدم همکار اداری شوهرم می باشد،آغاز گر روزهای تلخ واندوهبار در کانون پرصفای خانواده ماشد.

احساس میکردم که شوهرم دیگرآن مردخوب خانواده نیست، سیاهی یک هوس در قلبش چنگ زده واورا ازمسیرعادی ومثبت زندگی منحرف ساخته است.

خواستم باوبگویم وباعملم ایثار خودم را برایش ثابت سازم ومتوجهش گردانم که او حالا دیگر یک پدراست وکمبود محبت یک پدر راهیچ چیز دیگر درقلب یک کودک معصوم پرنمیسازد، امااوبرآشفت ، خصمانه وستیزه جویانه بامن سخن گفت ودر آخرنیزاعتراف نمود که در درک وشناخت من اشتباه نموده و حالابا انتخاب دیگر وپناه بردن بیک عشق تازه می خواهداین اشتباه راجبران سازد.

من دوازده سال درس خوانده بودم و کم وبیش میدانستم که مرد اگردرمحیط خانواده کمبود داشته باشد این کمبود راممکن است درخارج ازمنزل کاوش نماید خواستم فضای خانه راصمیمانه تر سازم وساختم. ایثار نمودم،از خودگذری نمودم وتمام پر خاش های بیمورد روز وشبش رابامحبت پاسخ گفتم، اما اوبازهم سریع تر درراهی که قدم گذاشته بود پیش رفت وکاررا به آنجارسانید که از دختر بقول خودش دلخواه خود خواستگاری نمود.

باورکنیدوقتی ازاین جریان آگاه شدم خواستم انتحارنمایم وبیش از این تحقیر نشوم،اماآینده کودکانم مرا ازاین اقدم باز داشت، تصمیم گرفتم همانطوریکه می خواست از اوطلاق بگیرم وجداشوم ولی بازهم مساله کودکانم مطرح بود، کودکانی که یاباید پدر نداشته باشند ویامادر .

واکنون روزهاست که کارمن گریه است و بازهم گریه نه برای خودم که درجوانی بدبختی زندگی امرارنگ زده است ونه برای شوهرم که در منجلاب گناه وفساد غوطه ور است ، بلکی برای فرزندانم آنها که در حقیقت در چنین شرایطی نه پدر دارد ونه هم مادر!

پس چه باید کرد ؟ شما بمن بگویید ،شما راهنماییم کنید وگرنه این بار سنگین قامتم خواهد خماند وروانه گورستانم خواهد نمود.

ازشما ازمجله ژوندون به عنوان یک خواننده وبخاطر صفحات خانوادگی تان متشکرم ودر انتظار انکه اگر راه نجاتی یافتید برایم بنگارید ، تشکر . محفوظ.

ژوندون: خواننده عزیز نامه بالانمونه است ازنامه های که برای مامیرسد ونباید هم بی جواب بماند، گروه مشورتی ژوندون میکوشد باتماس بااین میرمن جوان راه حل منطقی ای را برایش بیابد وشما خواننده عزیزهم میتوانید درهمین مورد برای مانامه بنگارید و نظر خودرا باز گو کنید راستی این میرمن و یا میرمن های دیگری که در چنین شرایطی قرار میگیرند ،چه باید بکنند، طلاق،خودکشی،عصیان سازش ویا ...

این راشما تعیین نمایید. تشکر

ازراست به‌چپ میر محمد حسن-پروین‌علی-عادله یونسی - استاد بشیر هروی.

میز مدور ژوندن در خدمت خانواده ها

تماس دایمی پدران و مادران با استادان فرزند انشان راهی است معقول برای آشتی دادن فکر ها .

• • •

تدوین یك قانون مترقی برای ازدواج آسان است اما یافتن طرقی برای تطبیق آن مشکل است. خیلی مشکل است .

• • •

شما مشکلات ازدواج را درساحه شرایط خاص یك قشر خاص اجتماع مطالعه میکنید ، این بحث راافقا نستان شمول بسازید تابتوانیم خوبتر به ارزیابی عقاید بپردازیم .

میرمن الفنون !
ماهم ازشما متشکریم ، لطفا نامه‌های تانرامفصل تر بنگارید و دریك‌روی کاغذ، تابتوانیم چاپش نماییم.
بناغلی احمدین !
اگرممکن است‌درجریان هفته یکروزبدفترمجله تشریف بیاورید ، تشکر.
بناغلی عزیز، عزیززاده !
ژوندون قصد حمایت از حرکات افراطی‌جوانان راندارد، مافقطمیکوشیم مشکلات را بشناسیم مطرح‌نماییم‌وبرای آن‌راه‌حلی‌بیابیم‌موفق باشید.
خواهر ماآصفه !
فعلا درس تان رابخوانید وموفق‌باشیدبرای‌عشق ودوست داشتن فرصت های‌بهتری هم‌در انتظار شماهست .
بناغلی عبدالصمد ف !
مافکر میکنیم برای یك‌متعلم صنف نهم‌اندیشیدن بازدواج وعاشق شدن‌کار عاقلانه‌یی نیست اگر در این مورد بسیاراحساسا تی‌هستید لطفا یکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید، سلام شماراهم به‌آن نویسند ه‌رساندیم متشکر شد ومتقابلا شماراسلام‌گفت تشکر.

این‌حق راستن کهنه واند یشه های کهنه‌تر سلب میکند وهمین آغاز فاجعه است در خانواده وشروع ستیزه‌جویی میان جوا ن‌با پدر ومادرش .

من‌طر فدار افراط درستیزه جویی جوانان نمیباشم وعصیان رادر خانواده تایید نمیکنم چه‌ستیزه جویی وعصیان ، پدرا ن‌ومادران‌را به‌عکس العمل های شدیدتر وامید ا رد، — عکس العملی هایی‌که ممکن‌است در نهایت به‌جدای دایمی جوانا ن ازخانواده شان‌منجر گرددوچنین‌حادثه ای بدو ن شك روی عاطفه جوان اثرات بدی‌میگذ اردوشاید انحرافا ت روانی رادرپی داشته باشد، بنظر من‌نمیتوان شرایط رایکباره تغییر داد، ولی اینکار بمرور عملی است وبکمك مطبو عات ورادیو ا لبته همانطوریکه میر من علی‌اشاره‌نمودند باشناخت قبلی اماکا مل‌ازواقعیت‌انگیزه ها و علل اصلی‌اختلافات نظر درمو ضوع‌مو رد بحث.

میرمحمد حسن:
بپاسخ‌محبوبه علی و باجازه شا ن باید عرض نمایم جوانان ماغالبا درشنا خت های خود ازهمسر آینده شان‌بیشتر متکی‌باحساسات میباشند، احساساتی‌که گاه بی لجام است و ناشی ازیك سلسله‌کمبود های عاطفی و روانی، تندو آتشین استو محدود در صعودو اشکال ظاهری، افراطی است و دور از تعقل ودرچنین شرایطی است که دخالت پدران‌و مادران که‌چشم بازتری دارند و آینده بینی خوبتری ناجایز نیست،عمل بدی محسو ب نمیگردد وبه ضررجوانا ن هم نمیبا شد شما ازشنا خت‌قبلی ودر ك کامل وتوا فق

محبوبه علی - پروین علی وعادله‌یونسی.

بشیر هروی، میر محمد حسن باخبرنگار ژوندون.

وهم آهنگی فکری نام بردید ، من تایید میکنم این حق جوانان است ولی لازمه آن تماس داشتن زیاد دختر و پسر با هم است واین در شرایط اجتماعی مادر خور ستایش ویاحتی تایید نمیباشد، چرا اگر این تماس ها منجر به توافق گردید نتیجه اش یك ازدواج معقول است ولی اگر نشد ، چه پسر ضرری نمیکند، چهره هادر زندگی اش ممکن عوض گردد و بالاخره زن دلخواه خودرا بیابد ،ولی دختر با توجه به ضابطه های اخلاقی درمحیط واجتماع مامحکوم میگردد، رسوا میشود وروا بطش باهمان یك پسر هر چند که سالم هم بوده باشد بدتوجیه میگردد، در باره اش هر قسما گفته میشود وشاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد ودر همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بدبختی دختران میگردد، من ایجابات زمان را قبول دارم اصل آزادی رااحترام میکنم ،طرفدار استفاده دختران وپسران درانتخاب همسر میباشم ولی افراط رادراین زمینه قبول ندارم وتجربه ودید باز پدران ومادران را هم ازنظر دور نمیدارم، من عقیده دارم که جوانان تارسیدن به سن قانونی خودباید کاملا زیر نظارت پدران ومادران خودباشند وبعد ازآن هم ارتباطات بیرونی شان رابداخل یك نظام خانوادگی ویك محدوده معین تایید می نمایم.

استادبشیر هروی :

بنظر من پدران ومادران هم قبل ازسن قانونی جوانان وهم بعد ازآن حق دخالت را درزندگی فرزندان خود دارند، ولی این دخالت بایدسالم باشد ، آمو زنده باشددوراز تعصب باشدوهمراه باگذشت وایثار ، درست است که پدران ومادران ویانسل سالمند زیر سلطه وضابطه های بزرگ شده اند با شرایط امروز ،ایجابات امروز واز دیدجوان امروز زیاد زیبنده نیست ودرست است که سنن و رسم و رواجهای هست که بایداز زندگی نسل جوان زدوده شود ،ولی آیاهمه سنن گذشته محکوم میباشند وهمه پدر ان ومادران کهنه پرست ؟ نه اینطور نیست ، شرایط خاص زمان روی اندیشه نسل سالمند هم اثر میگذارد، منتها نه بشکل افراطی آن، اگر پدران ومادران در زندگی فرزندان جوان خودمداخله میکنند بخاطر خود خواهی نیست، انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد،آنها خوشبختی دختران و پسران خودرا می خواهند وتجربه شان،شناخت واقعی ترشان از زندگی و محیط وبرداشت هایشان ازروبداد هاانگیزه است بسرای این دخالت.

اگرنسل سالمند دور از تعصب و کهنه گرایی وهمگام با ایجابات زمان و محیط تجربه اش را، حاصل یك عمرزندگی اش را در اختیار جوانان میگذارند و جوانان هم باحترام همین تجربه و دید باز تر زیادافراطی واحساساتی نشوند من فکر نمیکنم طغیان و عصیان در خانواده جای آرامش رابگیرد و ستیزه جویی جای تفاهم وسازش را،البته باتوجه باینکه سطح سواد،درمحیط ما خیلی پایین است باید با استفاده از وسایل ارتباط جمعی زمینه یك القاء فکری را در محدود شرایط عملی مهیا ساخت و هم جوانان و هم نسل سالمند تر رابا تبلیغات به نواقص شان متوجه گردانیدواز جانبی درمحیط مکتب نیز بایدبیشتر از این باین اصل توجه نمود که طرق سالم برای آشتی دادن اندیشه ها فراهم گردد.

عادله یونسی :

درپهلوی مسایلی که به عنوان راه علاج برای خاتمه بخشیدن به حالت ستیزه جویی جوانان در مقابل پدران ومادران گفته شد،من فکر میکنم تماس دایمی والدین با استادان ومشوره با معلمین یك اقدام موثر و مفید میتواند باشد، گاه اتفاق میافتد که جوانان از محیط خانه عقده میگیرند واین عقده هارا تبارز میدهند در چنین موارد وقتی علت این نوع کمپلکس های روانی کشف گردید میتوان برای آن چاره ی جست ، از جانب دیگر آنچه که میتواند به عنوان یك زیر بنا دراین زمینه موثر باشد داشتن یك قانون مترقی برای ازدواج است، قانونی که جوابگوی همه نیاز های جوانان ،خواست های خانواده ومطابق باروحیه زمان تدوین شده باشد . همچنین داشتن یك کتاب تعلیمی در پروگرامهای درسی بعد از صنف نهم برای جوانان ماخالی ازفایده نیست ،اما مطالب این کتاب بایست بادرنظر داشت شرایط خاص روانی وعاطفی جوانان ، بن بست های خانوادگی وحالات ویژه وخصوصیت های اجتماعی خود ما تربیت گردد.

پرسشگر : در مورد قانون ازدواج باید بگویم از تدوین چنین قانونی فراهم نمودن زمینه های تطبیق آن مهم تر است ،ما شاهد آن بوده ایم که قوانینی مترقی درساحات زندگی اجتماعی خود داشته ایم اماچون شرایط برای تطبیق به عمل کشیدن آن میسر نشده است این قوانین نتوانسته اند در بخش های مربوط خود روی زندگی گروهی ما تاثیر مثبتی داشته باشند .

پروین علی:من هم همین طور فکر میکنم و قانون ازدواج موجود رادر همین زمینه مثال میاورم، این قانون با آنکه خالیگاهایی دارد جنبه های مثبتی نیز درآن یافت میشود ،اما، کدام یك ازاین جنبه هابه عمل کشیده شده است، درحقیقت هیچ. مگراینکه افغانستان را در کابل و کابل رادریك قشر خاص اجتماعی خلاصه نماییم.

محبوبه علی: موضوع خوبی را عنوان نمودید، ایراد من هم باین بحث و گفتگو همین است،شما هم مشکلات رادر ساحه و سیع آن یعنی بشکل افغانستان شمول مطرح نمی سازید،و هم طرق وراههای علاجی را که نشان میدهید سازگار با شرایط اکثریت مردم ما نیست . پروین علی گفت که افغانستان درکابل خلاصه نمیگردد و من هم این نظر راتایید میدارم ،همین اکنون در دهات وروستا ها زن فقط دونقش را دارد یك وسیله تمتع ودیگری یك کارگر خوب درخانه، بمن بگویید ازنودفیصد زنان ماکه در دهات و روستا هاویاشهر های کوچك زندگی می نمایند ازکدام حق اجتماعی خودبرخوردارند؟ شما برای دخترانی که در مقابل پول فروخته میشوند چه میگویید؟ برای مشکل تو یانه و جهیز ویاضابطه هایی که تمام حق انتخاب را دربست بپدران ومادران میدهد چه فکر می کنید ؟ شما طرفدار مضمون خانوادگی به منظور آگاهی دادن ذهنی بجوانان نمیباشید، اما این کتاب رادرکدام قریه وروستا تدریس می نمایند؟ من میگویم حتی قانون ازدواج اگر زمینه تطبیق بیابد در داخل شهر هاودر میان یك قشر خاص از اجتماع ماست آنهم قشری که کمتر باچنین مشکلاتی روبرو است .

پس باید مشکلاتی رامطرح نمود که افغانستان شمول باشد، عمومیت یا شامل باشد وبیشتر مخصوصا میان قشرهای کم سواد وبی سواد مطرح باشد وآن وقت برای آن چاره اساسی کاوش گردد.

پرسشگر : ازشما متشکرم باجازه تان از حرفهای تان نتیجه گیری مینماییم، حال اگرممکن است هر کدام نظر قطعی وتابست خود رادر زمینه راه حل های منطقی که ازنظر شما برای از میان برداشتن فاصله های فکری وتضاد های اندیشوی وجود دارد بیان نمایید ؟

پروین علی: تحقیق و ریسرچ برای شناخت عوامل تضاد هاوانگیزه اصلی اختلافات وفراهم آوری شرایطی که تطبیق یك قانون مترقی رابرای ازدواج در جامعه مامیسر گرداند واستفاده مطبوعات و رادیو ازنتایج احصاییه های تحقیقی برای القاء دوامدار بمردم ازطریق نشرات .

محبوبه علی : مجادله با تعصبات وخرافات داشتن یك قانون مترقی برای ازدواج،کوشش برای تطبیق آن درهمه کشور وسهم گیری فعال و مثبت مطبوعات برای القاء فکری.

استادبشیر : یافتن طرقی بهتربرای فراهم آوری یك محیط مسالمت آمیز در خانواده، متوجه ساختن جوانان به تجربه پدران و مادران. و پدران و مادران رابه شرایط زمان وتفاوت های دید وتلقی و برداشت میان آنهاوفرزندان نشان بکمك مطبوعات، رادیو تیاتر وتمام وسایل ارتباط جمعی .

عادله یونسی : همکاری بی شایبه و صمیمانه معلمین وپدران ومادران باضافه همه مسایلی که دراین مجلس از آن یاد گردید.

میر محمد حسن : تعیین سن قانونی برای دختران وپسران ،مدت و چه ساختن جوانان به نقش ضابطه های مفید اجتماعی وخانوادگی وتجربه والدین والقاء نمودن دایمی به نسل کهن سال تر درزمینه های گوناگون زندگی امروز وآگاهی دادن بانها در مواردایجابات زمان ومحیط .

مدیر ژوندون: باتشکر از قبول دعوت ژوندون برای ترتیب درصحبت و گفتگوی دوستانه مورد بحث، سخن امروز را در همین جاخاتمه میدهیم .

پسرلی په‌لنډیو کښې

پسر لی بیا په وطن راغی
زرغو نوی ښکلی دری او چمنو نه
پسرلی راغی ګلان ډیر شول
داوربل ګل به خپل‌آشنا لره‌وروړ مه
خاونده بیا ته پسرلی کړی
چه په‌خیالی ګلونو وشی بارانونه

دپسرلی د ګل په شانی دا سی‌می زړه
درپسی پاڼی پاڼی شونه دپسرلی هوا لګیږی
ستا دپیکی نسیم می زړه‌تازه کوینه

دپسرلی لوونه ګډ شول
نجلی په‌سرو منګلو وړی ټولوینه

ترواوړولاندې زړونه

شباوونو دکوهي له خنګه یو غږ پورته شو:
پسرلی راغی، پسرلی راغی!
دګوتې هغه ګرګې، هې پرانیستله چه بن ته خلاصیدله.
غوټې وسپېدلې او ویل یې:
پسرلی راغی، پسرلی راغی!
دیاسمن زیږ دیدو ونکی ګلونه او دمنو ونې پاڼې انتظار کې دي.
پسرلی راغی، پسرلی راغی!
ستاکن وپښتان هم ځان ته ښکلا کړي
او موسکا دي لګه چه دبل جام څخه شراب څښلی وي،
پسرلی راغی، پسرلی راغی!

کوینه خدایه!
ته چه هر زړونه نوی کوي
او هر اوي ته ښادي او ښېرازي وربښي،
هغه زړونه هم په یاد راوړه چه ترواوړولاندې پاتې دي.

کارل تومن
چکې شاعر

دژوندانه راز

نه بوهیږم پکتیا یا ننګرهار کښې
ارغنداو یا دهری رود په کنا رکښې
په‌بخدی کی نیسایا یا زرنګار کی
کاپیسا کښې په واخان یالمپاکاکښې
آریانا کښې د سوما تر ختګ‌یو ګل ؤ
چه آشنا نه دبورانه د بلبل ؤ
پسرلی ته یی خوله وازه په خندا کړه
چه‌دا زه‌یم چه زیبا می دا دنیاکړه
که زه نه‌وای ته به هم‌له سره نه وای
پسرلیه! زه دی وومه غولولی
پښتنو ته ته زما یوخبر یوسه
چه دراز د ژوندانه نه خبر اوسه
هما غسی چه نن نه وی‌پرون نشته
چه ګل نوی‌پسرلی‌کښې ژوندون‌نشته
که ژوندی وی‌تل بهاردی داجهان هو
دژوندی دپاره نشته دی خزان هو
لږ ژوندی شه سرد کانونه بهرکړه
ددنیا په غوړیدلی باغ نظر کړه
پسرلی کی هغه ګل چه بیدار نه دی
په بهار کی خپل خزان دی بهار نه‌دی
هغه ګل چه ګلخانه کی پریوتلی
په هر فصل کی‌تازه دی‌غوړیدلی
ددنیا نه ګلخانه جوړه کړه خان‌ته
نظر مه‌کوه بهار ته او خزان‌ته

«پژواك»

د شبنم ګلونه

بهار تاز، کړل دشپېشم ګلونه
غنچی غنچی ډك دشبنم ګلونه
نرګس پخپله بی لوزی وزړل
دپیژند لودی ډیر کم ګلو نـــه

ګل دګلابو غوټی وسپېړلی
بلبلان ستایی صبحدم ګلو نه
سحر ماښام یی په‌تا ستر ګی لګی
خکه می خوښ دی ستا دچم‌ګلونه
دهجرشپی د انتظار کشمکش
دیوی نیولی ؤ د غم ګلـو نه
خدایږو د شپی پری چاڑړا کړی وه
سحر وختی ؤ واړه نم ګلـونه
چه دی د صبر پیمانه ډکه شی
په زړه دی وکړه د زغم ګلونه
چه د خزان په جیو لا تازه شی
شته په عرب کښې د عجم ګلونه
ټول سمر تر پایه له ازغونه ډك ؤ
«ګوهر» له ورکړل خپل صنم ګلونه

«پیر ګوهر»

دبلبلو اختر

بیا بهار شو غوټو پرانیسته ګلونه نوی‌نوی
په‌هر لوری چه‌ګلونه‌درته ښکاری‌ښکلی‌ښکلی
خزنده دی که ساکښ ،دی خوشاله‌پسرلی‌ته
کله توری وریخی راشی کله‌سپینه غلبه‌شی
په موسم د پسرلی کښې داوبو خه‌کمی‌نه‌دی
دسپرلی له‌برکته به‌ملك ټول‌شنکی شنکی‌شی
سپینه‌ورخ‌توره تیاره‌شی نه‌ښکاریږی‌دلمرسترګه
راته اوس‌خورا ژړدی شه‌یاره‌ورخی‌دنوروزلای
د پرونی له شانه راته جوړ ښکلی کفن کړی

دقدرت په‌نقش‌خانه کښې دی نقشونه‌نوی‌نوی
نور خه نه دی دوګړودی شکلو نه نوی‌نوی
دبلبلو لوی اختر دی کړی نغاوی نوی نوی
په ټکر کښې دوی وباسی آوازونه نوی‌نوی
په میرو کښې هم بهیږی‌ډیر رودونه نوی‌نوی
ځای په ځای به‌واړه‌جوړشی‌بوستانونه نوی‌نوی
دوریخو نه پیدا شی با رانو نه نوی نوی
پاڼی پټ می دی زړګی کښې‌ارمانونه‌نوی‌نوی
چه شی جوړراته لحد کښې‌ګلزارونه نوی‌نوی

دپښتو زبی بهار به نصره،وی‌همیش‌شیرازه
شاعران چه مدام‌لیکی ښه شعرونه نوی، نوی

«نصره»

پسرلی ته‌سلام

پسرلیه ستادی رنګینوته سلام
ستادی خوری پستی هوا نه قربان
ستا سر دروشنو ورشو ته‌سلام
دغه مړ قام ته بیا ژوند ورکړه

ستا ښایسته ښو منظرو ته سلام
ستا د بلبلو ښو نغمو ته سلام
قدرته ستا دی شاهکارو ته سلام

افغانستان ببرق آباد کړه ربه
چه سرو مال‌کړو خپل هیواد نه قربان
دا روحیه مونږ کښې ایجاد کړی ربه
دغه ارمان لری په زړه کښې پرهیز
چه‌وی مدام موپه‌کړو وړو کښې پرهیز

ټول افغانان په ښادی‌ښادکړه‌ربه
چه ټول یو موتی اویولاس شو سره
لری له منځه مو تضاد کړی ربه
چه‌وی مدام موپه‌کړو وړو کښې پرهیز

خط په مخ د صنم راغی. که سپوږمی شوه په هاله کې
دا یې غاښ په خوله کې زیب کا. که ژاله شوه په لاله کې
هسې رنګ سحر وجادو کړی په نظر د شهلا سترګو
نه یې سیال په هند کې شته دئ. نه ثانی په بنګاله کې
دا زماله غمه شین زړه. په کې خیال دیار د شنډو
هسې رنګ زیب وزینت کا. لکه می په شنه پیاله کې
ماوې عین ګڼه ګل دی دغونچې په لمن نغښتې
که مې کوت یو ګل اندام و پروت په سبزه دوشاله کې
سرتر پایه غم د هجر لکه نی سوری سوری کړم
ځکه یم مدام دا هسې رنګ. په آه و په ناله کې
که یار غواړي هومره ژاړه څو د رځي عبدالحمیده
دا په دا چه درمونده شي په دریاب نه په ناله کې

عبدالحمید مومند

د پسرلی شپه

د پسرلی وږمه شپږ موته را رسیږی ،
اوویدو ګلونو له خاورو سر راپورته کړی ،
دوریځو له منځه دهغو مرغانو چیغی اوریدل
کیږی چه د ژمی له سفر څخه راغلی دی .
زړه می غواړی چه چیغی وکړم اوزړه می
غواړی چه بی اختیاره وژام،
رښتیا ؟ هغه چه زه یی وینم رښتیا دی ؟
آیا ممکنه د ه چه لرغونی خوب می د شپی
په زړه کښی رښتیا شوی وی ! ستوری او
سپوږمی په آسمان کی خاندی او وایی چه
هوکی !
سره ګلونه د زمزمو سره او د سبا وون
بلبلان له چیغو سره وایی :
آخر نن شپه پسرلی راغلی دی !
(لویدیځ ادب)

زیری

داورونه په بیدیا ؤ کښی بلیږی
که دسرو ګلو غوټی دی چه غوړیږی
دغاټولو قافلی دی را روانی
که دسرو میو پیالی و یشتلی کیږی
نوی،نوی قو تونه آرزو ګانی
په رګو د بزګر انو کښی نځیږی
خوانه ! ګوره چه فرصت درنه لاړ نشی
زمانه انتظار نه باسی تیریږی
د وطن فضا ، هوا او دښتی غرونه
د زلمو له ارمانو سره سمیږی
زمانه به پرده پورته کړی له کاره
د زاهد زړګی که چوی که ویلیږی
چه په سرکښی یی هو س دمستی نه وی
هغه کام نه پورته کیږی، نه رغیږی
پسرلی به نوی نوی زیری راوړی
چه دفکر مسیحا پکښی خو ځیږی
سلیمان «لایق»

د پسرلی پیغام

نسیم راوړی داسی خبردی
پاڅی ښاغلو ! پاڅی سهر دی
نوی موسم دی ، نوی دوران دی
نوی، ژوندون دی نوی دوران دی
هر څه دی نوی دیوه لاسه
قدرت نن کړی داسی فرمان دی
دغم دخوب نه پاڅی اختر دی

•••

خیر که هر څومره ذری ذری شوی
خزان له داده کتری کتری شوی
دسپیر ه ژمی باد وله لاسه
خاوره ایروکښی خاوری ایری شوی ء
څوك چه شهید ؤنن بختور دی

•••

وریځی ژړیږی ستاسو په غم کښی
وینی یی څا څی داوښکو نم کښی
ستا سو را تلو ته د آرزو سترګی
په استقبال دی د زړه حرم کښی
ستا سو په لوری د دوست نظردی
پاڅی ء ښاغلو ! پا څی ء سهردی
«دوست»

دمشکو قافله

پسرلی شو تازه ګی راغله په ګلو
هره خوا دی، آوازو نه د بلبلو
د سبا نسیم په هسکو ټیټو ګرځی
د بهار زیری کوی په پردو خپلو
موسیدو د صبحدم نه داسی ښکاری
چه پټ راز لری په زړه کښی دویلو
دآسمان ناوی خالونه په مخ ایښی
خان یی ستړی کړ په ډیر سترګك ووهلو
دا لمرخرك دی په افق کی که مینه
کړی، مینو ته سلام په سرو منګولو
دخوبانو په رخساروبه یی نثار کړی
لاله ناست ډکی پیالی په لاس دملو
یو له بله هسی رنګ مبارکی ده
لکه را چه شی اختر په کور او کلو
په ګلشن کښی قافله راغله د مشکو
که وږمی راځی د مستو له ور بلو
د شبنم د طلایی څاڅکو برښنا ده
که خویی راغلی په مخ د نازولو
ونو نوی غو ټی پرانیستی له شوقه
د مرغانو اتن جوړ شو په غندلو
د باغ غولی لکه نوی ناوی هر دم
تاوه وی ځان په جامو کی د بخملو
داوښانو غړغړی دی کوچ و بار دی
خوار مجنونه نیسه لاره د محملو
ای حافظه د بهار سندری وایه
چه تر څو پوری دی توان وی دویلو
«نصرالله حافظ »

ای دهقانه

تل دی بهار وی ز مونږ وطن کښی
لکه چه روح وی ښا یسته بدن کښی
خانګی د ګلودی تل تازه وی
خزان دی نه وی زمونږ چمن کښی

• • •

ای دهقانه وخت دکار او ستادزیاردی
ستا دلاس ګټی ته هر څوك امیدوار دی
خپل وطن په هر رازبو ټو ښایسته کړه
ستا په سعی دا وطن ګل و ګلزار دی

• • •

ستا د لاس ګل ته بلبله خوشحالیږی
ستا له باغه هر سحروږمه تاویږی
ښایسته جونه ږدی ستا ګلان اوربل کښی
بوراهم ستا په ګلانو پیریږی

دیوانه

نوشته: رهنورد زریاب

در آنهنگام که من دوازده سال داشتم ، هر وقت کاکایم از ولایت خودمان به کابل می‌آمد ، چندشبی را در خانه‌ما سپری میکرد اومرد بلندقدی بود و همواره‌پیراهن و تنبان سپید ودرازی، می‌پوشید . این‌لباسها قدبلند اورا درازتر نشان میداد . پوست او بلوطی رنگ‌بود وبینی باریکی داشت . ریش‌سیاه بودو درچشمهایش درخشش‌خاصی دیده‌میشد.

پدرم در باره کاکایم میگفت :

«این مرد عمر و پولش را بی فایده تباه میکند . سالهاست که به‌کیمیا گری مشغول است ... آخر دیوانه خواهد شد ! »

در اولها نمیدانستم‌که «کیمیا گری»چیست و یکروز درین باره‌از پدرم پرسیدم . گفت:

« کاکایت میخواهد ازمس طلا بسازد.به این کار میگویند «کیمیاگری» ....»

و خنده تمسخر آمیزی را سر داد .

از آنروز به بعد ، کاکایم برای من مرد اسرار آمیزی شد.

او مرد خاموش و کم گپی بود . وقتی می نشست ، لبهای باریکش روی، هم فشار می آوردند ؟ مانند دربانان زمختی به‌سختی اجازه میدادند چند تاکلمه از دهن کاکایم بیرون‌آید .

او پس از هر شش ماه یکبار به خانه ما می‌آمد وهردفعه پدرم ازش میپرسید :

«کار ها چطور است ؟»

لبهای‌باریکش به سختی‌از هم‌باز میشد و جواب میداد :

«خوب است .... خوب است . باالاخربه جایی میرسد ... »

آخرین باری که به‌خانه ما آمد ، پدرم باز هم پرسید :

«کارها چطور است ؟»

کاکایم آرام‌آرام گفت :

«خوب است ... خوب است. باالاخر به جایی میر سد. آمده ام که این کره هارا بفروشم .»

پدرم پرسید :

«کره ها ازکیست ؟»

کاکایم باز هم آرام‌آرام جواب داد :

«کره‌های خواهرم است. به پیسه‌ضرورت دارم. وقتی‌کارم نتیجه داد،برایش کره های طلا میخرم ... »

ناگهان پدرم خشمگین شد وفریاد زد :

«تو دیوانه شده ای !... میفهمی ،دیوانه شده ای ! زندگیت را بیفایده بربادمیدهی!.. حالا میخواهی خواهر بیچاره را تباه کنی !»

درخشش چشمهای، کوچك کاکایم بیشتر شد وگفت :

«توچه میگویی ؟ من یکروز برایش کره های طلا میخرم . سراپایش را با طلا می ـ پوشانم ... باالاخر کارم نتیجه میدهد ...»

پدرم سخن او را برید :

«تو احمق هستی ! دیوانه شده ای !»

چشمهای کاکایم باز هم بیشتر درخشید ولبهای باریکش تکان خورد :

«چطوراحمق هستم ؟ چطور ؟ .. »

پدرم فریاد کشید:

«تو دیوانه هستی »!

کاکایم یك قهقهه عجیبی راسر داد :

«من دیوانه هستم ؟ .. من‌دیوانه هستم، ها ؟ »

بازهم قهقهه خندید . دیگرچیزی نگفت‌و ازخانه برآمد وهرگزباز نگشت .

مدتها سپری‌شد ودیگر کاکایم راندیدم فقط کسانی که‌از ولایت ما می‌آمد ند، خبر میدادند که او همچنان بکارکیمیا گری‌سرگرم است .

•••

پانزده سال گذشت‌ومن خواستم به‌ولایت خودمان بروم وازدهکده‌مان وخویشاوندان ما دیدن کنم .

غروب‌یکروز بودکه‌به‌دهکده رسیدم . دهکده فقیری، بود و خویشاوندان ماهم مرد مان ناداری بودند .

به مجردرسیدن از عمه پیرم پرسیدم :

«کاکایم کجاست ؟»

به گریه درآمد وگفت :

«درخانه خودش ... »

گفتم:

«خانه‌او کجاست ؟ »

درکنج دور افتاده‌حویلی اتاق خرابه‌مانندی رانشانم دادوگفت :

«دیگروضعش خیلی خراب شده ... اصلا دیوانه شده ...»

با شگفتی‌گفتم :

«دیوانه شده ؟»

عمه‌ام‌جواب داد :

«ها ... شبها آواز می‌خواند . »

«چه آوازی ؟»

«نمیدانم ... هرشب آواز نوی میخواند. اما در همه این‌آواز ها گپ ازطلا ست تاصبح‌ازطلا گپ میزند . »

گفتم :

«میروم که ببینمش .»

از زیر درختها ی‌سیب وزردالو گذشتم‌ـ دیگر هواتاریك شده بود ـ نزدیك اتاق خرابه‌مانند که‌رسیدم زمزمه‌نا مفهومی راشنیدم آهسته درزدم. زمز مه خاموش شد وکسی باآواز خشنی پرسید :

«کیستی؟»

گفتم :

«کاکا ، من هستم . »

دروازه‌بازشد وبدرون رفتم . کاکایم در حالیکه هریکین کوچکی را دردست داشت، پشت در ایستاده بود . باخوشحالی گفتم:

«مرا به‌یاد دارید ؟»

هریکین را نزدیك چهره ام آورد. لبخندی لبهای باریك وبهم‌بسته‌اش را باز کرد .در حالیکه‌سراپایم‌را ورانداز میکرد ، گفت :

«ها .... ها ، خوب به یاد دارم .خوب به‌یاد دارم ... »

لبهایش باز ترشد . خندیدو پرسید :

«توبرای چه‌اینجا آمده ای؟ »

گفتم :

«برای‌دیدن شما . »

بلندبلند خندید . خنده های پیهم او برای من تازه بود. سیمایش هم‌رنگ‌دیگری داشت : پوست بلوطیش‌تیرترشده بود پیشانی وزیرچشمهایش پرازآژنگ‌بود .موهای سروریشش سپیدشده بود او موهای سرش تاشانه‌هایش میرسید .آن‌درخشش قدیمی‌همچنان درچشمهای کوچکش دیده میشد ، لباس هایش چرك وپینه‌پینه بود .

پرسیدم :

«کارها چطور است ؟»

چهره‌جدی به خودش‌گرفت‌وجواب داد :

«خوب‌است ... خوب است . باالاخر به جایی میرسد .»

درصدایش دیگرآن امیدواری گذشته خوانده نمیشد .

به‌اطراف نظر انداختم : اتاق تقریبا برهنه بود وفرشی نداشت- بیشتر به یك دکان آهنگری میماند - درگوشه یی کوره‌یی وجود داشت‌که‌در آن آتشی افروخته دیده میشددرپهلوی‌کوره قرع وانبیقی گذاشته شده بودوردور وپیش افزارها و بوتل‌های کوچك وبزرگ پراگنده بود .

پرسیدم :

«کارها نتیجه‌یی‌داده است؟»

جوابی نداد . به‌سویش نگریستم .دیدم به‌بندفلزی‌ساعتم خیره‌شده است. بدون‌آنکه سوال مراجواب گوید ، پرسید :

«این‌بند ساعت‌طلاست؟ »

جواب دادم :

«نی، فقط رنگش مانندطلاست.»

گفت:

«رنگ زیبایی دارد . رنگ طلایی زیبا- ترین رنگ دردنیاست . »

پرسیدم :

«شماچرا اینقدر طلا را دوست دارید ؟»

قهقهه بلندی را سرداد :

« چه میگویی ؟...تو چه میگویی؟ چطور کسی پیدامیشود که طلارادوست‌نداشته‌باشد؟ طلا همه چیزاست . وقتی طلا در دست باشد، همه چیز در دست است .»

در جیبهایش به جستجو پرداخت‌ویك سکه طلایی قدیمی رابیرون آورد:

«ببین ،ببین‌چه‌خوب قشنگ است و همه چیزرادرآن میتوان دید درین سکه کوچك قدرت بزرگی موجود است . قدرتی که میتواند همه‌چیز انابود کند .»

لختی‌خاموش شد به سوی من دید و گفت:

«میدانی ؟ میگویند درگذشته‌ها مرد ثروتمندی در این نزدیکها زندگی میکردکه دخترزیبایی داشت. بسیار زیبابود یکروز مردفقیری این دختر رادید وعاشق او شد. این مرد فقیر میدانست که دستش به دختر

نمیرسد. ازینرو راهش را گرفت و رفت. سالهاگم‌بود. وقتی بر گشت ،کیمیا گری آموخته بود- طلا میساخت-یکروز «سربلند»

راپیش خودش خواست .«سر بلند»ازدزدان خطرناك این منطقه بود مرد هفت خریطه طلابه او دادوگفت «من دختر این ثروتمند رامیخواهم .» سر دسته دزدان‌گفت «همین امشب میاور مش !» آنشب‌سر بلند بانزد سوار دیگر به خانه مردثروتمند حمله برد. دخترش رابرپشت اسپ شاند و آورد

پیش کیمیا گرو گفت «اینهم دختری که‌میخواستی !» می بینی این قدرت‌طلاست قدرت طلا..طلا ..طلا. طلا!»

وقهقهش در اتاق‌نیمه تاریك پیچید :

«هیچ چیزی‌نمیتواند باطلا برابری کند.»

لحظه یی به فکر فرو رفت و سپس گفت:

« میدانی، میگویند پرنده یی وجود دارد که همه وجودش‌ازطلا است. حتی در رگهایش به‌جای‌خون‌آب طلا جاریست.تو جای این پرنده‌راگفته میتوانی ؟ »

«فکر نمیکنم چنین پرنده یی وجود داشته باشد .»

گفت:

«چرا وجود ندارد ؟من خودم شنیده ام.»

گفتم:

«اینهمه سال شما چه کار کرده اید؟»

باآواز یاس آلودو شکسته یی جواب داد:

«کوشیده ام‌طلابسازم و قدرت‌بدست آرم.هر چه راکه میخواهم بدست آرم.»

گفتم:

«ولی این کار امکان‌ندارد شما طلاساخته نمیتوانید .»

مثل آنکه اهانت شده باشدبااعتراض فریاد کشید:

« چرا امکان ندارد؟ چرا امکان‌ندارد؟ پس «آشه» چه میشود؟ سر بلند که بسیاراست همه‌جارا سر بلند ها پر کرده‌اند .. همه‌چیز آماده است فقط‌طلا نیست .طلا ..طلا ..»

در خشش‌چشمهایش خیلی بیشترشده بودسکه طلایش رابار دیگر بیرون آورد و دربرابرچشمهای من گرفت .

«فقط همین کم است ! همین ! »

سرم‌راتکان دادم:

«درست است. »

ناگهان انگشتهای استخوانی‌ولرزانش بازویم‌راگرفت:

«توگفتی‌که من طلا ساخته نمیتوانم. چرانمیتوانم ؟بگو چرا ؟»

جواب دادم:

«برای‌اینکه‌تبدیل کردن مس به طلا یك‌عملیه بسیارپیچیده و دشوار است .»

گفت:

«منظورت چیست ؟»

گفتم:

«شما میدانید الکترون چیست ؟»

گفت:

«نی، ولی‌این باساختن‌طلا چه‌رابطه یی دارد؟«سر بلند» فقط طلا میخواهد طلا طلا!...طلا !..»

گفتم:

«بهر صورت ، فهمیدن‌این موضوع بسیار لازم‌است برای اینکه تعدادالکترون های‌اتم های‌یك عنصرخصوصیتهای عنصر راتعیین میکند .حالا اگر بخواهیم مس رابه‌طلا مبدل کنیم ، باید تعداد الکترون های مس را برابر به تعداد الکترونهای طلا

بسازیم واین کار خیلی دشوار است .»

به افزار های ساده اش که‌اینجا وآنجا پراگنده‌بود، اشاره کردم:

«بااین افزارهانمیشود تعداد الکترون های مس راتغییر داد.»

شاید خودش هم‌در یافته بودکه دیگر - کاری از دستش پوره نیست‌سرش رابه‌زیر

انداخت وبه‌زانو در آمد ومن متوجه شدم که اومیگرید. هیچ‌چیزی نداشتم که برای تسلیش بگویم. فقط گفتم :

«خوب نیست گریه کنید .»

سرش‌رابلند کرد. قطره های اشك درچشمهاولای تار های ریشش میدرخشید تقریبا عصبانی بودو فریادزد:

«ولی.. ولی «سربلند » ازین گپها چیزی نمیفهمید او منتظر است .مطمئن‌هستم که‌همینجا پهلوی اتاق، منتظر است .»

برخاست.سرش رااز دریچه بیرون کرد وچندین بار فریاد کشید :

«سربلند !.. سر بلند !..بیا اینجا.»

کسی جواب نداد واو به‌جایش برگشت بازهم سرش به سوی سینه اش خمیدودر بنحال آهسته آهسته زمزمه کرد:

«پس من‌نمیتوانم طلا بسازم ... آشه چطور میشود؟ سربلند هم که منتظر است....»

سرش رابلند کرد و به سوی من‌دید دردید گانش برق‌عجیبی دیده میشدمثل آنکه درآسمان‌تیره چشمهایش الماسك بزندوبلند بلند گفت :

«با پنجاه سوار منتظر است..می شنوی؟ آواز سم اسپهای شان رامی شنوی ؟»

برخاست وبه دریچه نزدیك‌شد :

«همه شان آماده هستند «سر بلند» پیشاپیش‌شان براسپ سپید‌ش سوار است. همه شان تفنگهای یازده تکه دارند فقط منتظر اندکه من خریطه های طلا رانشان

شان بدهم‌آنوقت آنان «ملك نور» را می کشند و«آشه».. آشه ...»

قهقهه بلندش در اتاق کوچك‌پیچید. سیمای ترسناکی به خود گرفته بود. من ازاتاق برآمدم واو فریاد زد:

« برپشت اسپ میآورندش .. برپشت اسپ..»

ازعمه ام‌پرسیدم که «ملك نور»کیست. جواب داد:

«در دهکده‌پهلوی ما آدم ثروتمندی بود.»

گفتم:

«حالاکجاست؟»

گفت:

«ده‌سال‌میشود که اومرده است.»

پرسیدم :

«این‌آشه کیست؟»

عمه ام‌جواب داد:

«دختر همین آدم‌ثروتمند بودحالا سالها است‌که‌شوهر کرده ورفته است به شهر»

شب زیر درختهای سیب وزرد آلوخوابیدم مهتاب برآمده‌بود وآدم از هوای گوارای شبانه دهکده خوشش میامدبرگهای درختها درنورمهتاب‌بل‌بل میدرخشیدند . و نسیم شبانه دهکده خوشش میامد برگهای درختها برگها آهسته شر شرصدا میکردند .

درینحال به‌سوی‌اتاق کاکایم نظر

انداختم هنوز بیدار بود ونور کمرنگ هریکین از دریچه اتاقش معلوم‌میشد به خواب رفتم.

شایدنیمه های شب بود که احساس کردم‌کسی بازویم را تکان میدهد ترسیده برخاستم کاکایم بالای سرم‌ایستاده‌بود اندام بلند واستخوانیش درلبا

سپید مانند شبحی به‌نظر میامد آهسته گفت:

«بیا.. با من بیا ..»

از دنبالش به اتاقش رفتم. دیدم‌کتاب های‌کهنه وفرسوده‌یی‌اینجاافتاده است. کاکایم موهایش ژولیده ترشده بودولبهای باریکش خشك به نظر میامد.تب داشت. دستم راگرفت‌و پرسید:

«گفتی برای اینکه مس به‌طلا تبدیل‌شود چه‌چیزی باید تغییر کند ؟»

حرارت سوزانی را در دستهایش‌احساس کردم‌اودوباره پرسید:

«نامش چه‌بود؟»

جواب دادم:

«اینها که درباره الکترون نها چیزی نمی

«الکترون.الکترون نها باید تغییر کنند.»

به‌کتابهای کهنه اشاره کرد :

گویند.. هیچ‌چیزی نمیگویند .»

گفتم:

« این کتابها بسیار کهنه است کسانی‌که این کتابها رانوشته اند خودشان‌ازالکترون چیزی نمیفهمیدند ....»

سخنم رابرید و فریاد زد:

«پس آن مرد فقیر چگونه کیمیا گری یاد گرفت؟ ازکجا یادگرفت .»

چیزی نگفتم وخاموش ماندم کاکایم سکه‌طلایش رابیرون کشید مدتی‌به آن خیره‌خیره نگریست وسپس گفت :

«قدرت .. قدرت..»

سپس روی گلیم کهنه یی افتادو به شدت گریستن راگرفت.

فرداصبح که ازخواب برخاستم بیدرنگ به‌سوی اتاق کاکایم رفتم دروازه اتاق‌باز

بود داخل‌شدم. هنوز هریکین کوچك می سوخت همه کتابها پاره پاره شده بودقرع وانبیق شکسته بود وافراز ها در هم‌ریخته بود درکوره تنها خاکستر گرمی دیده میشد

کاکایم دراتاق نبود.

بیرون بر آمدم و دیگران‌را خبر کردم همه جارا پالیدم ولی از اوخبری نشد دو باره به‌اتاق او رفتم نزدیك هریکین کتاب کوچکی بازبود یگانه کتابی که سالم مانده بودکتاب رابرداشتم کلمه هایی راکه‌بارنگ سیاه نوشته شده بود به سختی توانستم بخوانم : «اندریاب پرنده طلایی وآشیانه‌او.»

دلم فشرده شد چشمهایم را بستم‌ودر خیالم کاکایم را دیدم‌که درسنگلاخی باسر

وپای‌برهنه به دنبال مرغ طلایی میگرددو درینحال به فکر «آشه» است آشه یی‌که‌دیگر وجودندارد وبه «سربلند» وپنجاه سوار اومی اندیشد.

نزدیك دریچه سکه طلایی او افتاده بود سکه را برداشتم وبه‌آن‌خیره‌شدم درخیالم آواز کاکایم راشنیدم :

«قدرت .. قدرت ...»

گفتم:

«خدای من!»

عمه ام ازپشت سرم پرسید :

«چیست ؟»

گفتم:

«هیچ!»

ازدریچه نسیمی ورزیدو پاره های کتابها زرد رنگ را پراگنده تر ساخت.

(پایان)

بهار آمد و درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

نامه

پرتو صبح دل انگیز بهار
ریخت ازپنجره‌بربستر من
بادلرزان سحر گه افگند
تن لغزنده خود دربر من

• • •

چشم بکشودم ودرسینه فرو
بردم‌امواج روان بخشی را
وندران‌لحظه بگوشم آمد
ازبرسقف یکی نغز نوا

• • •

دربر کهنه ستونی دیدم
مرغکی کوچک‌وزیبا وسیاه
کز بر خانه نو بنیاد ش
میکند سوی من خفته نگاه

• • •

جستم‌ازبستر وبیرون رفتم
ازدرکلبه ویرانه خویش
در میان مه شیری و سپید
ره کهسار گرفتم در پیش

• • •

تا زه خرشید سر ازپشت افق
چو یکی گوی‌طلایی بر کرد
قلل برشکن وسیمین‌را
غرق در زیر غبار زرکرد

• • •

دربر پرتو او پنهان شد
اختر خیره وکمرنگ سحر
آخرین ظلمت شب دامن چید
ازفراز دره و کوه و کمر

• • •

دور از دهکده در دامن کوه
کلبه کوچک‌ویرا ندیدم
وندران روی یکی کهنه حصیر
شبحی خفته وبیجان دیدم

• • •

نگهش خیره ولبهاش باز
موی خاکستریش ژولیده
پاره کاغذی، افشرده بهم
برسر سینه او افتیده

• • •

نامه راباز نمودم ،خواندم
جمله مختصر زیر ، در آن
بروای بادبهاری ،برگرد
که درین خانه‌همیش است خزان

«محمود فارانی»

غزل

آتش عشق زنده شد در دلم از نوای تو
مطرب دلنواز من جان و دلم فدای تو
چون بصدا در آوری‌ساز و صدای دلکشت
مست شود صداکندرگ رگم از صدای تو
ساقی از آفتاب می‌پرده فگن ببانگ نی
تادل من فتد برقص دره صفت برای تو
باز گذار تا کند سیل جنون بنای تن
نیست بکارم ای خرد زورق و ناخدای تو
گرتو کنی هزار قهر گردگری هزار لطف
پای ز نم بصد نعم سر بدهم به لای تو
گر نشود نیاز من محرم درگهٔ قبول
ناز کنم که دیده‌ام جلوهٔ کبریای تو

استاد خلیلی

صبح بهار

از صدای پر مرغان سحر
لاله ازخواب گران دیده کشود
اولین پرتو سیما بی صبح
بوسه بر گنبد مینا زده بود
دید در مزرعه گنجشکی چند
می فرستند بخورشید درود
موج می زدهمه جابوی بهار
آن طرف‌سنبل خواب آلوده
شانه بر زلف پریشان میزد
نسترن‌خفته و دزدانه نسیم
بوسه برپیکر جانان میزد
لاله کون چهره‌ی‌آن خفته بناز
آتشی بود که دامان میزد
نرگس از دور تماشا میکرد
دختر صبح بدامان افق
زلف‌برچهره‌فرور یخته بود
جلوه خاطره انگیز سحر
سایه‌روشن بهم آمیخته بود
بوی جان پرور وافسو نگر یاس
موجی ازشوق بر انگیخته بود
تاب می بردو توان می‌بخشید
برلب رود پر از جوش وخروش
پونه‌هادست در آغوش نسیم
بر تو صبح در آئینه آب
رویهم ریخته موج زرو سیم
موزه‌ای‌بودز آیات خدا
هرطرف نقش‌بدیعی تر سیم
ابدیت همه‌جاجلوه گراست
ژاله هابرده سبق ازاماس
لاله ها برده گرواز یاقوت
دوکبوتر بسپید ی‌چون عاج
رفته‌تاعرش پسیر ملکوت
جز همان‌زمزمه ی مبهم رود
همه جاغرق درامواج سکوت
صبح میگون وتماشای بهشت
من براین‌صبح روان‌بخش بهار
نظر افگندم ازسینه ی کوه
خاطرات خوش ایام شتاب
خفته درزیرغبار اندوه
دل درمانده ز حسرت بفغان
جان آزرده زمحنت بستوه
اشک از دیده فرو می ریزم
گریه‌عاشق معشوقه‌پرست
همره ناله ی مرغ چمن است
در ودیوار بمن‌می نگرند
بادراز مزمه‌بایاسمن است
رود می گرید وگل‌می‌خندد
هرگزاری‌سخن ازعشق من است
همه گویند کهمعشوق‌تو کو؟

بهار شاعر

آندم که لاله‌ها چوشهیدا ن‌به‌رستخیز
ر نگین کفن بر آمده محشر بپاکنند
واندم که‌بلبلان جفا دیده خـــزا ن
برشاخه برآمده گل‌راصدا کننـــد
گویندشد بهار !

• • •

آندم‌که‌بر دوساحل دریاکـبو تر ا ن
پرهای نازنین‌بهو س شستشو کننـــد
وانسو، میان موجه گرداب خیل قـــو
عشق گسسته رابه تغزل رفو کننـــد
گویند شد بهار !

• • •

گویند شد بهار !
ولیکن مراچه سود؟
زیرا که هیچ غنچه نخندد بکام من
بشکسته اندشا خ‌گل‌آرزو ی مـــن
اشك‌است وآه مونس‌هرصبح وشا م من

• • •

من‌شاعر م، ولی غزلم خفته در گلـــو
چون موج‌رودرفته باعماق‌رود بـــا ر
چون تار بینوا که بسازش‌نبسته اند
دیوانه وارجو شم‌وبرخود زنم شرار
تنهایم وهماره دل‌بیقرار مـــــن !
چون تار بینوا که بسازش نبسته‌اند
می لرزد ونوانکند زا نکـــه در بهار
بازخمه فسو ن‌خزانش گسسته‌ا نـــد

• • •

هرکس به‌تهمتی جگرم خست‌وسوختم
مانند لاله ای که بود رشته برستیغ
در هر بهار داغ دلم‌تازه میشـــو د
امادلی نسوزد برحالم ،ایدر یـــع!
بشگا فت شنبلید وبخندید یاسمن،
اینهم‌بهار، مصرع رنگین روزگار !
آیاشگفته می شودم غنچـــه مـــراد،
زین غنچه شگفته وزین خنده بهار ؟
این رنج من زچیست ؟
که هرلفظمن‌بشعر
خاموش می نشیندوفریاد می شو د
ای‌غنچه های‌وحشی وآزادکوهسا ر،
ای‌بلبلان‌نغمه گرو مست وناقـــر ار
وی‌نو بهار،
ای‌گل شاداب روز گار ،
آخر کنید بررخ منهم تبسمی !
باری ترنمی !
کز مهر بی ریا دل من‌شاد میشـــو د
(الهام)

بهار و مستی شاعر

آیکه بباد فرور دین تاز ه کـنی‌بهاررا
تازه به روح زنده کنی جسم‌من‌نزاررا
جلوه گل درین چمن‌کی‌بر دم‌زخو یشتن
هست اثر به‌طبع من‌نالـ ه آبشا ر را
دل دسر ور می‌تپد مضطرب‌الزغم‌نشد
میل سکون کجابود فطرت بیقرار ر ا
داغ دگربزخم نه، خون‌شو وگلشن‌آفرین
چند بسینه جا دهی حسرت‌لاله‌زار را
چاره زخم سینه ام‌نشترتیـ ز تربو د
نیست اثربه کار من‌کوشش پنبه‌دار را
کلفت غم دلم‌رامحر مراز عشق کرد
آینه بین‌که میکندصیقل خود غبار ر ا
سوختم‌و زسوز من‌گرم‌نگشت محفلـی
سخت مشابهم صفا شمع سرمزار را
(استاد صفا)

شگوفه

دریك شب بهار..
چون عود سیمگو ن، در مجمر سپهر
می‌سوخت ماهتاب ...
آنشب:بدست شعر شراب خیال بود
دل گشت‌همه جان، جان‌نیز همی هو ش
مدهوش بودهوش که محو جمال گشت

• • •

او دوده ریخته چون غالیه رنگین
آمیخته باگل ؟...
یك سلسله نور وبی حلقه‌سیمین .
برگردن گیتی شده ازنقره حمایل
بردوش شب افتیده همی چادر زرین

• • •

چون پیرهن یار حریر یست مشجر
بستان به‌لطا فت
درعاج‌کند تعبیه سیما ب درخشا ن
هرشا خ چونا هیدبکف جام بلورین
روشن زفروغ لب خندان شگو فه
سیمای بهاراست

• • •

سیما چو سمن‌جلو ه‌کندشاخ شگو فه
بستان طرب انگیز
برساعد چون‌مرر او عار ض پرو ین
پاکیزه تر ازجان ملك جان شگو فه
همچو ن پر قو پیکر عر یان شگوفه
زیبا وسپید است
دردیده گل موج زنده جلو ه بصد رنگ

• • •

در روشنی ماه
زیبا اثرعشق در آ هنگ شبا هنگ
آغشته فضا ییست پر از عطر بهشتی
عریان شب زیبا نهرا سدز زمانه

• • •

چون جنبش افکار در اذهان‌هنر منـــد
بادست تحول
عیش ا ست و بهار است و جهان باز
جوان است.

رنگ است ونگار است وزمین رشك
جنان است
مهتاب در آیینه رخسار شگو فه
تاچهره خود دیدبنالید بصد رنگ

• • •

میریخت‌فروغ نظرم‌ازسر مژ گان
چون پرتوارزان !...

درساغر نورانی‌شب باده امید
بستان‌نگاهم شده‌یکسر همه نرگس
دل منتظر دیدن آن دید ه‌نشین است
بهارستان من رشك بهارا ن
رقصد چوحباب ، اشك بمژگان مـــــن
امشب

• • •

زیبای‌گرا می !...
تو گوهر شوقی وروانم اثر شوق
درسینه من موج هوس سا خته‌تو فان
باز آی‌وببوسی بستا ن‌جان من امشب
تاشا هداین‌بوسه شودشا خ شگو فه

• • •

رقصان وغزلخوان هو س‌و شرم‌بیا میز
از باده گلرنگ بدمساغرلبریز
تاباده کند آتش شو ق من وتوتیز
وآنگه بشگو فه،مهتاب بگوید :
سر شارعشقند این هر دو امشب !
(هو سی نهمت)

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

یك هفته از آن شب می گذرد و محسن‌خان دراین یك هفته هر روز عصر بخانهٔ ما میاید و من او با موتر از شهر بیرون میروم و در جاده های خلوت خارج شهر من به تمرین رانندگی می پردازم . روز های اول محتاط‌بودم ومیترسیدم اما، چهار روز بعد به خودم و به موتر مسلط شدم و کم‌کم یاد گرفتم‌چگونه باید موتر را راه بیندازم ، چگونه گیر عوض کنم و چگونه موتر را از حرکت باز دارم .

روز های اخیرهفته تقریبا به رموز رانندگی آشنا شدم و حالا می‌توانم بدون را هنمایی محسن خان رانندگی کنم و اگر در هنگام تمرین مر تکب اشتباهی میشوم ، قبل از اینکه محسن خان چیزی بگوید ، خودم متوجه میشوم و خودم در پی رفع آن بر می آیم .

در این هفت روز محسن خان در جلد یك مربی رفته و فقط نقش یك مربی را بازی کرده است و هیچ موضوع‌دیگری‌رابیمان نکشیده‌است. درپایان روز هفتم من خودبخود ف میایم و من خود موضوعی را به میا ن می کشم که مد تها پیش می خوا ستم در این مورد از او توضیح بخوا هم .

غروب روز هفتم، هنگا میکه خورشید از شهر دامن بر چیده‌است وما از دارالامان رو به شهر میا ییم از محسن خان می پرسم :

ـ شما چند وقت است جواد را می شناسید ؟

محسن خان مثل اینکه ناگهانی متوجه من شده‌باشد می پرسد :

ـ چه گفتید ؟

ـ گفتم چند وقت است جواد را می شناسید ؟

ـ من ؟

ـ بلی ، شما !

نگا هش را بجلو میدوزد وبرای مدت نسبتا طولانی حرفی نمیزند ، اما بعد ، با صدای خفه یی میگوید:

ـ خیلی وقت است .

ـ مثلا ...

نیم نگاهی به صورتم می‌اندازد:

ـ از بچگی .

ـ چه گفتید ؟ !

ـ گفتم از بچگی .

از این حرف‌تکان می‌خورم ،بهتر است بگویم تعجب میکنم . موتررا که از سر عتش کاسته ام ، گوشه جاده ، بالاتراز علاءالدین نگهمیدارم و میگویم :

ـ گفتید از بچگی ! یعنی با او نسبتی دارید ؟!

سرش را تکان میدهد ولی‌حرفی نمیزند . صور تش‌در هم شده است ومعلوم است دلش نمی خواهد این گفت وگو ادامه یابد .

اما برای من موضوع جالب شده است ، هیجان انگیز شده است برای من مهم نیست محسن خان‌چه وضعی دارد ، مهم اینست که او حرف بزند ، از خودش ، از جواد واز رابطه که باهم دارند. به همین جهت می پرسم :

ـ شما دو نفر چه نسبتی باهم دارید ؟

محسن خان بابی‌میلی میگوید:

ـ لازم است این موضوع‌رابگویم؟

ـ بلی لازم است .

با لحن شکستهٔ میگوید :

ـ از این موضوع بگذرید ، چه اهمیتی برای شما دارد ؟

ـ شایدهیچ‌اهمیتی نداشته‌باشد، اما دلم‌می خواهد بدانم ، بدانم‌که...

با آه‌طولانی خودش حرفم رامیبرد و آنگاه با زمزمه میگوید :

ـجواد پسر خالهٔ من است.

از این حرف تکان میخورم.

و جلو موتر را میان دستم می‌فشارم، بطوریکه مفصل ها ی انگشتانم سپید میشود.

بی‌اختیار میگویم:

ـپسر خالهٔ تان!

وشاید اوهم بی اختیار تکرا ر میکند:

ـبلی پسر خالهٔ من.

ـ پس شما همه چیز رامیدانید؟ میدانید که ما مدتی‌باهم نامزدبودیم؟ میدانید که...

حرفم رامیبرد:

ـ همه‌چیز رامیدانم ،همه چیز را .

نفرت وخشم در وجودم شرا ره می‌کشد، اما با اینهم سعی میکنم آرام باشم وبا آرامی میپرسم:

ـ پس جواد همه چیز رابشماگفته در مورد من، در مورد خودش درمورد پدرم و...

تند وباعجله میگوید:

ـبلی ،بلی. وتاحدی هم عمه.

ـ این جوادبود که شمارا بسراغ‌من فر ستاد ؟

شانه هایش را بالا می اندازدومیگوید

ـفکر میکنم اینطور باشد.

سرم را روی جلو موتر میگذارم :

ـحتما جواد به شما گفته که من به‌چه‌سرنوشتی دچارشده‌ام ، چطور عفتم‌را باخته ام وتاچه‌حد نیاز مند بوده ام ؟

حرفی نمیزند وفقط سرش راتکان میدهد.

ـپس آن حر فهای تان در مورد عمه دروغ بود.

ـکدام حرفها!

ـ که او را می‌شناسید وباشما نسبت دوری دارد؟

ـنه دروغ نبود عمه خوانده شما با من نسبتی دارد وعمه خوانده شما بود که بسراغ من آمد.

آنوقت دستش روی شانه ام میگذارد .

ـاین حرفها، تکرار این حر فها چه‌فایدهٔ دارد ؟ خودت‌را بیش‌از این رنج مده لیلا ! هیچ نتیجه‌ای‌ندارد. میفهمی هیچ!

ناتمام

نامه‌ای از لیلا

به شما آقای دیدبان ، به شماکار کنان محترم مجله ژ وندون به شما خوا نند گان عزیزوگرامی یی که از آغاز چاپ یاد داشتها ی من ، با ابراز نظرهای مختلف بامن‌همدردی نموده اید ، سال نو را ، نور وز باستانی را تبریك میگویم نه تنهابه شما ، به‌همه‌کسا نیکه قلب مملو ازعاطفه و انسا نیت‌دارند.

از خداوند می خوا هم سال نوو سالهای بسیار دیگر به همه‌شما خوش بگذرد و کامگاری و کامروایی‌خیر مقدمتان بگوید .

نمیدانم در این نامه چه‌بنویسم؟دلم می خواهد حرفی بزنم ، درواقع حرفهایی بزنم ، حرفهایی که دردلم می جوشد ، اما ، توان نوشتن آنرا ندارم . ولی با اینهم سعی میکنم.

آقای دیدبان!وقتی‌به‌یاد آن‌دوشیزگان‌به یاد آن آقایانی می افتم‌که‌پیوست با چاپ زندگی نامه من ، خودشان‌را رنجه کرده اند وبه تسلی و راهنمایی وحتی کومك من‌برخاسته‌اند ،دلم از شوق میلرزد ، ازشوق اینکه هستند کسانی ، چه‌زن‌و چه‌مرد ، که احساس پاکی و درستی‌و انسانیت ، چون چشمهٔ زلالی دروجود شان میجوشد و امید ، امید باختگان را اگر برای سا عتی هم‌باشد به ایشان باز میگر داند ...

چه خو شحالم من ، چه به خودمیبالم من ، که تنها نیستم‌ودوستان خوبی با مرور یاد داشت های من ،با من همراه شده اند ولیلای‌بیچاره خود را تنها نگذارده اند .

بقیه در صفحه ۷۳

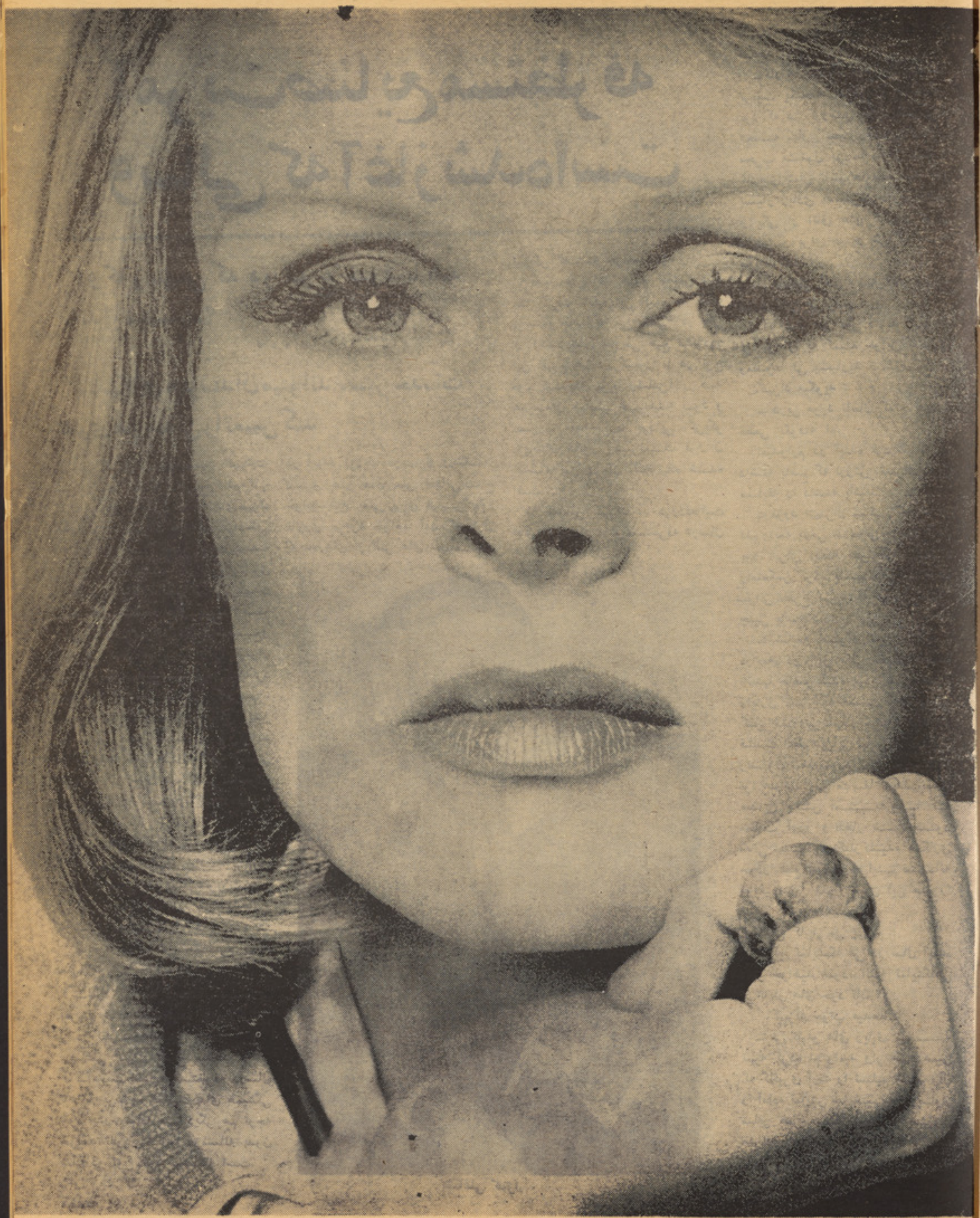

آمریت صنایع مستظرفه وسالی که آغاز شده است

دو کار مهمی که در نوع خود سابقه ندارد چیست؟

...

سندیکای هنرمندان میتواند مسیر خدمات هنری هنرمندان را تعیین کند

یوسف کهزاد اسمی است شناخته شده وآشنا مسلما اکثر خوانند گان عزیز مجله ژوندون تابلو های کهزاد رادیده اند کهزاد هنرمند کم‌ادعائی است. به تمثیل وهنر نیزدرگذشته هاسرو کار داشته. او زبان‌ایتالوی راخوب میداند، کهزاد مردیست بلند قد باشقیقه های سپید که شمره حرف میزند ،شوخ طبع و صمیمی بنظر میرسد. او را میتوان در آمریت صنایع مستظرفه پیداکرد ماهم در همانجا پیدایش کردیم . چون میخواستم فعالیت های این موسسه را در گذشته و پروگرا م سال جدید آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانند گان خود نشر کنیم لذاسوال های خود را پیشروی کهزاد قطا ر نمودم .

از بناغلی کهزاد پرسیدم:

– بدون هر گونه حاشیه پردازی ومقدمه چینی از شما سوالاتی‌بعمل می آورم .خندا کند این سوالات‌خارج موضوع نباشد...

–بفرمایید .. من حاضرم به سوالات شما جواب بدهم.

–لطفا بگویید درسال جار ی آمریت صنایع‌مستظرفه چه‌پروگرامی را در نظر دارد تطبیق بکند؟

بناغلی کهزاد پاسخ میدهد :

–آمریت صنایع مستظرفه درسال ۱۳۵۳ برعلاوه فعالیت های همیشگی خود بدو مساله مهم دیگر هم توجه خواهد نمود که این دومساله بدون شك در نوع خود بیسابقه است.

اولا یك گلیری آرت .

در آینده نزدیك درپارك زرنگا ر گالیری هنر های ملی افغانی‌افتتاح خواهد شد یعنی برای اولین با ر تالاری بوجود خواهد آمد که درآن پدیده های از هنر های مختلف به نمایش گذاشته خواهد شد.

ثانیا چاپ یك البوم نقاشی د ر نظر گرفته شده این البوم به کمك یونسکو به‌سویه بین‌المللی در یکی از کشور های خارجی طبع میگردد، این البوم هم در کشور ما در نوع خود بیسابقه بوده وشامل‌آثار همه هنرمندان معاصر خواهد بود و بصورت مقدمه آرت بودایی ،گریکو بودیك میناتور وسیرامیك قرو ن گذشته نیز در آن گنجانیده شده است.

از بناغلی کهزاد در موردفعالیت های آمریت صنایع مستظرفه درسال گذشته می پرسم ،کهزاد پاسخ میدهد:

–کار های عمده ما در سال‌گذشته تربیت یکتعداد شاگردان بااستعداد بود که در کورس های نقاشی و مجسمه سازی تحت رهنمایی‌استادان مجرب مشغول بودند ما از نتیجه کارهای شان تابلو ها ومجسمه های بسیار زیادی بدسترس داریم‌که‌البته در یکی از اتاق های گالیری برای نمایش و برای فر و ش گذا شته خواهد شد.

از بناغلی کهزاد که آثار ارزنده هنری دارد می‌پرسم:

–آیا شما در نظر دارید کدام اثر خود را به کمیته جوایز کلتوری ومطبوعا تی بسپارید ...؟

کهزاد میگوید :

– درین مورد تاحال کدام تصمیم قطعی نگرفته ام.

امیدوارم در آینده نزدیك اثری داشته باشم که ارزش اشتراك درین مسابقه را داشته باشد.

درمورد اشتراك بناغلی کهزاد در فلم رابعه بلخی شایعاتی بوجود آمده بود، برای اینکه نظر خود کهزاد رامنعکس کرده باشیم درین موردهم سوالی مطرح نمودم که فناغلی کهزاد چنین پاسخ داد:

– شایعه اشتراك من در فلم «رابعه» در وایل بکلی حقیقت داشت نه‌تنها حاضر شده بودم نقش«کعب» رابازی کنم بلکه قسمت آرت دایر کشن فلم‌رانیزبعهده‌داشتم‌ودراینده‌ره قسمت اعظم دیزاین لباس هارابادیکو راسیون تمام نمودم که از آن‌استفاده خوا هد شد ولی متأسفا نه‌بعلت‌بعضی مسایل وپیش آمد ها که مخالف آرزو وانتظار من بود مدتی است‌خودراکنارکشیده همکاری خودرا قطع نموده‌ام با اینهم صمیمانه موفقیت این فلم واحیای این هنر را انتظار دارم .

ازبناغلی کازاد می پرسم :

– آیا نمایشگا هی در سال آینده دایر خواهید نمود، البته نمایشگاهی از تابلو های خود تان ؟

کهزاد جواب میدهد.:

– من تابلو های زیادی تهیه تهیه کرده ام وامید وار هستم‌همین که گالیری آرت را تسلیم شدیم وآن را آماده نمایش سا ختیم چه درپهلوی سایر هنر مندان وچه بصورت انفرادی نمایشی از آثار خود تر تیب بدهم وبیشتر امیدوار نیستم که

بقیه درصفحه ۷۰

بناغلی کهزاد .

افغان ننداری از کمبود رژیسور خلائی احساس میکند!

برای نمایشات هنری افغان ننداری از ستیژ چهار باغ ننداری هم استفاده خواهد شد

برای اینکه در مورد فعالیت ها ی افغان ننداری برای سال جدید روشنی انداخته باشیم با بناغلی خیر زاده رئیس افغان ننداری در تماس شدیم بناغلی خیر زاده در مورد پروگرام های سال جدید تو ضیحاتی داد و برای سوالات خبر نگار ژوندو ن ـ پاسخ هائی تهیه نمود که اینك از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

۱ـ برای سال آینده چه در نظر دارید ؟ایا رام های بیشتری عرضه خوا هید کردیانه ؟

ج ـ افغان ننداری بادرك نیاز ـ مندی های مردم علاقمند به تیا تر در پرتو نظام جمهوری باحفظ پالیسی کلتوری جمهوریت افغانستان درنظر دارد ساحه فعالیت خودرا به پیما نه که مردم توقع دارند وسیع ترسازد تا باینوسیله در جلب مردم به تیاتر وایفای یك نقش برازنده در سا حه هنر متکی بو ظایف محوله خود عملا سهمگیری نماید از اینرو همدو ش با سایر فعالیت های مثمر ی که در شئون اجتماعی کشور صورت خواهد گرفت افغان ننداری نیز درقسمت انکشاف استعداد های جوان و ـ استحصال خدمات ارزشمند هنری از آنان وخدمت بذو ق وعلاقه مردم خواهان فعالیت های مطلو ب میباشد.

۲ـ بیشتر چگونه آثار را بروی ستیژ خواهید کشید ؟

ج ـ ظاهرا جواب این سوال آنطوری که تصورمی شود مشکل جلوه نمیکند ولی درنفس امر این سوال راباین سادگی نمیشود جواب گفت زیرا تیا تردر موقعیت فعلی باذوقهای مختلف وطبقات مختلفی که نحوه ـ پذیرش شان کاملا مختلف است سرو کار دارد ازینرو تر ضیه تمام ذوقها کاریست مشکل .

اما افغان ننداری فکر میکند که نمایشنامه هایراکه برای نمایشها ی آینده خود در نظر میگیرد آموزنده و بحیات فردی واجتماعی مردم نز دیك وپیوسته باشد واین یگانه را هیست که احساس پذیرش مردم را دربرابر خود بیدار می سازد.

چه یك محتوی ارزنده و قوی و ـ آموزنده که ازسطح فهم وپز یرش مردم بلند نباشد .

و در مقار نه با شد که مردم خودرا از دایره آن دور ـ احساس ننمایند بمراتب می توا ند مرام های افغان ننداری را بر آورده سازد وافغان ننداری بادر نظر داشت این مامول پروگرام سال نوراترتیب وتدوین نموده است.

۳ ـ آیا برای دایر کت درام ها ازرژیسوران استفاده میکنید یاشیوه ایکه در نمایش سه تابلو اتخاذ شده بود بازهم تکرار خواهد شد.

ج ـ افغان ننداری با ملاحظه پروگرامهای که در قسمت نمایش های سال نودارد لازم می بیند که شیوه اتخاذ شده دوام کند زیرا افغان ننداری بااتخاذ این شیوه از یکطرف خلایی راکه از کمبودرژیسور احساس میکند پرمی سازد وازجانب دیگر درپهلوی عرضه نمایش هامنحیث ارتباط ووظیفه که در این قسمت دارد آرزو میکند یکعده استعداد هائی را که توانا ئی در کار دایر کشن دارد برای مامول خود تربیه کند که حا صل و نتیجه این اقدام برای آینده افغا ن ننداری مفید وثمر بخش است.

از اینرو افغان ننداری با استفاده ازرژیسور های محدود خود کوشش میکند که یك تعداد رژیسور ها ی دیگر رابکمك شان تربیه کند.

٤ـ اجرای نما یشات هنری این موسسه بازهم درکابل ننداری محدود می ماند یااینکه از ستیژ های دیگری که درنقاط دیگر شهر مو قعیت دارند هم استفاده میشود ؟

ج ـ ستیژ کابل ننداری نظر به ساحه فعالیت این موسسه برای ـ نمایش های موسسه کاملا کا فی شمرده نمیشود که روی همین منظور افغان ننداری بموا فقه وزارت اطلاعات وکلتور تصمیم گرفت تا ستیژچهار باغ ننداری را بطور ی ترمیم نماید که نمایش های هنری در آن صو رت گرفته بتواند.

لذا در صورتیکه ستیژ چهارباغ ننداری تکمیل وبد سترس قراربگیرد افغان ننداری در پهلوی عر ضه نمایش های هنری خود در کا بل ننداری از چهارباغ ننداری هم برا ی نمایش های هنری خود استفاده خواهد نمود.

٥ ـ آیا موسسه در نظر دارد تا هنر مندان برای نمایش دادن آثا ر هنری بخارج کشور هم سفر هائی بنماید ؟

ج ـ این موضوع بستگی به تصمیم مقامات ذیعلاقه دارد در صور تیکه چنین یك هدایتی باین موسسه صادر شود وقرار باشد که هنر مندان این موسسه در خارج کشور بهنر نمایی بپردازند افغان ننداری هیچگو نه تردیدی ندارد.

٦ ـ قبل براین هنر مندان این موسسه سال یکبار در ولا یات کشور به سیر هنری پرداخته ـ نمایشاتی در مراکز ولایات دایر می کردند در سال آینده چنین چیز ی مدنظر است ؟

ج ـ افغان ننداری پیرامون این موضوع یك سلسله مطا لعا تی انجا م داده تادر ولایاتیکه امکان تد ویر

بقیه در صفحه ۷۰

بنا غلی خیر زاده

آمریت موسیقی وسال جدید:

بناغلی خیال از فعالیت های نه ماه اخیر آمریت موسیقی حرف میزند

کورس های موسیقی آمریت موسیقی چه نوع فعالیتی دارند

●

استاد محمد عمر و شاگردانش

بناغلی حفیظ الله خیال

بعداز ۲۶ سرطان سال گذشته یعنی از زمان استقرار رژیم جمهوریت در کشورما در قسمت موسیقی هم تحولی بمیان آمدن است که پارچه های فراوان جمهوری وترانه ها ی جالب وپراز احساس وطنپرسی ـ شاهد این مدعاست ،برای اینکه منسجم تراز فعالیت های آمریت مو سیقی وزارت اطلاعات وکلتور مطالبی تهیه کرده باشیم با بناغلی خیال درتماس شدیم ،بناغلی خیال که یکتن ازآواز خوان ها،موسیقی دان هاو کمپو ز یتورهای معروف کشور ماست چنین توضیح داد :

ـ آمریت موسیقی همیشه کوشیده است تافعالیت های هنری خویشرا در پرتو نظام جمهوری بیش از پیش روز افزون ساخته وهمدر گستر ش پدیده های هنری ونو آوری در موسیقی کشور مخصو صا در ترویج وتعمیم مو سیقی ملی ومحلی وتربیه چهره های جدید هنری از هیچگونه سعی ومجاهدت وتلاش دریغ ننمایند چنانچه ازنه ماه به اینطرف بیشتر کوشیده است تاحد امکان پرو گرام هائی راکه روی دست دارد، حتی المقدور پیش ببرد فعالیت های هنری ئی راکه تاکنون انجام داده است از از این قرار است :

الف: ترتیب وتنظیم پرو گرام های هفته وار موسیقی که وقت نشر آن درهر هفته نیم ساعت موسیقی جدید است وبروز های جمعه ساعت ۲٫۳۰ بعداز ظهر ازطریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده شده و میشود این پرو گرام هابه نام های «کاروان سرود» و یکشاخه وچندگل نشر میشود.

پرور گرام کاروان سرود شامل ساز های شرقی ازقبیل دلربا، سرو د ، رباب، ار مونیه، کلار نیت، تنبور، سر مندل نیوره وطبله میبا شد که ـ نوازندگان آن درجمله هنر پیشه گان حرفهٔ یاکسبی بوده ودر جر یان هفته در شش ماه اول سال ازساعت ۱٤الو ۷٫۳۰شام ودرشش ماه دوم سال از ساعت سه و نیم الی ۷ شام به مشق وتمرین پارچه های جدید پردا خته وبه روزهای معینه جهت ثبت پروگرام مربوط خویش برادیو افغا نستان ـ میروند.

ب: ـ پروگرام یکشاخه وچند گل توسط آلات موسیقی غربی ما نند اکوردیون ،پیانو ارگن ،جازبند، ـ ماندولین ،بانکو درم وغیره تنظیم میشود وهنر پیشه گان آن نوازندگان آماتور یا شوقی میباشند که اکثر این هنر مندان را محصلین مکا تب وپوهنتون تشکیل میدهد که آنها نیز مانند هنر پیشه گان پرو گرا م کاروان سرود درجریان هفته بمشق وتمرین پارچه های جدید وتر بیه چهره های جدید هنری پردا خته و بروز های چهار شنبه جهت ثبت پروگرام یکشاخه وچندگل برا دیو افغانستان میروند پارچه های جدیدی راکه آمریت موسیقی بعداز روی کار آمدن رژیم جدید جمهوری تا کنو ن ذریعه آرکستر شرقی وارکستر آماتور خویش ثبت وبه نشر سپرده است درحدود «۱۳۰» پارچه جدید میشود که پارچه های متذکره شامل آهنگهای پښتو ،دری انتقادی انتباهی وکلاسیك میباشد که توسط هنرمندان ورزیده کشور وچهره های جدید یکه درین آمریت تربیه میشوند تهیه میگردد

هنر مندانیکه ذر سال ۱۳۵۲ در دو پروگرام آمریت موسیقی سهم گرفته اند.

۱ ـ بناغلی ناشناس
۲ـ بناغلی روح انگیز
۳ ـ گل زمان
٤ ـ احمد ظاهر
٥ ـ مسحور جمال
٦ ـ میرمن ژیلا
۷ ـ میرمن ناهید
۸ ـ بناغلی رحیم غفاری
۹ ـ بناغلی سلیم سحاب
۱۰ ـ بناغلی احمد شاکر
۱۱ ـ بناغلی حمید قیومی
۱۲ ـ بناغلی وحید خلاند
۱۳ ـ بناغلی احمد ولی
۱٤ میرمن مهوش
۱٥ ـ بناغلی رحیم مهریار
۱۹ ـ بناغلی غوث نایل
۱۷ بناغلی حامد شکران
۱۸ بناغلی گل احمد شیفته
۱۹ ـ سو ما
۲۰ ـ بناغلی محمد ابراهیم نسیم
۲۱ میرمن پښتون قمر
۲۲ ـ بناغلی احمد یوسف
۲۳ ـ بناغلی شیر شرار
۲٤ ـ بناغلی محمد نعیم
۲٥ ـ بناغلی محمد یونس
۲٦ ـ بناغلی الطاف حسین
۲۷ ـ بناغلی موکیش پران
۲۸ ـ بناغلی احمد مریدجمشید
۲۹ بناغلی ظاهر هویدا
۳۰ ـ بناغلی حبیب شریف
۳۱ ـ عبدالجلیل خلاند
۳۲ ـ میرمن ستوری
۳۳ ـ میرمن رخشانه

بقیه درصفحه ٦٦

اسرار انگیز ترین جنبه های عالم داخلی ما

ترجمهٔ: ف. زیارمن

میتوان عمری را در چند ثانیه زندگی کرد

رویائی را که ما فکر میکنیم شاید ساعت ها و قت را در بر گرفته باشد در حقیقت محصول آیادوثانیه میباشد که این امر علما نیز ثابت گردیده است مگر صاحب رو یاهیچ فکر نمیکند چنین یك خواب دور و دراز او دریك مدت بسیار کم‌صورت گرفته باشد.

این حقیقت را با چنین یك‌تجربه بسیط خود شما نیز میتوانید امتحان کنید هنگامی که یکی از رفقای شما خواب است به نرمی نزدیك وی شده صدای شی ای‌را بشکل آهسته تری بدر آرید مثلا زنگوله کوچکی را بصدا در آورید رفیق شما دراثر این صدا بیدار میشود آنگاه ازوی بپرسید که «آیا خواب دیده است» اگر جواب مثبت بود با لایش شرح دهید وی بشما حکایه دور ودرازی را باز گو خواهد کرد مثلا چنین یك چیز:

در حالیکه روزی ازیك جادهٔ مزدحم میگذرد می بیند مردم شتاب زده بطرفی می دوند بفکر شده می ایستد و در فاصلهٔ نسبتا دور می بیند که او دوعلوی بآسمان زبانه کشیده است درین اثنا یك موتر اطفائیه زنگش را نواخته‌چنان بسرعت از جناحش میگذرد که نزدیك می باشد او را زیر عراده‌اش خرد کند پوره درهمین وقت است که‌او بیدار میشود.

رفیق تان این خواب دور و درازرا در ظرف همان مدت کوتاهی که شما زنگ رامینواخته ایددیده است.

تجربهٔ دیگری همانند این بالای دو شیزهٔ جوان و صحتمندی که بیش از ۲٤ سال ندارد تطبیق میگردد.

در پهلوی گوشی دو شیزه چند دقیقه قبل ازان وقت که او عادتا بستر را ترك میگوید دیاپازونی را بصدا در می آورند در حالیکه دو شیزه اصلا بخواب عمیق فرورفته میباشد سه ثانیه بعد از نواخته شدن دیا پازون در جایش شروع به‌شور خوردن میکندبعداز گذشت ۲۳ ثانیه دیگر علائم برخاستن از خواب دراو ظاهر میگردد وبالاخره با خوف تمام ازخواب می پرد و بر بستر شی می‌نشیند.

پوره درهمین وقت ازوی راجع باینکه خوابی دیده است ویا خیر سوالی بعمل می آید دو شیزه می پردازد به شرح خوابی که دیده است.

او وقتی میخواسته به کوه‌بلندی که در جوار خانهٔ شان واقع است بالا رود از استقامت وادی که در آنجا واقع است صدائی بگوشش میرسد که بالاثر راهش را عوض کرده و بطرفیکه صدا می آید به پیش میرود. وقتیکه بطرف وادی پائین میشود با جوانیکه هفتهٔ قبل دریك دعوت همدیگر را دیده اند روبرو میگردد هر دو همانجانشسته روی موضوعات مختلف صحبت میکنند بعد روی سخن دو شیزه بطرفیکه صدا را شنیده است بر میگردد پوره در همین وقت‌صدائیکه از وادی بگوش میرسد آنقدر شدید میباشد که حتی کوها دراثر این‌صدا بلرزه درمی‌آید در اثر این واقعهٔ خوفناك هر دو دست بدستهم داده بسمتیکه صدا ازان بگوش میرسد راه می افتند باین مقصد که هرطوری است باید بدانند که این صدای چه است. اما تام‌درنیمهٔ راه شخص مذکور به بهانهٔ اینکه زخمی‌برداشته است خودرا ناپدید میسازد. دوشیزه مجبور میشود تا به تنهایی راهش را تعقیب کند.

وقتیکه بوادی فرو می آید صدا شکل تحمل ناپذیری را بخودمیگیرد هوانیز کمی رو بسردی میگذارد دو شیزه درین هنگام بالا پوششرا از بکس کشیده وبشانه می اندازد اما وقتیکه بالا پوش خود را از بکس میکشد مجبور میگرددتابکسش را بزمین بگذارد در وقت‌جستجوی بالاپوش زحمتی را هم متحمل میگردد بعد دو باره براه می افتد. لحظهٔ بعد نهری مقابلش ظهور میکند دران طرف دریا طیارهٔ جهت‌پرواز ماشینش را بکار انداخته است. بمجرد دیدن طیاره می فهمد که صدا ازهمین طیاره بوده است.

دریك کنار راه لوحهٔ جلب‌نظرش میکند که دران نوشته است (براه غلط میروی گوریگان) برای تفسیر این خواب نخست باید بایضاح‌بعضی حوادث پرداخت در همین ایامیکه تجربه صورت میگرفت موضوع تمام جرائد روی موضوع موفقیت یك طیاره ران که گوریگان نام داشت نشراتی داشتند اما از عبارهٔ (براه غلط میروی گوریگان) معنی ای بدست نیامد اما اینکه دو شیزه به وادی پائین میشود و خنك میخورد و مجبور به پوشیدن بالا پوش میشود اسباب موجبه وجود دارد آن اینکه تا نواختن دیا پازون وتا هنگامیکه دو شیزه از خواب بیدار میگردد از طرف یکتن از تجربه کنندگان سهواً در وازه نیمه باز مانده و بالاثر سردی ازان نفوذ کرده بود که دو شیزه احساس سردی را در خواب دیده و آن‌بشکل پوشیدن بالا پوش تظاهر کرده است اما خارق العاده ترین جنبه خواب این است که‌همهٔ این کوائف صرف درظرف ۲۳ثانیه صورت‌گرفته است.

عکسها و مطلب‌ها

مرد خوشبخت

خانم (جان) که یك بیوه ملیونر امریکا یی است برای اصلاح سر ش از آقای «موتاس» سلمانی معروف دعوت می‌کند تا سرش را اصلاح کند وآقای تو ماس که هفته یکبار برای اصلاح سرخانم جان میرود، پو لی معادل ده هزار افغا نی رابعنوان حق‌الزحمه دریافت میدارد. یك نشریه امریکا یی نوشته که‌آقای تو ماس درین‌اواخر سرمایه هنگفتی پدید آورده است.

آقای توماس باوجود اینکه کمتر بر ای اصلاح سر د یگران میرود ، معتقد است‌که تاوقتی خانم جان زنده است نانش باروغن مخلوط است ومی تواند ازطریق حق‌الزحمه‌ای که ازخانم جان اخذ میدارد، به زندگی اش سروصور تی د هد. به این اساس او مرد خوشبختی است.

سیبری در زمستان

منطقه سایبریاواقع در اتحادشوروی، چون در زمستان ها اکثرا ازبرف و یخ پوشید ه است وهیچگونه وسایل ارتباطی مناطق دور بانزدیك سیبری ازطریق زمین میسر نیست، حکومت شوروی بااستفاده از هلکو پتر ها برای گوزن داران آن مناطق موا دخورا کی‌و غیره وسایل زمستانی رامیرساند.

حافظهٔ خوب

شخصی که وظیفه داشت، داروی تقویت حافظه بفروشد، واردیکی ازمغازه ها شد ، صاحب مغازه وقتی چشمش به‌آن مرد افتاد گفت :

ـ اوه ! فکرمی کنم من شمارا جایی دیده باشم ! هان یاد م آمد، دوسال پیش بودکه دراستگاه سرویس وقتی انتظار سرویس را میکشیدم، شمارا‌آنجا دیده‌ام، درست ساعت ۶½ عصر بود وشمااز‌من گوگردی خواستید تاسگرت تانرا، رو شن کنید و من معذرت خواستم چون نداشتم .

مرددارو فروش وقتی این سخنان را شنید گفت: کاملا درست است وخواست از مغازه بیرون شود .

صاحب مغازه گفت: خیریت بود، بامن‌کاری داشتید؟

آنمرد جواب داد: خیر. من دوای تقویت حافظه میفروشم، متوجه شدم‌که خوشبختانه شمابه آن احتیاجی ندارید .

وسیله نقلیه‌ای بنام الکترو موبیل

چندی پیش در انستیتوی علمی تحقیقی‌الکترو مکانیك مسکو وسیله نقلیه ای‌جدیدی بنام الکترو موبیل ساخته شده که میتواند‌باسرعتی معادل ۶۰ کیلو متر درساعت حرکت کند و۵۰۰ کیلو گرام باررا حمل نماید. درین‌اتو مبیل برقی ازوسایل اتومبیل‌های‌سواری جدید ،استفاده شده‌است.

بزرگترین دائرة‌المعارف جهان

گفته میشود بزرگترین دائرة المعارف جهان بوسیله چینی هادربین سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ میلادی، نوشته شده است .

این دائرة المعارف توسط ۲۰۰ دانشمند بزرگ وورزیده در ۱۹۰۵ جلد تالیف ومنتشر شده بود ولی متاسفانه که امروز بیش از ۳۷۰ جلد آن باقی نمانده است .

سلایدهای فوری

یك کمپنی جاپان، درین اواخر کامره ای اختراع کرده که‌میتواند‌از روی عکسهاواسناد سلاید های رابصورت فوری چاپ وتهیه‌کند. این آله که «پاناکوپی» نا م دارد به یك دستگاه الکتریکی مجهز است کـه درآن از «هلایدنقره» استفاده بعمل می آید .

این وسیله میتواند عکسها واسنادی راکه بخردی ۴×۳ و بزرگی ۱۷ × ۱۲باشد بصورت فوری، بزرگ ساخته تثبیت وچاپ نماید .

پلاستیک جدید

یك شرکت پلاستیك سازی واقع درامریکا درین اواخر موفق بساختن پلاستیك جدیدی گردیده که درمقابل هرنوع فشاری میتواند مقاومت کند . گفته میشود که تیرو میخ هم نمیتواند ازین نوع پلاستیك عبور کند .

عکس جالب

برای حفظ سلامتی

یك داکتر المانی درین اواخر درمورد مفاد آب ومواقع نوشیدن آن نظریاتی ارائه‌کرده وگفته است که: پس از برآمدن ازحمام‌نباید آب خورد وهمچنان آب خوردن در شب زیان دارد، آب رانباید یکبارگی بمعده فر و برد وضمنا در هنگام تشنگی کاذب نباید آب وافر نوشید زیرا این عمل ز یان آ ور است .

معالجه مفید

یك گروه از دانشمندان المانی که‌کارشان معالجه بیماران ازراه موسیقی است درین اواخر درنتیجه تحقیقات وتجر بیاتی که‌درین زمینه نموده اند، اظهار داشته اند که:تاثیر بعضی از انواع موسیقی های خواب آوروآرام مانند للوللو های موتزارت، ازتاثیرقرصهای خواب‌آور ومسکن خیلی بیشتراست،تجربه‌های که‌بعمل آمده نشان میدهد که‌موسیقی آرام، درخواب نمودن خردسالان و بزرگ سا لان خیلی مفید واقع می‌شود و حتی اگرکسا نی به‌خوردن قرصهای خواب آور عادت دارند ، می‌توانند بااستفاده از شنیدن مو سیقی‌های پیشنهاد شده از طرف دکتور مو ظف، از قرصهای خواب آور استفاده نکنند.

نوی کال، دهیلو او امیدو نو کال

دهر نوی کال پیل زموږ وطنوالو
په زړه پوری دی او زموږ ولس
خپلو تاریخی روایاتو سره سم
کال لمړی ورځ او په تیره بیالمړی
اشته ډیره لمانځی او د کال
ی ورځ هغوی د کار او تحرک
مبول اونښه ده د همدی لپاره
م زموږ په هیواد کی کال لومړی
ځ د ډیرو پر تمینو مرا سمو او
سنونو سره لمانځله کیږی او
زگران پد غه ورځ کی دیولړ باستانی
لرغونو لوبو سره نوی کال پیل
وی دغویانو سینگارول اود هغوی
نگول یوه ډیره په زړه پوری لوبه
ه چه ځنی بزگران خپل غویان
گوی او د لوبی لپاره یی چمتو کوی
مداشان هم ذقچانو جنگول د کال
مړی ورځی له خوندورو او
پارونکو لوبو څخه گڼل کیږی.
گران پدی ورځ کی هر ډول لوبی
وی . معنی هر هغه شی چه پدغی
میمونی ورځی کی ورته په زړه پوری
وی او هغوی مشغولولی شی د
هغوی دلوبو وړ گرځی .

خو مهمه خبره داده چه د کال
لومړی ورځ ذکار ورځ ده . پدی ورځ
کی زر غوند نگ دژوند او هستی
سمبول دی. هغوی دنیالگیو په
کښینولو سره کال پیل کوی. او
کال ددغه له برکت او خیرنه په ډکو
کارونو شروع کوی. له ډول او سرنا
او اتڼو نو سره د کار او نیالگیو په
کښینولو میلی پیل کیږی.

موږ وویل چه ذ نوی کال لومړی
ورځ له کار اود کار په ترځ کی له
لوبو سره پیل کیږی لازمه ده چه
پدی موضوع باندی یو څو خبری سره
وکړو . خبری دا چه کار دڅه لپاره
داخونو ښکاره ذه چه دهیواد دودانی
لپاره، اود ولس دسو کالی او آرامی
لپاره. زموږ دهیواد بزگران چه عمده
مؤلدین ذی هر کال له کار سره پیل
کوی خو پخوا تردی چه جمهوری
نظام په هیواد کی برکراره شی نو
دبزگر دژوند لپاره دنورو طبقاتو او
قشرونو په څیر هډو څه تضمین نه
ورمو جود. هغوی دیوه اکثریت په
حیث دژوند له ډیرو لومړنیو وسایلو
او نعمتونو څخه بی برخی وو، که
څه هم چه هغوی دټولو وطنوالو
لپاره دخاوری له زړه نه ډوډی ایستله
خو خپله برخه یی ولږه وه، په بیلا
بیلو ناروغیو کی ډوبو او په ناپوهی
کی یی لاس او پښی وهلی. خو نن
اوسږ کال ، د ۱۳۵۳ میمون او
نیکمرغ کال ذاسی ندی. داکال د
جمهوری نظام له هیلو او زیرو
سره ملگری دی. داکال ټولو وطنوالو
ته دا هیله ورکوی چه د غلامی او مر
ئیتوب له زغ نه خلاص شویدی. دا
کال پد ټولو وطنوالو او په تیره بیا
بزگرته ډیرله هیلو نه ډک ذی ک
پروسږ کال همدا چه لاد جمهوری
نظام له منځ ته راتلونه څو میاشتی
لانه وی تیری نو بزگرو ته دا هیله پیدا
شوه د ځمکی خاوند به شی . او
دا ځکه دجمهوری ذولت له خوا
بزگرانو ته ځمکی ورکړی شوی او
دا ځمکی په هغی پروژی کی ورکړی
شوی چه ددی هیواد دځلمیانو دمټو
په زور جوړ شوی وه، اود پر مخ
تللی تخنیك په برکت دخاوری زړه
پوست شوی و. اودا ددی هیواد بزگر
ته ډیره قوی هیله وه چه د مرئتوب له
زغ نه به خلاصیږی اود پښو بندونه
او ځنځیرونه به یی ول ول ولیږی او
آزادی به ترلاسه کوی، نوری به
د بد مرغی ولږ ی، ناروغی او ناپوهی
څپیړی نه خوری.

او دادی زموږ وطنوال بزگر دسږ
کال نوروز لدغو هیلو او ډیرو امیدو
نو سره پیل کوی.

پاتی په ٦٦ مخ کی .

در سرزمین سوارکاران دلیر

سوار کار

چپنهای تیره رنگ میپوشند و مردم آقچه چپنهای سرخرنگ دارند •

پرنده یی که در قفسی آویزان بود ،به زبان دری چیزی میگفت • این پرنده را مینا میگویند •

ما آرام‌آرام چای میخوردیم (رولاند) چای سیاه هندی میخورد و من چای سبزچینایی میخوردم • چلمی میان مشتریان میگردید و ما می‌شنیدنم که آنان با هم احوالپرسی میکردند ، یکی از آنان از دیگری پرسید:

– بازارت گرم است یا نی ؟

و منظورش این بود که آیا کارو بارش خوب است •

آنان مدت درازی در بارهٔ قیمت گند م ابریشم و پوست قره قل گفت و گو کردند •

یکی از آنان از ما پرسید که از کجا آمده ایم و به (رومین) بادام شکر آلوده تعارف کرد • (رومین) به زبان دری ازاو تشکر نمود • مرد خیلی خوشحال شد مشتریان دیگر نیز خوشحال شدند • آنان از (رومین) خواستند تا به دری حسا ب کندو او توانست تا عدد ده به زبان در ی حساب کند. این برای «رومین» تازه نبود زیرا در ترکستان افغانی هرجا که میرفتیم کسی پیدا میشد تا حساب کردن را به او بیاموزد •

درسر زمین سواز کاران دلاور

شب فرا رسید. دکانهای‌بازار بسته‌شد. نگهبانان ، درحالی که همدگر راصدامیزدند، درسرکها به گردش درامدند. دربرابر هرسه یاچاردکان یك هریکین روشن بود. این چراغها نور زیادی نمیدادند ولی هربارکه‌در اثر آواز سگی بیدار میشدم وازپنجره اتاقم به بیرون نظر میانداختم ، شعله های‌لرزان این چراغها به من آرامش میدادند.

صبح روز بعد، با موتر تیز رفتاربه‌سوی «شبرغان» به حرکت درامدیم. در مسیر حرکت ما پا یه های تیلفون صف کشیده بودند. اینجا زمستان برف میبارد، ولی‌غالبا نور خورشید برفهارا آب میسازد ودرنتیجه زمین نرم میشود .لاریها درگل فرو میروند وشیار های عمیقی به وجود میاورند.

دگر گون شدن سریع هوا در ترکستان افغانی انگیزهٔ آن شده تا مردم به‌این منطقه نام «سر زمین پکه وپوستین» را بدهند.

ما بادقت متوجه پایه های تیلفون‌بودیم، زیرا هرآن ممکن بود نشان تایر لاریهامارا فریب بدهد وبه راه غلطی ببرد.

پسرم زیرلب چیزی زمزمه کرد.چشمهای تیز بین جوانش کاروانی را در پیش روی‌ما دیده بود وبااین زمزمه اش مارااز‌ین‌کاروان خبر میداد.

غالبا کار وانیان به گرد ن آخرین اشتر کاروان زنگی می بند ند. بدینصورت هرگاه کسی بکوشد این‌آخرین اشتر راکه‌باریسمانی به اشتران پیش روبسته شده است،برباید خاموش شدن ناگهانی زنگ کاروانیان را از موضوع آگاه میسازد .

کاروان گذشته و مادیدیم که آنان هرگز نوجهی به پایه های تیلفون ندارد. ولی نکته را نیز میدانستیم که آنان محتاج ن نیستند و راه را خیلی خوب میشناسند. کاروانیان، همانند دریا نوردان ، برای‌یا راه شان از خورشید وستاره ها کارمیگیر

با ا ینکه این منطقه سه سال پ باخشکسا لی بزرگی روبه روشد، ماگله گوسفند را دیدیم که اینجا وآنجا سرگ چریدن هستند.

پسرم «رومین» خواست ازدنبال‌گوسپ بدود. ولی به‌خاطر سگهای نگهبان به‌اواج ندادیم این کار را بکند این سگهای‌نگ بسیار خطرناك هستند.

سر انجام وقتی از درك سگهای نگ مطمئن شدیم، نزدیك یك گلهٔ استادیم. گله همه گوسپندان قره قل بود که‌پو معروف قره قل از آنان به دست می‌آی گوسفند قره قل‌در قسمت دمش چربی‌بزر دارد. در تابستان‌ها هنگامی که در زم خوراك کمتر به دست‌می‌آید ، گوسپندقر بامصرف همین چربی زندگی میکند.

سرزمین خشك و حاصل فراوان

به راه خود ادامه دادیم. خیل زاغان‌آس را سیاه ساخته بود.از دهکده‌یی میگذش اولین درگل بند ماندیم. بعدموتر مان‌درر لرو رفت . سپس بازهم درگل‌بند ماندی وهر بار مردم به کمك مان می آمدند و را می کشیدند.

بخشهای جنوب دریای آمو، که‌درزمان باستان «باکتر یا» نامیده میشد، باوج تابستا نهای خشك وزمستان های گل آ ازلحاظ حاصلخیزی معروف بوده است.د منطقه ها گندم ، پنبه ، میوه وتر کاری فراوانی پیدا میشود. عمر بعضی ازنهره قرن ها میرسند. اگر چه‌توت، بادام،زر وانار این مناطق خوب است. ولی انگ وخربوزهٔ آن خیلی شهرت دارد. گفته‌می که انگور این مناطق‌شاه میوه به شمارمی ولی خر بوزه سلطان است . همچنان گ میشود که گونهٔ خاصی از خربوزه در بخشها میرود که چون به‌پختگی کامل‌برس از آواز سم‌اسپی میترکد .

ترکمنان به این منطقه سیمای خا داده اند. این ترکمنان برخی از اوقات‌خ شانرا «قره‌هلقه» یعنی «مردم‌سیاه»میخوا زیرا رنگ سیاه در حیات آنان نقش‌عمد رابازی میکند.

بر سر را همان در دهکدهٔ کوچکی‌ب نوشیدن چای توقف کردیم. هنگام نوشی چای از مردم چیز هایی پرسیدیم.خیلی‌ب باما یار بود، ز یرا در یافتیم که یک ثروتمندان منطقه تا سه روز د یگر به‌خ ختنهٔ پسرانش یك مسا بقهٔ بزکشی تر میدهد. اگرچه آسمان گرفته‌و هوا سرد این خبر به دلها یما گرمی بخشید.

بزکشی مسابقه ییست که برای ما چیز دیگر جالب تر بود اصلا بز کشی‌ب شد که هنگام زمستان در ترکستان الف به مسافرت بپر دازیم ، این مسابقه ج طاقت فرساست که به سختی میتوان آ درتابستان اجراء کرد.

بز کشی مسا بقهٔ سوار کاران ا وخصو صیتهای جنگهای سواره نظام را میگیرد. این بازی مسابقه ییست که تن خشونت وحتی سنگدلی را نیاز مند است میگویند که در گذشته ها بزکشی ب مرگباری بوده است .

در بازیهای رسمی که در شهر ها جمله کابل، برگزار میشود، بازیکنان‌به‌دو تقسیم میگردند، ولی در روستا ها هر تنها برای خودش و به سود خودش ب میکند.

پرورش اسپ بزکش

«توپ» ی که در بزکشی به کار میر بز یا گوساله یی سر بریده است . در مسابقه جانور را میکشند ودر آب میگذار جسد سراسر شب در آب میماند تاسنگ شود.

تر بیت وپرورش اسپ بزکش کاری دشوار است . اسپ بزکش ، در حقیقت، پیش از آنکه‌به‌جهان بیاید، زیر تربیت‌قرار میگیرد: مادرش روزانه بیشتر از ده تاتخم میخورد تاکره اش نیرومند به‌بار آید.

هنگام تولد هم کرهٔ اسپ‌را نمیگذارندبه زمین بیفتد ، زیرا این کار «بالهای اورا خراب میسازد » تاسه سالگی کرهٔ اسپ‌را آزاد میگذارند. درینوقت ، اگر برای بزکشی مناسب تشخیص داده شود، اورا زین‌میکنند وبه او قواعد بازی و شکیبایی وتحمل‌را می‌آموزند.

پس‌از دوسال دیگر، که اسپ به پنج سالگی میرسد، به‌او مقادیری نمك میدهند تادرعمل هضم کمکش کند. جواری وخربوزه میدهند تاوزن وتوانایی پیدا کند وآمادهٔ سهم گیری در مسابقه شود.

با فرا رسیدن تابستان داغ، زمان‌سخت ترین آزمایش اسپ بزکش نیز فرامیرسد. او ناگزیر است دشتهای فراخ‌رازیرپاگذارد تابه حرارت وگرما عادت کند.

وقتی تابستان به پایان برسد، فصل بزکشی آغاز میشود. مسابقات در روز های جمعه، روزهای رخصتی عمومی وعروسیها برگزار میگردد.

حالادیگر اسپ بزکش پس از پنج‌شش سال آماده است پا به میدان‌مسابقه گذارد. حالا دیگر مو جو دیست دوست داشتنی وارزشمند وپوشاکه گرانبهایی به‌پشت‌دارد.

موج غرور وبیباکی

وقتی بزکشی آغاز شد، مادران دهکده بودیم. ناگهان فریاد ها بلند شد وگروهی از سواران درمیان گردوخاك طلایی رنگ‌به جولان درا مدند . تازیانه ها درهوا به‌صدا درامد وزمین زیر پای سواران لرزیدن‌گرفت ناگهان سواران چنان به موتر ما نزدیك شدند که چشمهای درخشان ولبهای کف‌آلود اسپان رابه خو بی میتوانستیم دید. بعضی ازاسپها باموتر ما تماس‌کردند. درنتیجه‌چند تا از چرا غها شکست .تماشا گران تیت وپرك شدند.

یکی از چاپ اندازان از اسپ به زمین افتاد. وی خودش را روی ز مین لولانیدتا ازسم اسپان در آ مان با شد. اسپ‌وی ایستاد واوبار د یگر سوار اسپش شد.ما چهرهٔ او را دیدیم که خون‌آلود وخاك‌پربود. ولی درین چهره بیباکی وغرور موج میزد. درینحال خودش رابه حلقهٔ سواران رسانید تاراهی برای خودش بازکند وبه بز برسد، منظره یی عالی بود.

من از «مردان‌قل» پرسیدم :

ـ این سوار کی بود؟

گفت:

بقیه در صفحهٔ ۷٤

درمرکز میدان مسابقه دایره یی رسم میشودکه آن را «دایره حلال» میگویند کپتان علامهٔ میدهد وسواران به سوی دایره هجوم میبرند. بسواران از روی زین به پایین‌خم میشوند. تابز را به‌چنگ‌آرند. وآن راباخود شان ببرند وفاصلهٔ معینی راطی کنند.درین حال سواران دیگر درتلاش هستند تا اورا ازین کار باز دارند غالبا وسعت میدان‌های بزکشی معلوم نیست هرگاه کسی نتواندبز را بگیرد، مردی که آن را بر داشته است، فاصلهٔ معین راطی میکند و بز رابه‌دایرهٔ حلال می اندازد ـ او برنده میشود.

جایزه یی که به برنده داده میشود،یا پول است ، یا اشتر ویا اسپ. مردان ثروتمند اسپان نیرومند وآموزش دیده یی رابرای بزکشی نگهداری میکنند وبرای این اسپان سوار گا ران ورزیده یی رابه‌کار میگمارند.

فانتزی

ساغر من نشکست...

نوشتهٔ یاران

وقتی سرش به کتاب گرم می‌شد ، فرصت تماشایش را می یافتم .

مژگان بلند برگشته، چشمان قهوه‌ای، روی گرد ومو های دراز کمری اش گیرایی بوی بخشیده‌بود که کمتربه گیسوان یکدختر نروتمد شهری شباهت داشت .

من ، معلم خانگی او شده بودم ، تا هندسه والجبر درسش بدهم،با اینکه‌لیسانسم را از پوهنتون گرفته بودم ، راستش این است که حساب وهندسه صنف هفتم مکتب نیز یادم رفته بود ، حق این بود که در آغاز این‌حادثه ، ماجرای تدریس مضامین ساینس بیك شاگرد صنف نهم ، معذرت میخواستم ، میگریختم و پشت سرم راهم نگاه نمیکردم ، اما بریدن از یك دخترچارده ساله شیرینکار به مصلحت دلمن نبود.

اصلا نمیدانم ، چرا پدر دخترك مرابه‌اینکار گماشته بود ، خیلی کسان بودند که باحق‌الزحمه اندك حاضر بودند ، «ساغر» رادرس بدهند، اما شاید یگانه انگیزه گماشتن من برای تدریس ساغر این بود که‌من پول‌نمی گرفتم ، چون دوست فامیلشان بودم،اساسا فامیلمان‌با خانواده ساغر رفت‌و آمدداشت.پدر تاجر پیشه ساغر باز هم ازخست کارگرفته بود واینکه من ازهندسه والجبر چیزی نمی‌دانستم ، برای اومعنایی نداشت ، او برای دخترش معلم‌خانگی گرفته بود تابه دیگران نشان بدهد که‌روشنفکر و با ذوق و دلسوز است .

هر روز حلقه تدریس من‌در خانه ساغر مضحکتر میشد ،اگرچه خودش در باره من فکر بد نمیکرد ، اما من از وجود هرزه خود درخانه اوشرمسار می میبردم ، ازخویشتن منزجر بودم‌که چرا نمیتوانم ، سوالات‌حسابی ساغر را پاسخ درست بدهم .

انکار وظیفه من تدریس وکمك ساغر نبود، بلکه‌تماشای چهره خوش ترکیب او بود ، وظیفه من این بود که‌از هر فرصتی‌استفاده کنم، وبرای دخترك یك خاطره شور انگیز یك طنزکوتاهویك شعر نغز بخوانم ، اگرچه هیچکدام اینها موردی نداشت ،شاید بجای تدریس هندسه والجبر ، میخواستم لحظاتی اورا خوش نگهدارم تا برای‌او قابل تحمل باشم و از من خسته نشود .

یکروز کتابچه اش را پیش روی من گشود وازمن در مورد «قضیه طالس» کمك خواست، ، معلوم بود ، هیچ کمکی نتوانستم جز اینکه پس از دیوانگی بسیار ، بساغر کلمات شمرده ای‌که ازان بدر میشد ، نظر میدوخت جالب این بود که هنوز هم او نمیدانست که من نمیدانم .

روز دیگر ساغر تمرینات وسوالاتی‌را بدستم داد تاحل شان سازم، دخترك از زبان‌معلمش گفت که سر نو شت شا گردان به همین سوالات پیوسته‌است یعنی‌تقریبا این‌تمرینات باسوالات امتحان چار ونیم ماه تفاوتی‌ندارد مگر اندك .

باخو شروی ساختگی گفتم، توکه‌مراداری چه غم داری ، یك لحظه دیگر مانند ماشین حل شان می سازم وترا برای تمام سال ازغصه رها می کنم ، گفتم قسما نمرهٔ عالی خواهی گرفت وبر دیگران فخر خواهی کرد

ساغر بینوا ، همان روش وطرقی راکه‌من سوالات رابه اصطلاح « دست کاری» کردم بخاطر سپرد، معادلات رابه گونه‌ای‌که‌نشانش دادم، حفظ کرد، طفلك چه حافظه‌ای خوبی داشت ، افسوس‌که به گیر معلم«هیچ‌ندانی» افتاده بود !!

یك هفته پسانتر که رنگ‌پریده‌و پارچه امتحان الجبر ساغر را دیدم، بی‌گفتگو همه چیز را فهمیدم ، شاید پارچه امتحان‌ساغر به شدت معلمش را عصبانی کرده بود،زیرا در گوشه پارچه‌اش نوشته بود، (صفر-آفرین) عجب ، این معلم هم صفر داده بود و هم آفرین.

اگرچه ساغر دانسته بود که معلمش‌اورا تحقیرکرده‌است ، اما من بصورت مسخره ای توضیح دادم که معلم از یك قسمت کارش راضی بوده و از آن آفرین داده است واز قسمت دوم کارش بوی صفر داده است که چندان قابل اعتنا نیست !!

یکبار به‌کله‌ام زدکه این قصه را ناتمام بگزارم واز سود این سودا بگزرم ، دلم میخواست هندسه و الجبر را به ساغر و ساغررا به خدا بسپارم وازین معرکه‌بگریزم، تازه دانستم که چیزی در درونم جوانه زده است ، دیدم ساغررابه شوریدگی مجنون ، دوست دارم ، بدون او نمیتوانم زنده‌باشم ...

درین همه گیرو دار ، پدر ساغر حتی یکبار هم بمن ودخترش سری، نزده بود که احوال مارا بپرسد عجب آدم دلسوزی!!

کم‌کم ، تاب‌و توان از کفم رفته‌بود ، به ساغر اطمینان دادم که هندسه و الجبربس است ، من معلم این مضامین را می بینم‌و هر طوری بشود ، برای تونمره میگیرم ، بیا که کتاب‌عشق بگشاییم و شاگرد مجنون شویم.

ساغر سن وسالی نداشت ، آب جوانی‌تازه به‌گونه های دلفریبش گل انداخته‌بود،پستان های کوچکش تازه‌برسینه‌گاهش تازه‌برجستگی آورده‌بود ! نگار من نخستین کسی بودم‌که به‌حرم د نیای کو چك اوره یا فته بودم‌و لحظات تنهایی اورا پر میکردم .

شبی در گرداب حسرت نشستم و این‌نامه را به نام‌ساغر آغاز کردم :

«ای‌آخرین امید زندگی به غارت رفته من، توبا این چشمان شهر آفرین ، حیف است‌که هندسه و الجبر بخوانی ، توباید دخترشعر باشی و بر چمن ادبیات دامن بکشی ، توباید مایه الهام هنر مندان گردی و بجای ماه و ستاره بر پیشانی آسمان‌بدرخشی

خاك بر فرق معلمت که حسن آشو بگر ترا نمیبیندوازتو هندسه و الجبر می‌خواهد، خاك . بر سر همه کس ....»

اما ، از بخت بد ، نامه عاشقانه من ، بجای‌ساغر بدست پدرش افتید ، مردك سود پرست که سواد چندان نداشت ، نامه را پیش یك کس‌دیگرخواند وبه فتنه افروزی این و آن، بصورت غیر مستقیم جوابم داد، یعنی خدمه منزل ساغر به من حالی کردکه دیگر دخترك هندسه‌و الجبر نمی خواند و راضی به زحمت من نیستند !

ومن بدنبال‌این رسوایی از شهرگریختم، و عشق ساغر را به سختی از یاد بردم ، اکنون که‌این قصه را می نویسم ، ازساغر خبر درستی ندارم ، شنیده ام که بخانه‌بخت رفته و یك پسرسه ساله هم‌دارد ، نام این پسررانو روز گذاشته، دوست نام خودمن!!

دزړه خبري

سخی انتظار

غبرگ پسرلی

د پسرلی په راتلو پوه شوم
جینگو راوړه په‌اور بل کی‌سره‌گلونه

پسرلی د حرکت او برکت‌موسم دی ، پسرلی دژوند واقعی معنا تمثیلوی هره خوا ښکلی او د ښکلا له مظاهرو څخه ډکه‌ښکاری ، ښکلا او مینه سره نژدی رابطه لری او د دوی نه شلیدو نکی اړیکی د سعادت هسته او زړی د ژوند په مزرعه کی کښینوی چی نتیجه یی طبعاً په زړه پوری او تر هر څه پورته او ښاغلی گڼل کیږی .

دپسرلی معطره هوا او زړه تازه کوونکی نسیم په موجوداتو کی نوی ساه‌پو کوی د انسان احساس وبښوی او په وجود کی دنوی وینی جریان په حرکت راولی ، واقعا چی دا وخت د خوشالی او میلی ورځی دی .

سږ کال زمونږ خوشالی پدی موسم کی له نورو گلو نونه ډیره زیاته ده ځکه چی مونږ ته لوی خدای د جمهوریت ستر نعمت راپه برخه کړی ، داسی لوی موهبت چی دهغه له برکته انسانی کرامت خوندی وی او د ملت اکثریت د برخی او فعالی هستی او موجودیت شیوت سولی شی دولس سوکالی آرامی د هیواد اعتلا او آبادی پدی چوکات کی په ډاډه توگه ممکن لیدی شی څرنگه چی دا د ملی گټو ساتندوی دی نود ولس دخوشالی په څرگنده سولی چی په حقیقت‌کی د ملی خوشالی او احساسا تو څرگندونی دی ، بی ځایه به نه‌وی چی د پته‌ملی‌خوشالی یا دجمهوریت پسرلی او یاخو واقعی پسرلی‌ووایو یا ورته د غبرگ پسرلی عنوا ن ورکړو .

همدغسی چی پسرلی د خوشالی میلی او سات تیری ورځی دی ، د کار فعالیت او زیار ایستلو ورځی هم دی چی د همدی ښه آغاز په اتکا دښه انجام او ښو گټورونتیجو لپاره هیله من او ډا ډه کیدی شو.

سږنی پسرلی مونږ ته زیری‌را کوی چی دجمهوری نظام په‌وړاندی لکه چی نباتات اود طبیعت‌موجودیت د تکامل طبیعی حرکت د زما نی شرائطو دښو مساعدتونو له امله به گړندیتوب سره مخ پر وړاندی څی ، مونږ هم د دغو مناسبو فرصتونو څخه په استفاده د دغو طبیعی مرستو څخه د گټی اخیستلو په ترڅ کی د خپلو ټولنیزو چارود تکاملی مراحلو د پاره په بیړه سره مخ پر وړاندی لاړ شو ، مخ په په خلاصو او اټوسگترگو ، وینو ترقی او نیکمرغی .

چی د دی موسم له فیصله د طبیعت دارتی او بی پایانی سینی هره خوا ښکلی ده ، په هره څړیکه کی د ښکلا فلسفه په سر ده ، گلا ن خاندی، او دونو نازکی پا نی د نیمزالو پیغلو په‌شان له ډیره شوقه ناڅی .

د پسرلنی نسیم په موجودداتو کی پخپه مسحیانی او ژوند بښونکی وږمو سره انسان کی د حرکت وسوس او د برکت‌تلوس بیدار وی ، په خپله خوږه مگر له مر موزه ژبه‌دطبیعت له اسرارو، او ټو رازو نو څخه ورو ورو پردی‌لیری کوی پدی ترتیب انسان ته د ژوند فلسفه او معنا په علمی ډول‌ښیبی او هغه ته لارښوونه کوی ببللان، مرغان اوډول ډول الوتکی دپسرلنی سندرو په ویلو سره دطبیعت ښکلا ستایی او هر زیروح په دی لمانځنه کی برخه آخلی .

ښکلی نجونی، نوی او پاکی جامی آغوندی لکه دپرښتو سیلی په شان ډلی ډلی ددامان خواته ځی، په خپلو سپیڅلو ، پولی ذارو المنوکی شوتلی ، ارخنك او نور سابه ټولوی، په خپلو تکو سپینو نازکو لاسو نو ، تازه خندید لی گلان شکوی اود گلالی مخونو د اسه یی په‌تور اوربل‌کی یی ټومبی ددوی له‌نظره‌داوربل گل ډیر قدرمن او خوږوی، نوځکه‌ذغه ارزو ښه څرگندیږی .

ستر سوغات دیار لپاره دتحفی په توب ساتی پدی لنډی کښی ذغه

پسرلی راغی گلان ډیر شول
داوربل گل‌به خپل‌آشنالره ساتمه

یاداچه میر من‌مهوش پدی فلکلو ری سندره کی داوربل دگل اوذ زلفو له‌ننداری نه حیرانه شوی اوحتی دلیدلو تاب طاقت یی نلری نوځکه توبی هم کوی :

گل‌دی پرزلفو، باندی کنار دی
دواړه چشمان دمحبوبا گل دی،
آنار دی توبه، توبه ...

په رښتیا چه پسرلی دحسن او ښکلا موسم‌دی، دغه‌بهشتی څیری چه پاڅمی‌کی دکورونو په‌ذیوالونو بندوی، دغه حوری چی دزړه‌رازونه به‌یی دریبار په اعتبار مگلرو سره کولی، دطبیعت دمساعدت په مر سته ډلی ډلی دگودر خواته ځی اوهغه شاعرانه، مستانه اود پیغلتوب په عشق مسته منظره دگودر په غا ړه جوړوی چی دطبیعت ښکلا ورته په غاښ کیږی .

مینان په ډول ډول چمونو دگودر دلاری د مجاوزانو په څیر ، دیار دراتلو څار او انتظار کوی څوچی ددیدن په ترڅ‌کی دسترگو په‌اشارو

پاتی په ٦١ مخ کی

انتقاد بی جا نکنید

هما نطوریکه مردان از خا نمها ی شان توقع دوستی دارند ، خا نمها نیز می خوا هند ، مرد زندگی آنها دوست با گذشت و رفیق فدا کار بوده رویه اش صمیمانه باشد .

واضح است که زن تمام وقت و انرژی خود را صرف کار های‌خانه و تربیت اطفال می نماید . و سرو صدای بچه ها و کار های طاقت فرسا او را جسما و روحا کسل و ناراحت می سازد که فقط رو یهٔ دوستانهٔ شوهر می تواند کسا لت اورا رفع و زنگ خستگی را از آئینه قلبش بزداید . زنان تو قع دارند همسر شان مرد ایدآل باشد ، خانم خود را به تمام معنی بشنا سد و بارویهٔ خشن وقهر بیجای خودزمینه را برای تاخت و تازبی مو جب و تعرضات بی موقع اهل فا میل‌نسبت به خانمش مساعد نسازد ، زیرا زنان موجودات حساس و زود رنج هستند از این رو نباید به آنها دور از انصاف به حیث یك زیر دست رفتار شود . اگر مرد در زندگی زنا شو هری از صداقت کار بگیرد زن نیز با کوشش پیگیرش خا نه را بهترین راحتگاه و زیبا ترین‌تفرجگاه برای همهٔ و فرزندان خود خوا هد ساخت .

خوش رفتار باشید

کسانیکه در خوشر فتاری و سلوك مهارب نشان مید هند بیشتر مورد دوستی قرار میگیرند و این امر چون نوا ختن پیانوست .

برخی بدون تعلیم‌می توا نندخوب پیانو بنوازند . اما در صد نفر صرف یکتن ودیگران باید سا لها درس بگیرند و تمرین کنند تا نواختن پیانو را بدانند .

آیا شما آرزو کرده اید که‌دوستان بیشتری میداشتید و علاقهٔ مردم را نسبت به خود جلب میکردید ؟

اگر شما اینطور می‌اندیشیدید حتما تنها نیستید بسیاری‌از دختران و پسران وحتی بزرگتران نیزبدین فکر اند . پس اگر می خوا هید دیگران شما ر ا دوست داشته باشند باید شما هم آنها را دوست بدارید . زیرا تا وقتی که با مردم آمیزش نداشته‌باشید نمی توانیدآنها را دوست بدارید یا به آشنا یی‌شان توفیق یابید . آمیزش با دیگران نخستین گام در جاده معا شر ت وسلوك نیك به‌شمار میرود شمانباید منتظر شوید که دیگران به طر ف شما بیا یند بلکه در گرویدن با دیگران خودپیش قدم گردید .

صفحه ٥٤

مکرونی بابادنجان رومی

بادنجان رومی را نصف نموده روی آتش در آب مخلوط نمایید.و برای آنکه پوست و تخم آن گرفته شود از ایلك یا چلو صاف گذشتانده آبش را درظرفی بریزید وبجوشانید تا سفید رنگ شود . سپس بقدر یك چار مغز مسکه ویك گیلا س یخنی و یا شوربای گوشت گوسفند یا مرغ در آن علاوه کرده مکرو نی را در بینش اضافه کنید وقتی که مکرونی خوب پخته شد درریگ یا ظرف دیگری ورقه ای از سوس ریخته و مکرونی و سوس را برگ برگ روی‌هم گذاشته برسرش‌ورقه ای چند پنیر بمانید و ظرف راروی آتش بگذارید و آهسته آهسته با قاشق بهم بزنید .

بعد از پنج دقیقه آنرا از روی آتش برداشته صرف نمایید .

زن از هر نگاه

زنان بمراتب موقع شنا س تر از مردانند .

«؟»

• • •

بزرگترین آژانس خبر گزا ری «زن» است . زیرا دستگاه های گیرندهٔ «گوش» و پخش کنندهٔ «زبانش» دایم کار میکند .

«هـ ـ ولز»

• • •

چیزیکه زن می خوا هد ، همان چیزی است که از دستر سش خارج است . زن چیز هایرا که کمیاب است ،بیش از هر چیزدیگر مایل است که داشته باشد .

«اوهنری»

• • •

با اینکه مبنای استدلالات زنان قلبشان است معذالك خیلی کمتر از مردان (که از طریق سه استدلال میکنند) اشتباه می نمایند .

«م . ولسکو»

مترجم : محمدحکیم ناهض

غسل آفتاب برای اطفال

تابش مستقیم آفتاب دارای‌اشعه ماوراء بنفش می باشد که در جلد ویتامین (دی) بوجود می آورد .

از روی پر نسیپ عمومی برای اطفال معقول است برای مدتی در زیر روشنی آفتاب قرار داده شوند در مورد معرض آن قرار دادن جلد طفل در سه‌حال باید محتاط باشید:

در معرض آفتاب قرار داد ن‌طفل با ید به تد ریج صور ت بگیرد تا از سو ختگی جسم طفل اجتناب شده باشد مخصوصا در جا ییکه آفتاب گرم و هوا صاف باشد .

ثانیا در معرض آفتاب قرار دادن طفل به صورت مفر ط معقو ل نیست حتی حینکه جلد تدریجا خرمایی رنگ‌می شود دلیل اینکه جلد خرمایی‌رنگ میشود اینست تا جسم از اثرات آفتاب زیاد محافظت شود . بعبارهٔ دیگر ، جسم نسبت بمقدار معتدل‌نمی تواند مقداربیشتر (آفتاب) را جذب نما ید . مقدار زیاد حرارت آفتات ممکن است به جلد خطر ناك باشد .

ثالثا ،آفتاب سوختگی شدیدعینا مانند سوختگی که در اثر حرار ت باشد خطر ناك می باشد . وقتی یك طفل را در خارج اطاق در بین یك ریگشا و امثال آن برای خواب دادن می گذارید باید متوجه باشید و یاحسابی نزد شما باشد که چه اندازه شعاع آفتاب حاصل نما ید خاصتا در محل‌ودر فصل که‌آفتاب در خشان باشد .

در فصل تابستان جسم طفل را تاوقتی درمعرض آفتاب می تو انید قرار دهید که هوابه اندازه کافی گرم شده و همچنین وزن طفل در حدود ده پوند برسد ، این‌موضوع چنین معنی میدهد که طفل به‌اندازه کافی چاق شده و قتیکه قسما تلبس نباشدخنك نخواهد خورد.در هوای سرد تنها می توا نیدپاهای طفل را در معرض آفتاب قراردهید

بقیه در صفحه ۷۰

مودوفیشن

روانشناسی

انکشاف اجتما عی

دورهٔ جوانی ازهمـه بیشتر یك دو ر ه انکشاف وتوافق اجتماعی است شك‌نیست‌که دردورهٔ ماقبل عمل‌اجتماعی شدن جوانان آغاز یافته وجوان پارهٔ ازمهارت هـای اساسی‌و عمده‌اجتماعی شدن‌رافراگرفته است • طفل در صنوف ابتدایی درچنان زمینه های اجتماعـی که‌خاصه محیط مکتب ومحیط بیرون‌مکتب (در میدان بازی وغیره)سازش بـاهمصنفان و همسالان یادگرفته میتواند وهمچـنان پار ة ازروابط مفید وعلمی راباوالیدین ومعلمیـن خودمی آمو زاند• این توا فقات طفـلا نـه خیلی ضروری ومهم اند زیرا اساس‌وتهداب توافقات اجتماعی طفل رادر سالهای ما بعـد زندگانیش فراهم میسازد • کسانیکه در دورهٔ طفولیت همچو توافقات را نیا موخته انـد در مرحلهٔ جوانی بامشکلات زیاد وارد میشو ند اما توافقات اجتماعی دورهٔ طفولیت ازدولحاظ محدوداست :

اول آنکه اطفال ازنقطهٔ نظر انکشاف‌ذهنی خام اند.دوم آنکه‌باانگیزه های‌اجتماعی‌حساس نیستند•

درجدول ذیل میلان نموی اجتماعی‌ازطفولیت تاکلانی خلاصه شده‌است •

درطفولیت:

(۱) دلچسپی ها امیال متنوع وغیرثابت.

(۲) پر گویی درهمه گونه فعالیت هـا با جسارت•

(۳) تلاش مشابهت با اقران وهمسالان وپابندی زیاد به ارزش های آنها.

(٤) آرزو متمایل‌بودن باگروپ وجمعیت اطفـال

(٥)حیثیت وشان فامیلی در تعین روا بط آنقدر هامهم نیست

(٦) اجتما عات بی‌تکلیف

(۷) رفاقت ها بیشتر مو قتی.

(۸) تعداد رفقا زیاد.

(۹) دربارهٔ کردار خود ودیگران‌بی‌پروا و کمتر فهم دربارهٔ کردار خود ودیگران

(۱۰) مقررات قوانین منطقی جمعیت مهـم وپایدار

(۱۱) درقبول صلاحیت واقتدار کلا نهـا بدبین وخوشبین

درجوانی

(۱) دلچسپی ها محدود وثابت .

(۲) بشتر موقر کردار ورفتار ز یـر کنترول.

(۳) منعکس ساختن کلتور کلانها.

(٤) آرزوی تمایل بودن به‌یـك گـروپ ومنتخب

(٥) حیثیت اجتماعی واقتصادی دا میل‌در تعین روابط اجتماعی خیلی مهم‌است•

(٦) اجتماعات باتکلیف ورسمی.

(۷) رفاقت ها بیشتر دایمی.

(۸) تعداد رفقا محدود اماصمیمی تر.

(۹) فهم بیشتر دربارهٔ کردار دیگران.

(۱۰) استقلال بیشتر ازکلانها ودر مو رد فیصله ها وتصمیمات بیشتر برخود ا تکـا نمودن

(۱۱) تـلاش روابط باکلانها به ا سا س مساوات•

تبریك برای سانو ...

بسیار دیده شده که عـده از جوانان ما موضوعات را فرامـوش میکنند ویاناچیز می‌خوانند که اصلا نباید آنرا نادیده گرفت وبی اهمیت تلقی کرد زیرا این سلسله‌مسا یـل مربوط میشود به آداب اجتماعی که انسان همیشه باآن روبرو بـوده و جزء از مسایل زندگی است .

برای اینکه این مسایل رافراموشر نکرده باشیم این مجله در هر هفته یکی ازین مسایل اجتماعی را کـه لازمه همه جوانان است برای شا ن تقدیم میدارد .

یاد داشت اول :

جوانان عزیز چون سال جدیـد تازه فرارسیده برای‌اینکه‌به والدین بزرگان ، دوستان و اقوام خویش این سال جدید را تبریك گفته و همچنان محبت آنها را جذب کرده باشید ودر وقت نیز صرفه جویی شده باشد بافر ستـادن کا ر ت پستال که در پشت آن باچند جمله مقبول نو شته اید سال جدید را تبریك بگوئید. وفرا موش نشود که در انتخاب کارت پستال وجملات که در پشت آن نوشته اید شخصیت‌و مقام شخصی را که برایش کـارت تبریکیه سال را می فرستید در نظر داشته باشید زیرا جملات که برای پدر و مادر مینوسید با جملات که برای یك دوست هم سن وسـال شما ست فرق میکند . بهر حـال آرزوی ما سعادت و موفقیت‌شماست.

مینی‌ژوب بار اول چطور بوجود آمدوطراح آن‌کیست؟

طراح مینی ژوب خانمی اسـت بنام (مری کوانت) که در ابتـدا ء پیشه کلاهدوزی را داشت وزندگانی‌اش را بایك هزارو یکصد افغانی عاید در ماه به سختی میگذشتا ند .ولی حالا اویك میلیونر است . اوبا پوشاندن لباس بچه‌هابه‌بزرگهاصاحب این همه ثروت شده ا ست (مری) سی وسه سال دارد لباس‌های طرح (مری کوانت) به بیست‌و پنج کشور صادر میگردد ، حتی‌به‌به کشور هائیکه خودشان‌صادرکننده لباس برای جوانان بوده است .

بیشتر مشتریان (مری کوانـت)دختران جوان بوده اما بعد ها خانم های جوان وخانم های .... نیز ازمشتریان دایمی او گردیدند .

روابط خانوادگی

تفاهم‌در امور زندگی جوانان مخصوصا جوانانیکه ازدواج‌نموده‌اند شرط اساسی زندگی آنها محسوب میگردد .

زن و شوهر جوانیکه در همه امور زندگی باهم اشتراك مساعی داشته ودر تمام شئون زندگی با هم‌توافق نظر دارند مسلماً زندگی آرام و موفقی خواهند داشت.زیرا اشتراك مساعی در امور زندگی یگانه راه‌حلی خواهد بود که غبار مشکلات زندگی خانواده های جوان را که بعضا در خانواده ها دیده میشود واین مشکلات در برخی مواقع سبب جدایی ودوری هم‌میگرددازبین برده وزندگی آرام وخالی از هرگونه مشکلات رابرای‌آنها ارمغان میدهد. مقصد ما درین جا سهم گیری‌مشترك وبدون امتیاز بین فامیل های جوان‌است زیرا سهم گرفتن در امورمنزل بر علاوه مشاغل که آنها در خارج

بقیه در صفحه ٦٦

یك نامه از چند نامه

گل شگوفه

فراموشت شده است آن روزهای بهار که میگفتی تو بهار رادوست داری ولی من خزان را میخواهم .

میخندیدی و شاخه های شکوفه های سیب را بطرف خود کشیده و خواستی گلهای آنرا پرپر کنی ، و پژمرده سازی گفتم ای گل من ، ای شاخهٔ زیبای شباب و زیبایی چرا آرزو نداری در کنارت گل لطیفی را بگیری . ولی توبه من‌نگاه نموده گفتی :

گل بیخار وجود ندارد دستت را بطرف من پیش نمودی آنرا بوسیدم بوی شکوفه تازه میداد ،اما چه‌گفتی چه‌گفتی خوب‌بیاذآر ازین دست‌من بوی کافور می آید ، کافور برای‌چه نگاه توبمن جوابی دادکه سالهاست میخروشم وهنوزگفتار ترا فراموش نمیکنم .

گفتی بهار تازه را نخواهم دیدو عمر من زیبایی من همه چون فصل عمر درختان پر گل کوتاه است اینك باز هم بهار فرار سیده‌وچندین بهار بی‌هم گذشته دستهٔ گل شکوفه را بدست دارم که به مزار تو میگذارم .

(فرستنده م،ر،ا)

چگونه‌ازچاقی جلوگیری کنیم

چاقی ،علاوه براینکه برای‌یك زن امروزی عیب شمرده میشود، از نظر سلامت‌وشادابی وچالاکی بدن نیززیان بخش‌است.

دربین روش های که برای جلو گیری از چاق‌شدن،تاکنون بوسیلهٔ متخصصین‌امر بکار برده شده، توجه به‌حفظ تناسب اندام ازرمان بلوغ بعنوان بهترین طریقه وروش تشخیص داده شده است. بدین ترتیب‌اگر علت چاقی مربوط به اختلافات هورمون های داخلی بدن باشد بوسیله ورزش ورژیم غذایی میتوان از همان سنین خوردی ازچاق شدن بدن جلوگیری کرد.

بقیه درصفحه ٦٣

ازتازه ترین مود هاییکه برای پسران جوان انتخاب کرده ایم

این مودل لباس‌را برای دختران جوان از تازه ترین کتلاك های امسال انتخاب کرده ایم

بدتر از مرگ

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد واز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

ـدرست است و لی این برای تو ا قلا دو هزار پو ند خرج بر میدارد چك هم‌قبول نمیشود .

کریج گفت:

ـموا فقم.

وبعدگو شی را گذاشت و به گاریرسو ن نگریسته گفت: در هر حال شیبل با یـــد فیلیپارا به قرار گاه خودشان برده باشد .

گاریر سون به اشاره سر تصدیق کرد وکریج ادامه داد:

ـو هم اکنون غالبا در انتظار ما نشسته است.

ـامکان دارد .

کریج دست خودرا میان موها یش فـرو برد خودرا خیلی خسته احساس میکرد می خواست بگار یرسو ن توضیح کند که د یر خوا هند رسید ولو میس از آنها نخوا هـد گذشت وشیبل هم بجای آنکه حاضر به‌تسلیم دادن فلپا شود، آنزن را خواهد کشت ولی لازم ندید زیرا یقین داشت این چیز ها را گاریرسو ن‌نیز بقدر او حدس زده میتوا ند. لاجرم گفت:

ـکمی بخوابم بهتر خواهد شد هر و قـت لو میس آمد بیدارم کن.

یکساعت ونیم بعدو قتی بیدار شد لومیس وگاریرسو ن را پهلوی خود دید .روی‌جای خودنشست وبرای شنید ن فریاد هاکفرگویی وعصبانی شدن لو یس منتظر ماند و لی‌بعد از اندك مدت معطلی ونگاه کردن به سو ی مرد چاق چنا ن احساس کرد کـه رئیسش خیلی پیر، ضعیف ودر مانده شده ست . لومیس گفت:

ـ پسرم ، کار ها فناو برباداست. بدتر ازین امکان ندارد . شیبل‌سوی ون‌وخانواده اش راقتل عام کرده وبد تر ازین را عـم میتوان شمرد. اردوی زارب بحرکت در آمده وبطرف غرب روانه شده است یعنی بسوی خر

حرم.

ناکسو س از امضای موافقت نامه باما انکار میکند وز نش‌نیز در چنگا ل آ نهـا اسیر است تو هر چه از قدر تت سا خته‌بود انجام داده‌یی حتی سیلنا را هم آوردی اما اینهم دیگر فایده یی ندارد .

درینموقع صدای زنگ تیلفو ن هر سه نفر رابسو ی خود جلب کرد .

گار یرسون گوشی را برداشته بـه لو میس داد. لو میس بعد از یك در جـن لاحول گفتن گوشی را نهاد، بسو ی‌همکارانش برگشت وگفت :(تنها این یکی را کـــم داشتیم ازنیو یار ك اطلاع داده اند که‌قرار است نمایـنده زارب فردا در مـلل متـحد سخرانی کند ودر این سخرانی تقاضا کندکه هیاتی تعیین شود تا دلیل با قیما نـــد ن عساکر انگلیسی را درحرم تحقیق وراپـور آنرا به موسسهٔ ملل متحد ارائه کنندباگرفتن این آمادگی بسویه بین‌المللی بسو یه منطقه اردوی خودرا امر حرکت داده اند در چنیـن احوال چکاری از مـا سا خته خـواهد شد خصوصا اکنو ن که ناکسو س هم از دست مارفته است.

بعد نفس راحتی کشید ودر هما ن لحظـــه مردی بایك تر موز محتو ی قهوه وسه پیاله واردگردید .لو میس بی معطلی پیاله هارااز قهوه پر کرد وباز رشته سخن را بد ســت گرفت:

ـاگر ناکسو س از امضای موا فقت نامه منصرف نمیشد ، زارب دست به این‌کارنمی زد ازطرف دیگر با در دست داشتن پرنسس سلینا درحرم مثل خانه خود ما میتوانستیم رفت وآمد کنیم وکنترو ل امور را بد ســت بگیریم ولی درحا ل حاضر فقط یك‌راه برای ماباقیمانده است :جنگ .برای اینکه مو قف مادرشرق‌میانه متزلزل نشو د مجبو ر یـــم بجنگ اقدام کنیم.

کریج بتایید اوگفت:

ـالبته نسبت به استعما ل بمب کوبا لت جنگ تلفات کمتر دارد .

لومیس ادامه داد :

ـولی‌طرف مامعتقد است که تنها اقدامات پولیسی کافی است ومتحدین مـا نیـــز ازسیاست ماحمایه خواهند کرد . اینکـه تاکجا میشود به‌این حرفها اتکا داشت معلوم نیست وگذشته ازان تاما بخود بجنبیم شیبـل نصف محتویات معدن کوبالت را خار ج‌خواهد کرد . موقف او درشرایط کنونی خیلی بهتـر ازماست .

بعدباچشم چپ نگاهی به‌کریج افـگـند و افزود : «لازم است وهرطوری شده آنزن را نزدمابر گردانی .میدانم برای چنین تقاضایی حق‌بجانب نیستم ولی این یگانـه راه‌اصلاح کارها وجلوگیری از مخاطرات فراوان بعـدی است. وقتی فلیپا نزد مابر گردد ناکسوس موافقت نامه را امضا میکند وما هم‌مو قـف خودرا محکم تر کرده میتوانیم.»

کریج بیاخاست وگفت :

ـ نمیدانم ولی اگر رفتن من‌لازم باشـد ، میروم .ولی بعضی چیز هارا قبلا بایدبدانم. درغیر آن بدون آگاهی قبلی وبدون امیدرفتن ومردن چه دردی رادوا میکند.

گاریرسون گفت: منهم‌باتومی‌روم.

کریج اظهار داشت: اینهم کافـــی نیست گیرم‌که‌هردو آنجارفتیم چه‌بدست خوا هیـــم آورد ؟

چه‌کاری انجام داده میتوانیم ؟ شیبل‌همینکه اراده کند مارا خواهد کشت واگر هم‌بخواهد دراسارت نگه خواهد داشت . زیرا چـو ن فلیپ‌در اختیار اوست لاجرم تمام ورقها ی برنده در اختیاراوست.

ـتوفکر میکنی فلیپارا کاری خـوا هـد کرد ؟

ـشاید ولی اگر چنین اقدامی بکند. اورا خواهم کشت .

لومیس نگاهی به گاریرسون افگند وکریج ادامه داد :

ـامایك چشم باید نگـران دست منهـم باشد .

کم‌کم چهرهٔ رنگ پریده وافسرده لومیس رنگ میگرفت . دست خودرا بشکل مبالغـه آمیزی بالابرده فریاد زد:

ـبسیار خوب فرزند . من این ورق‌برنـده رابتو میدهم .قول میدهم.

تیلفون باردیگر بزنگ زدن آغاز کر ده بود. لومیس بعجله گوشی رابر داشت چند لحظه به‌صحبت تیلفون کننده گوش دادآنگاه گوشی رابجای آن قرار داده‌گفت:

ـگویا کشتی ناکسوس بعجله لنگر بـر میدارد .

کریج‌پرسید :

ـآیا ازحرکت آن جلوگیری نمی‌کنید؟

ـاگر به‌آنجا برویم ، بدنخواهدشد..

بعد گوشی رابرداشته چند لحظه به آواز بسیار آهسته دران صحبت کرد.

کریج وگاریرسون به‌وقت هدایـات او را گوش میدادند تاچیزی فراموش نشود.

لومیس مجددا گوشی را روی تیـلفو ن گذاشت ودنبال جملهٔ اول خود گفت: وبعدهم چانه خواهیم زد. خودرا جمع وجور کنیـد چند لحظه بعد یك هیلی کوپتر برای بردن ما می‌رسد.

• • •

هیلی کوپتر در تاریکی عمیق شب پرواز میکرد . زیر پای شان لندن باملیونهاچراغ خود میدرخشید. در میان رود تایمـز کـ مثل ماری سیاه لندن‌را دونیمه‌میکرد، چراغهای کشتی هاییکه آنجا لنگر انداخته بود، میرقصید کوریج بالاخره درمیان آنها کشتی زیبایی‌فلیپا راشناخت وبه لومیس نشان داد.

هیلی کوپتر ارتفاع خود را کم‌کرد ودر محلی نزدیك به آتیه کاندلیش بزمین نشست کوریج‌لومیس را آنجا ترك گفته خودش بـه عجله بدیدن کاندلش شتافت.

کاندلیش تمام آمادگیها را گرفته بود . هر دوباهم بوسیله موتر قراضهٔ کاند لیش بسوی بندرگاه سرازیر شدند. آنجا یـك موتور بوت کوچك وجدید در انتظار آ نـان بود. درآنجا کاندلیش آنها را سوار قایـق موتری نموده خود از ایشان جداشد. کریج موتور را بکار انداخت . نخست بفکر هدایات لومیس افتاد وبعدهم این‌راکه چگونه وا رد محلی که‌فلیپا لنگر انداخته بـود، بشود ، تصمیم گرفت.

در پرتو اولیـن اشعات شفـق صبح گاهی رود تایمز زیبایی خاصی بخود گر فته بود. آنها به‌آهستگی نزدیك کشتی فلیپاکه لنگر برداشته ودر حال عزیمت بود، رسیدند، کریج نگاهی دقیـق به افرادی که بکشتـی برای کمك های قبل ازحرکت وارد می‌شدنـد افگند. وکاندلیش رادر اینمیان شناخت .

اولین قایق بزرگ که‌بسوی فلیپا نزدیك می‌شد وباالنسبه سرعتی هم داشت یـکباره برای اینکه بافلیپا تصادم نکند خواست‌مسیر خودرا عوض کند ولی بیفایده بود ز یـرا جریان آب رودخانه آن قایق رابسرعت زیادی پیش رانده به بدنهٔ چپ فلیپا کوفت . قایـق دومی نیز نتوانست خودرا کنترول کند بـه پهلوی دیگر کشتی تفریحی ناکسوس خورد وسومی مثل‌اینکه هدف گرفته باشد در اثـر فشار جریان آب به‌سکان فلیپا خورده آنـرا ازکار انداخت . شدت تصادم سبب شد که هرسه قایق کم‌کم طعمهٔ آب شوند.

لومیس نفسی غرور آمیز گرفته روبه کریج کرد وگفت محتوی فا یقها چه‌بود ؟ کریـج جواب داد مقداری فضلات آهن وپارچه های خورد وبزرگ کانگریتی . می ترسم آ قای ناکسوس مجبور شود برای چندی دوباره‌لنگر بیاندازد .

لومیس گفت: حالا برویم صبحانهٔ مان را بخوریم وبعد برمیگردیم تا بااو مـذ اکـره کنیم. بعدهم موضوع قطاع الطر یقی رامورد بحث قرار میدهیم .

ناکسوس مثل یك بیمار مینمود. از بس راجع به‌همسرش فلیپ فکر میکرد خواب و خوراك را ازدست داده بود . با نگاهی خسته

ودرعین حال خشماگین به‌لومیس و کر یـج مینگریست • لومیس فورا داخل صحبت‌شدو گفت: مامیدانیم که‌همسر ترا شیبل فرار داده است• آنچیز هایرا که‌بتو آموخته اند که‌از دیدار ما پرهیز کنی، فراموش کن • حقیقت اینست که مانمی خواهیم تو بازیچهٔطما عـی شیبل شوی• بهتر است همینجا بمانی واز رفتن بهر محل دیگری مضایقه‌کنی•

ناکسوس ازسر لجاجت گفت :

ـقرار داد را امضا میکنم•

ـنه عجله لازم نیست • منتظر باش تـا همسرت رادوباره بتو برگردانیم •

ـبه‌او بازهم هیروئین خواهد داد • آ یـا میدانید معنی این کارچیست ؟

اگر او دوباره معتاد شود اینبار ز ند گی خودرا ازدست خواهد داد •

ـاز کجا اینقدر اطمینان داری ؟

ـ بابیسیم صحبت کردیم • بـمن شر ح داد که باسوی ون وخانواده اش چه‌کـرده است • سوگند خورد که فردا صبح عیـن معامله را بافلیپا دریغ نخواهدکرد•

ـتواحمق استی• اینجا بنشین و مثـل یك‌بره در انتظار فلیپا باش• تاماورا بتـو برگردانیم • ازان به‌بعد مذاکره خوا هیـم کرد ولی هوش کن باسعی برای فرار ماراسر افگنده نکنی • همـهٔ تا ن میـان گشتـی باشید•

•••

فلیپا دچار کابوسهای گوناگـون بـود • چار جانبش را اسبهای رنگارنگ احا طـه کرده شیهه کشان اینسو و آنسو میدویدند وگاهی هم مستقیما بسوی او می تاختند و همینکه او آرام می‌شد، اسپـها نیـز آرام می‌گرفتند • لاجرم خودرا مجبور میدیدکمترین حرکتی نکند تااسبها بخیز وجست درنیایند• ولی اشتیاق به‌هیروئین آرام و قرار از او گرفته بود•

شیبل یکبار نزدیك او آمد میخواسـت برایش هیروئین بدهد ولی او مقاومت کرده ازقبول آن سرباز زده بود• بسیار مشتا ق بود ولی میدانست احتیاط دوباره به‌آن مادهٔ جهنمی چه دماری از روزگار او می کشد ••• ولی چند ساعت بعد پشیمان شده بخودگفته بود چه حماقتی را بارد کردن پیشنهادشیبل مرتکب شده ست • معهـذ ا بخود دلداری میداد که او برخواهد گشت اینبار مقا ومت نخواهد کرد• درست است که ناکسوس را دوست می داشت ولی حاضر نبود باردیگـر هیروئین وارد کند•

همینکه شنید شیبل او رابنام صدا میزند، چشمان خودرا به‌سنگینی کشود• شیبل روی او خم‌شده بود• فلیپا بیدار بود و لی‌اسپها از پیش نظر ش هنوز هم دور نمی شدند• همینکه خواست دهان بازکرده فریاد بز نـد شیبـل سیلی سختی به گونه اوخات اما فلیپا درد را احساس نکـرد• اسپهـا پراگنده شده وجای آنهارا یکی از تصا ویر روی دیوار گرفته بود• شیبل گفت:

ـدوایت را آورده ام• حال می خوا هی استعمال کنی ؟

این راگفته پاکت کوچك گرد سپیدرابه‌او نشان داد•فلیپا خواست فریاد بزند :

ـاز ینجا خارج شو • ولی حر فـی از دهانش بیرون نیامد • شیبل اصرارکرد:

ـمن منتظر جواب استم •

ـآری ••• آری‌خیلی قشنگ مـی شو د قبول•

ـولی قبل از آنکه آنرا بتو بدهم بایـد کاغذی را امضا کنی•

ـخواهشمیکنم مرا شکنجه نده •

شیبل پاکت هیروئین راگذاشته از جیب خود دفـتر چه وقـلمی بـیرون آ و رد وگفت :

ـتو خودت موجب شکنجهٔ خود میشو ی• اگر تو آنچه رامیگویم بنام آقای نـاکسوس نوشته وامضا کنی، ازمن بدی نخواهی دید• بگیر اینها را••

این راگفته قلم وکـاغذ را در دسـت او‌ گـذاشت وفرمان داد: اکنون بنویسن‌فلیپـا انگشتانش حرکت نمیکرد • نالید : پس اول هیروئین رابده تانیروی نوشتن به انگشتا ن من بر گردد •

ـنه، درآخر • وتوقبل ازآنکه آنرا استعمال کنی باید خیلی کار ها انجام بدهی •

فلیپا به‌ناچار آنچه را شیبل دیکته کرد روی کاغذ آورد :

«عزیزم‌هری !

باشیبل یکجااستم • همه چیز روبراه‌است• بخاطر من غصه نخور • اگر قرار داد را بـا انگلیسها امضا نکنی هیـچ‌چیزی واقع‌نخواهد شد• ولی اگر امضا کنی در حقیقت حکـم قتل مراامضاکرد ه یی •

ترادوست دارم هری • خواهش می کنـم بمن کمك کن ••»

فیلپا میدا نست که این نامه ار تـکاب یکنوع پستی است ولی چه چاره بزحـمت آنرا تاانجام نوشت ولی امضا نکرد .دوباره دستش به لرزش در امده بود•چندلحظه بعد به علت ان پی‌برد• آنچه نو شته بود خیلی مد هش بود دستش‌از انجهت به لرزه درآمده بود •کاغذ را ازهم دریده سیکو افگند بشیبل شانهٔ خود رابابی اعتنایی بالا افگند •گفت

بخودت مر بوطاست بزودی خودم بادست خود آنرا برایت آماده میکنم ودرآینده هـم مقدار کافی در اختیار خواهی داشت •فعلااز بودر آن شروع‌میکنم این راگفته بطرف‌فلیپا نزد یکتر رفت •

فصل بیست سوم •

سلینا راهم بجایی که خود موضع‌گرفته بودند ، برده بودند دختر درآنجا عما رتی‌راکه شیبل دران اقامت داشت با تمام جزییات که از ان بخاطر سپرده بود •نشان داد وتعریف کرد مو قعیت‌زینه ها اتاقی کـه ویرا دران محبوس‌کرده بودند ،عمارت پهلویی وفا صله اندکی که در اخیر زینه ها قرار داشت‌وبایك جست میشد بعمارت مجاور ساختمان اصلی عبور کرد ،یکا یك باز گفت •دو دست ودو همکار کریج وگاریر سون‌بعد ازآنکه‌تاریکترین نقاط عمارت را دور زدند وخوب‌بخاطر سپردند بمرکز خود برگشته وارد دیپو اسلحه‌شدندوتا وقتی که مقدور بود خود رابه طرز استعمال سلا حهای انتخاب کرده بو دند ،مـشغول سا ختند •گار یر سول که متو جه کریج‌بود وقتی دید سنگین ترین و کشنده تـر یـن اسلحه را انتخاب میکند علت آنرا سوال کرد وکریج در جواب اوگفت :

ـ اینجایك جنگ کوچکی رخ خواهد داد• اگر طرف رابا اولین فیر ازبین نه‌بردی،بدان که آخرین روز زندگی ات طـی‌شده است• ازآنجهت این سلاحها رابر گزیدم که‌میتوان حتی به‌شکار کرگدن رفت وبااولین فیر بخاك هلاکش انداخت.

گاریر سون ازدیدن آن سلاحها وتفریقی که‌کریج ازان میکرد، چشمانش بیش از حـد بازمانده بود ولی درهرحال‌کریج راحق بجانب میدانست• چندلحظه بعد دیپوی اسلحه ر ا ترك گفته وکنار سلینابرگشتند•

دخترسوال کرد:

ـآیاامروزآنجا خواهید رفت ؟

وقتی‌کریج به‌اشارهٔسر تایید کرد دوباره پـر سید ! آ یا من با شما نه خواهم‌بود

آخر راه راخوب بلدم •

ـخیر ، سلینا ،نمیتوانم ترابرای دو میـن مرتبه درمخاطره قرار دهم •

ـاین مرد شکم گنده همیشه کار هـا ی شاق رابتو حواله میکند• فقط باین دلیل که بتو اعتماد دارد•

ـاوبه‌هیچکس وبه‌هیچ چیز اعتماد ندا رد ولی‌چرا مرا انتخاب می کند ؟بخاطر اینکـه میداند در آدم کشی مهارت‌کافی دارم• د ر اوایل وقتی مرا پیدا کردوبما موریت‌برگزید، بمن وظیفه داد یك زن‌رانجات بدهم ویك‌مرد رابکشم اکنون او میداند که غیر از من‌کس دیگری نمیتواند حریف شیبل شود•

دق الباب شد ومتعاقبا لومیس واردگردید. زیر بغلش یك لوله کاغذ بزرگ دیـد ه می‌شد • بادیدن سلینا ابرو هارا بالا بـرده بطرف درنگاه کرد• دختر ملتفت مطلب شده‌با وقار وطمانیه از جابلند شدواز دربیرون‌رفت لومیس بکریج گفت:

ـتو هیچگاه بایك دختر بـد رو آشنـا نمی‌شوی ؟

کریج جواب داد:

ـبرای بدرو هاوقت ندارم•

لومیس یك نگاه معنی دار به‌او افگند ه بعد کاغذ های خودرا روی میز نهاد وگفت: مشغول این ها بودم• چیز های خیلی قدیمی است امادر هرحال میتواند یك ایده خـو ب بدهد• عمارتی را نشان میدهد که سفا ر ت زراب پنـجـاه سال قبل دران آقامـت داشت • اپارتمان متعلق بیکی ازثروتمندا ن محل بوده است •

بعد نقشهٔ تعمیر راروی میز هوار کرد و گفت : (اینست) مو قع گفتن این کلـمه چشمش به‌اسلحه یی دو خته ماند که کریج وگاریرسون از دیپو بیرون آورده بودند وبلا فاصله پرسید : «اینها چیست؟ مگر باکـدام کشور خارجی داخل جنگ استیم ؟»

ـداخل شدن د ر آنجا آسان است ا مـا موضوع اصلی اینست که‌چگونه خارج‌شویم ؟ این هابدرد آنموقع می‌خورد •

لومیس مستقیما بچشمان او نگـر یسته گفت:

بقیه در صفحهٔ ٦٢

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر کمردمرموزی‌است‌میپیاید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزذ ماتیلند به کدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر فت‌میرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند واکنون‌پولیس به اثر اشتبا هی که دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینك‌بقیه داستان.

ایلا بنت سرگرم آماده ساختن غذای چاشت بود، که پدرش وارد منزل شد، کمره عکاسی سنگین را از دوش خود فرود آورده در اتاق نشیمن گذاشت وبکس دستی را – طبق معمول به اتاق خوابش برد.

برای ایلا مدتها پیش این رفتار پدر عادی شده بود واکنون تعجبی نمی کرد که میدید پدرش بکس دستی رابه اتاق خواب خود می‌برد، وقتی او ازاتاق خواب بر گشت، بسیار مانده وخسته معلوم میشد ودر عین زمان خیلی پیر تراز سابق جلوه مینمود ،زیر چشمایش حلقه های سیاهی پدید آمده پریده‌گی رنگ نسبت به‌گذشته غیرعاد ی می‌نمود.

ایلا پرسید: پدر توفیق نصیب شد ؟این سوال همیشگی ایلا بود وجان بنت هم همیشه در جواب‌دختر خود سرش را می شوراند.

امروز یك فاصلهٔ را پیدا کردم که کاملا وحشی افتیده وراستی‌عکاسی های جالبی کرده‌ام .

در اطراف هور سهام امکا نا ت محدودی برای من وجود دارد.

جان بنت روی چوکی قدیمی خود در کنار بخاری دیواری نشسته، پایپش رابه آرامی دود می کرد .

ایلا می رفت ومی آمد ،روی میزی را آورده همواره کرد ووقتی پشقاب هارا مقابل پدر ش می چید موضوعی راکه آزارش میداد به پدر خودفاش کردو اظهار داشت : «امروز یك نامه ازرای رسیده است .» در طول چند روز آخر این نخستین باری که از برادر شس نام می برد .

نبت در حالیکه سرش را هم از روی پشقاب بالا نکرد گفت :«بلی؟» پد راومی خواهد مطمئن شود که تو مکتوب اورا گرفته ای؟

بلی گرفته‌ام ،اما جوابی ندارم که به‌آن بدهم اگر رای خواسته باشدمرا ببیند ،میداند که مرادر کجا پیداکند باآرامش حیران کنندهٔ حر ف‌میزد ایلااز عکس‌العملی می‌ترسید که از بردن نام برادر پدرش ممکن بود از خود نشان دهد ایلا مجدا بصور ت پدرش دیده باخود اندیشید که آیا می تواند به او اعتماد کند ومطلبی را دردل دارد بااو در میان‌نهد سر انجام تصمیم به گفتن گرفت : پدر میخواستم بتو بگویم که من‌در همین آواخر آقای مایتلند رادیده وبا او صحبت کرده‌ام .

–توقبلا هم این‌مطلب رابمن‌گفته بودی که‌اورادردفترش ملاقات‌کرده‌ای

–بی، پدرآن روزصبح را بخا طر داری که کلونل گاردون آنقدر وقت به دیدن ماآمده بود؟

آن صبح زودی راکه من به بهانه گردش به جنگل رفته بودم بخا طر داری ؟ من آن‌روز به جنگل رفتم تا آقای ما یتلند را ببینم .

بنت کارد وپنجه را از دستش – گذاشت ،بصورت دخترش خیره شد.

ایلا اظهار کرد : من اطلاع نداشتم که‌با او روبرو می‌شوم ،اما در شب یك‌نفر مرا ازخواب بیدار کرد و – سنگی به پنجره اتاق خواب من انداخت ،تصور می کنم رای بود که درآن ناوقت شب آمده مرا بیدار میساخت ،او در سابق اغلب او قات همین کار را می‌کرد، گاهی که‌ناوقت می آمد بهمین صورت مرا بیدار – میساخت ،تازه شفق دمیده بود و – وقتی به پایین نظر انداختم بایك دنیا تعجب دیدم که آقای ماتیلنددر زیر عمارت ایستاده است او از من خواهش کرد که‌بدون توجه بو ضع عجیب اویك مرتبه فرود بیایم وچون تصور مینمودم که به‌خاطر رای‌آمده است ،فورا لباس پوشیده بعجله به باغ‌رفتم‌امامن طوری گیج شده‌بودم که نتوا نستم ترا ازخواب بیدا ر سازم ،من ازخیابان گذشته در جایی که‌موتر او ایستاده بود، خودم را رساندم ،این عجیبترین بر خوردی بود که در تصورت می گنجد زیرا او هیچ مطلبی برای گفتن‌نداشت .

هیچ نگفت ؟

«بلی، اوگفت اواز من پرسید که آیا مایلم رفیقه اش بشوم ،اگر کسی غیراز آقای مایتلند می‌بود ،بدو ن شك می ترسیدم ،اما او بحدی آرام ومسن بنظرم آمد وآنقدر وضع تضرع آمیزگرفته‌بودکه از برخورد بااو احساس وحشت نکردم او – ملتمسانه بمن گفت: مادموزرل !من بشما چیزی گفتنی دارم !» اما هر دفعه که می خواست چیزی بگوید، وحشت زده به اطرافش می نگریست اوازمن خواهش کرد بمو ترش بالا شوم طبعا تقاضایش را رد کردم تا اینکه معلومم شد ،رانندهٔ مو تر ش یك‌زن بودیك زن‌بیسار پیر،خواهرش بود ماجرای فوق العاده عجیبی بود تصور می‌کنم ،در حدود هفتاد سال ازعمر آن زن می‌گذرد این خانم پیر لباس راننده ها رابه تن کرده بود، یك چنین صحنهٔ مضحك‌را نمیشوذ در تخیل خود گنجانید – باهم به طرف جنگل رفتیم واز او پرسید م بخاطر رای آمده‌اید؟ اما اوبهیچو جه بخاطر رای نیامده بود، او طوری پراگنده وبی ربط حرف می‌زد ،– سخنانش آنقدر عجیب مینمود که‌من به راستی عصبی شدم .

ودرست وقتی او بر خودش‌مسلط شده چند کلمه بهم مربوط اظهارکرد من سوار موترش شدم .

اوسخت ترسیده بود وتمام‌بدنش می لرزید،از من‌خواهشس کرد،بروم او تقریبا به زانو افتیده التما س مینمود که نباید از ملاقات مان به کسی حرفی بزنم وبه احدی نگویم که‌او به دیدن من آمده بود.

جان‌باعصبانیت چوکی را کنار زده گفت :چی ؟ وتوهیچ نفهمیدی که...؟

ایلا سرشس را بعلامت نفی تکا ن داد.

من نیمی از آنچه راکه او گفت نتوانستم بفهمم اوبصدای‌نیم بلند حرف می‌زد ومن بتو گفتم که چه صدای خشك وبیروحی داشت .

بنت لختی با چشمهای خسته و نگاه به زمین دوخته بیحرکت نشسته بود وبه آنچه از دخترش شنیده بود فکرکرد پس به ایلا گفت.

اگر بار دگر این مرد به اینجا آمد، در آنصورت بهتر خواهد بود که بگذری من بااو حرف بزنم.

ایلا بالحن آرامی پاسخ داد: پدر

بقیه در صفحه ۷۰

بقیه صفحه۵۹

بدتر از مرگ

ـخوب است ، شما خانم ناکسوس رانجات بدهید اگر خواسته باشید تانك هم دراختیار شما می گذارم •

کریج گفت:

ـنه‌به تانك احتیاجی نیست در حال‌حا ضر فقط یك پایپ اطفائیه پیدا کنیم کفا یت می‌کند•

•••

روبروی سفارت زارب ازدحامی از جوانان دیده می‌شد که‌همه لباسهای چرمی در بـر داشتند وموتور سیکلت های شان بسر عت دیوانه کننده درخیابان اینسو و آنسو غرش کنان حرکت میکرد • گاریرسون از بلنـد ترین پنجرهٔ عمارت آنهارا بارضایت تما شا میکرد• موتور سکلیتها از خیابان اصلی‌خارج شده ازیك زاویه دور میزدند ، بسوی چپ میرفتند وبازداخـل خـیابـان ا صلـی می‌شدند •

درحالیکه دران بلاکها حتی رفت و آمـد بایسکل هم بدشورای صورت میگـر فت • تاجاییکه دیده می‌شددران حوالی حتی‌یکنفر پولیس وجود نداشت • در دست‌گار یر سون یك بکس دستی کار جلب توجه میکرد و در پهلویش کریج درلباس‌کارگری سریك پایپ اطفائیه رادر دست ودرشانه اش طبـراق مخصوص ابزار آلات بنظرمیرسید•

گازآتش خاموش کن، زندگی را سخت میکرد •کریج وهمکارش بـزحمت توا نیسته بودند ساکنان عمارت راقانع کنند که بایـد خارج شوند تاگرفتار تسمم دود وفقـدا ن هوانگردند •

یکدختر زیبا نیزدر میان آنها دیده میشد که‌تصور میرفت ازکارکنان شرکت تـو لید گاز باشد • هرسه نفر تاموقعی که‌سکر تـر هانیز بیرون رفتند منتظر شدند• همینکه‌تنها شدند ازمیان طبراق های خود لباس‌اطفاییـه کـلاه خودها وسلاحهای سنگینی را که باخود داشتند ، بیرون آوردند

کریج پهلوی گاریرسون ایستاده یکبار دیگر سلاحهارا بدقت می نگریست . گار یرسون وقتی بسوی کریج نگاه کردیك لحـظه اورا کریج دومی تصور کرد: یکی کر یج‌نیرومند ذکی ،دوست داشتنی ومودب در برابرخانمها ودیگری پر انرژی ، باجرئت ،ناترس و هر لحظه آماده برای کشتار ، آتش زدن وخراب کاری• در این لحظه کریج دومی در برابرش قرار داشت واز وضع او پیدا بود که مثـل همیشه به‌موفقیت خود اطمینان کافی دارد ولو هرچه حادثه دشوار تر باشد زیرا خو دش همیشه میگفت : هرگز حتی به ذهن خود هم جانمیدهم که‌ممکن است ناکام شوم• فکـر میکنم عاقبت مرگ است آری کر یـج جـلادی ازین‌قبیل بود • مجبور بود هروقت ودر بـرابر هر پیش آمدی بـخودش اطمینان واعتماد بیحد داشته باشد • عکس آنرا هرگز قبول نداشت وشاید هم بهمیـن دلیل او همیشه موفق‌می‌شد•

•••

کریج در جیبهای خود یك یك تپانچه قرار داد ووقتی‌ماسك ضد دود را برو می کشید، بسوی گاریرسون تبسم کنان گفت:

ـهمه چیز راباید بدقت کنترول‌کرد•

درکمرش یك تبرچه آویزان بود ودردهانهٔ موزه اش یك کارد بزرگ جا داده شده بود• کاسکت مخصوص اطفائیه اش هم مثل خـود یك گـلادیا تور بود• خطاب به‌گار یرسو ن گفت :

اینـــك زمان حرکت فرا رسیده است در انموقع یك دسته افراد پولیس ازپایین بطرف بالای خیابان پیش می آمد ند • بزرگ رتبه‌ترین شان یك ساتنمن بود و لی‌در هر حال از همان جنس خونسرد وجدی پولیس انگلستان بشمار میرفتند • منسو ب به‌افراد دستهٔ لینتون مفتش بودند•• او میش آ نهارا انتخاب کرده بود • بدون آنکه در ترا فیـك سنگین آن خیابان دچار زحمتی شوند بـه آسانی برای خود راه می کشودند ز یـر ا موتور سیکلت سواران وقتی آنهامیر سید ند توقف میکردند وبانگاه های غرور وافتخـا ر آمیز به‌تماشا می پرداختند • کریـج‌با همان صبوری عجیب خود انتظار کشید تا موتـور سیکلت سواران گرد اگرد مد خل بنا ، یك نیم دایره راتشکیل دادند • سپس چارنفـر از آنها جدا شده به درب سفارت نز د یـك شدند •درحالیکه دونفر در دوجانب در به‌حال تیارسی ایستادند یکنفر شان دکمهٔ ز نگ‌خبر را فشار داد • ونفر چارمی چکش آهنی‌دررا بصدا درآورد• ولی درحقیقت این چارنفـر از افراد کاندلیش بودندکه مطابق تعـلیمات گرفته از کریج حرکت میکردند • و لـی باهمهٔ این دق‌الباب دوجانبه از داخل عما رت صدایی برنمی خواست• امادر پایان یکنو ع بگومگو بوجو د آمده وپولیسها بارعایت نظم وترتیب‌اندکی پیشتر آمدند •

کریج بسوی گاریرسون بر گشته گفت : اکنون لازم است من پایین بروم •

گاریرسون باشاره سر تصدیق کرد• یـك لحظه چشم‌در چشم هم دوختند وبعد کر یج ازان جادور شد • درپا یین یکی از چارنفری که‌نزدیك در بودند ازسوراخ دریافت مکتوب ساکنان عمارت را صدا زد وبعد دستهٔ‌کاغذی راکه دردست داشت‌ازان‌سور اخ بدرون‌افگند• دربالا گاریرسون پنجره راکشوده سلاحش را آماده داشت تاسر موقع بتواند ا قـد ا م کنـد •

درمیان آن کاغذ ها نوع مخصوص‌ازکاغذ که‌تولید حریق میکند، دیده می‌شد ایـن از همان نوع کاغذی بودکه برای نخستین بار در جنگ عمومی دوم مورد استفاده قرار گـرفت• گاریرسون دردل دعا کرد که خداکند آن هاکه این کاغذ هارابداخل افگندند ،طر یق‌استفادهٔ آن فراموش شان نشده باشد•یکی ازپولیسها نیز درحالیکه چوب مخصوص پـولیس را در دست داشت به‌درنزدیك آمد واین لینتون‌بود• اوبلا فاصله چوب خودرا بروی یکی‌ازافرادیکه نزدیك درایستاده بودند حواله کرد و لی‌آنمرد بچابکی خودرا کنار زد ور نتیجه چوب لینتون شیشهٔ رراشکست• سایرین‌نیـز ازاینسو و آنسو باشکستی شیشهٔ پنجره ها وافگندن‌کاغذ های خاص حریق سبب شدند که‌دریك لحظـه ازدرد پنجره های عمارت دود و آتش با لا شود• گاریرسون یك لمحهٔ دیگر صبر کـرد وبعد در مکروفون نیرو مندی که‌به بلند گـو اتصال داشت، فریاد زد: «باقیدارد»

دزړه‌خبری

دزړه خبری یوبل سره وکړی .

هغه وخت چی گل څیری پیغلی دنورو گلانو دلیدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی :

باغ تـه دی تگ مناسب ندی
گلان شرمیږی، مخ په پاڼو پټوینه

خو باغوان هم دگلالیو پـیغلو د راتلو هرکلی نکوی دهغی(رخی) له امله چی دخپلو گلانو دښکلا لپاره یی لری دوی ته دراتلو خنډ پیښوی نوذ باغ په دروازه کی دوی‌دباغوان سره خبری کوی پـدی وخت کـی بی اختیاره دمین له خولی نه په‌ډیر سوز سره دالنډی وځی چی :

د گل گلاب د گـل دپاره !..
نجونی سرتوری‌ذباغوان سلام‌کوینه

خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی دطبیعت په ټولو موجوداتو کی دښکلا څیړیکی له‌ورایه ځلیږی په هره خوا کی ذخوښی او خوشالی نغمی او سندری ویلی کیږی، دغم اوخپگان احسا س تر پښو لاندی کیږی او هر څوك دنـوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پروړاندی ځی‌دقوی عزم اوزیات کوښښ په‌اتکاډاډ ښوونکی قدمونه آخلی .

هر څوك د وصال په تکل‌دهجریو خنډونه او اغزی لـه منځه وړی او ذدی موسم له مزایاو څخه اعظمی استفادی کوی .

سږ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعداتونو څخه‌ځکه اوچته‌استفاده کولی شی چـی دټولنیزو چـارو د سمون دپاره پـه زړه پـوری زمینه مساعده شوی اود جمهو ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی اوپه‌عظیم جریان سره دملی ارادو اوتصمیمونو دعملی‌کولو دپاره چی پـه هغه کـی ملی گټی شاملی دی پوره پوره مرستی کیږی یقین دی چی زمونږ پوه وطنوال د ولس پالنی ذروحیی پـه مطابق د گران هیواد دآبادی او اعتلا لپاره لدی ټولو پسر لنیو او ټـو لنیزو مناسبو فرصتونو څخه کامله اوپه زړه پوری گټی آخلی .

دخپل کار اوزحمت نتیجه په‌قوی هیله په خپلو سترگو وینـی مـوږ خپلی دیندن ته‌خوشبین څه‌چه‌متیقن یو، زمونږ ژوند مخ په ښه‌کیدو دی هغه ستونزی او مشکلات چی لـه کلونو راهیسی زمونږ ذپر مختگ‌په لاره کی موجود ؤ،د ملی عزم‌ترشعار لاندی دخلکو دځو اړخیزو همکاریو له‌برکته یوپر بل پسی له منځه‌ځی مونږ دهوسا، بسیا او نیکمر غـه افغا نستان ذجوړولو په مقصددزړه لـه کومی دژوندانه له هری شیبی څخه کار آخلو، دپسرلی لـه ساه ښوونکی‌موسم څخه‌داوړی دتودوخی له‌انرژی څخه، ذمینی دطلایی موقع څخه اود ژمی دسپینو زرینوواورو اوپه زړه پوری لحظاتو څخه .... دژوندهره سلگی درنگینو سره‌غاړه غـړی ده مونږ دهری سلگی لـه رنگینیو څخه د گـران هـیواد د پرمختگ لپاره گڼه‌اخلو اودطبیعت سرشاری‌منابع‌اوشتمنی‌ذځان‌اوهیواد دنیکمرغه کولو د پاره استخداموو اودغه جبری جریان په خپل اختیار کی ساتو، همدغه دجبر او اختیار بریالی مبارزه ده، او همدغـه‌ده د ژونداصلی معنا او هدف .

دادی دهمدغو سپیڅلو هدفونو دسرته رسولو په تکل څو پـه زړه پوری لنډی تاسوته دپسرلی‌ذتحفی په ډول وړاندی کوو :

دپـسرلـی هـوا لگیږی
ستادیکی په‌نسیم زړونه‌تازه‌شوونه
په گل‌کی ستابشره ښکاریږی
لاس‌می‌دمات‌شی‌چی‌یوگل‌به‌پریکومه
خوله دی غوټی دگل گلاب ده
شونډی‌دی‌بیرته‌کړه‌چی‌وسپړی‌گلونه
زما جانان دگلو ونه لـه‌هری
څانگی یی څولی گلو نه وړمه

دپسرلی راغی گلان ډیر شول هیله په خپلو سترگو وینی، مونږ خپلی آیندی خو شبین او متیقین

نوی کال دهیلو..

پدی پوهیږی چه پدی نوی اوله برکت‌نه ډك کال کی به‌د هغه ژوند دهوساینی خواته ځی. هغـه بـه‌د جمهوری دولت په پاملرنه هر څـه ورپه گوتو کړی. اوهغه ځمکی چه نن‌د دولت په لاس کی دی، سبا به یی‌خاوند هغه‌وی اوکار به پری‌کوی سږکال زموږ خوارو بزگرانو تـه‌د په‌زړه پوری هیلو کال دی. سږکال چه‌د ژمی واورو او اورښت دښـه فصل زیری ورکوی زموږ بزگرانو وه‌ډیر دامیدونو وړ کال دی.

او داد یوه ویښس او میړنی ولس دهیواد دودانی هغه سریزه ده چه دجمهوری بیرغ پکښی رپیږی اوله هروار رپیدو سره یی وطنوال‌دویاړ اوسر لوړی احساس کوی.

ورزش

در سال گذشته از ورزش در کشور

چه خبر بود؟

با طلیعهٔ نظام جدید در کشور روح تازه ای در جسم ور زشکاران مانیز دمیده همچنانکه در همه امور، جوانان جمهوریت راهمراهی نموده وباجدیت تام برای تحقق اهداف جمهو ر ی جوان در کشور گام های مثمـــر برداشته‌اند در ساحهٔ ورزش نیـــز خوا ستند استعداد خـــود را مورد آزمون قرار دهند وبرای مبا رزه باورزشکا ران دیـگـر به تمر ینا ت خستگی ناپذیر پر داختند.

گرچه یاد آوری ازهمه جر یا نات ورزشی سال گذشته درین دوصفحه مقدور نیست با آنهم ما شمه ای ازهمهٔ آنرا با عکس های آن تقدیـــم میداریم تا با شد سال پار با همـــه زیبایی اش مجسم گردیده وورزشکاران ما سر ازهمین حالا که بهترین فرصت برای تمرینات است به‌آن سعی را آغاز نمایند.

تور نمنت فو تبال پو هنـــتو ن کابل:

بتاریخ ۱۲ عقرب بین تیم های کلپ های آزاد، پامیـــر، اتفاق، خیبـــر، باختری، یما، دافغا نستان با نـــك، آریا، تاج و تیمـــهای ژا ندارم و پولیس و پو هنتون کابل بر گز ا رگردید که روی عواملی به پا یا ن نرسید.

تور نمنت فو تبال ریا ست المپیك:

بتاریخ ۸ قو س میان تیم های کلپ های آزاد پامیر، اتفاق، تاج، یما، پوهنتون اول، تیم آبی پو هنتون دوم وتیم ج معارف سوم گردیدند.

تـــور نمنت بـــا ستکبال ، ختـــران پوهنتون و معارف بتاریخ ۱۹ سنبله میان تیم های الف، ب وج معارف وتیمهای آبی و سرخ پو هنتون کابل برگزار گردیده وبتاریخ دوم میزان خاتمه یا فت که در نتیجه تیم سر خ پوهنتون اول، تیم آبی پو هنتون دوم وتیم ج معارف سوم گردیدند.

پاس، بامیکا، دافغـــا نستان بانك ونوائی بر گزار گردیده و بتا ریـــخ ۲٤ قوس ختم گردید که در نتیجه، تیم های اتفاق، پامیر و تاج اول ، دو م و سوم گردیدند.

تور نمنت فو تبال کلپ ور زشی پامیر:

بتاریخ ۱۵ سنبله میان تیم ها ی معارف، اتفاق، پامیر، یما، دافغانستان بانك، تاج، پاس ، آریانا، باختر، میوند، لمر، بامیکا، میهن نـــوائـــی خیبر، پران واتحادمکروریان برگزار گردیده و بتاریخ ۱۲ میزان ختـــم گردید که‌درآن تیم فـــوتبال منتخبه معارف مقام اول و تیم فو تبال کلپ اتفاق مقام دوم و تیم فو تبال کلپ تاج مقام سوم را احراز کردند.

تور نمنت آزاد فو تبال کود کان:

بتاریخ دوم میزان میان تیم ها ی کودکان شهر کابل آغاز گردید ولی به پا یان نر سید.

نقش پوهنتون وپولی تخنیک درتربیهٔورزشکاران

پوهنتون کابل و پو لی تخنیک که سالها برای تر بیه ور زشکا را ن در کشور رول داشته باز هـــم **تورنمنت های را دایر نموده و هم** درمیان پو هنځی ها و هم میان کلپ هااین تور نمنت هارا بـــر گـــزار نموده و کپ های قهر مانی را برای مستحقین تو زیع نـــموده و جشن ورزشکا ران را نیـــز بـــه افتخار ورزشکاران جمهور یت بر گـــزار نمودند.

باسبتکبال

درین اواخر سپورت باستکبال نسبت به سایر سپورت هادرشهرمادربین جوانان اعم ازدختر و پسرگسترش وسیعی پیدا نموده است .

درسالیکه گذشته مسابقات باسکتبال در مکاتب مختلف دخترانه وپسرانه وبخصوصی پو هنتون کابل برگذار گردید جوانان افغان در مسابقا تیکه باتیم های خارجی مقیم کابل اشتراك کرده اند همیشه برد به آنها بوده است .

پهلوانی

در زمستان سال گذشته تورنمنت پهلوا نان نیز دایر گردیده که او لا مسا بقات میان ور زشکا ران هرکلپ وبعد میان کلپ ها مسابقات دا یـر گردید که درنتیجه کلپ میوند تحت سرپرستی قهرمان شهیر پهلوانی در کشور خلیفه ابراهیم مقام قهرمانی را تصاحب نمود

گذرگاه تبسم

درین هفته دو فانتیزی جالب‌راکه‌دوست عزیز وهمکار صمیمی ماآقای ژرف بین تر جمه کرده اند تـقدیم‌خوانندگان عزیز می نمائیم.

مترجم ژرف بین

چای بالیمو

رستو ران واتون روی خطوط آهن‌بدنبال سایر واتونها تکان میخورد و کشس میشد ...

گارسون مثـل ملاحی که رو ی‌عرشه کشتی راه میرود با لباس سفید رنگشس در حالیکه سعی میکردتعادلشس بر هم نخورد بمن نزدیك شد .

از او خواهشس کردم :

ـ لطفا برایم یك چای تعـار ف‌کنید .

گارسـون بـرای اینـکه مقصـــدم‌را بهتر بد اند محترمانه پرسید :

ـ با لیمو ؟

ـ نخیر ـ بی لیمو .

ـ بی لیمو ـ نداریم .

و او با نزاکت باپنسل روی‌مینوخطی کشید و بمن نشان داد .

آنجا نوشته شده بود :

(چای با لیمو ـ هفت کپیك)

من تعجب کردم .

ـ چرا میگوئید نداریم ـ چای بالیمو هست .

ـبلی هست .

ـ چرا بی لیمو میگوئید نداریم ؟

گار سون بادی در گلو انداخت در حالیکه سرشس را بعقب مـــی کشید گفت :

ـ مطابق مینو !

ـ او برادر بیائید کمی فکر کنیم.

ـ بفرمائید فکر میکنیم .

او این جمله اشس را با مهربانی‌ادا کرد و فورا چنان قیافه ای بخود گرفت گویا روی موضوع بغرنجـی‌تعمق میکند .

ـ شما گفتید که میتوا نید برای‌من چای بیاورید همینطور نیست :

ـدرست همینطور که فرمودید . ـ و شما میتوانید برای من لیمو بیاورید .

ـکاملا درست است .

ـ شما میتوانید که چای بیاور یدولیمونه تنها خواهش میکنم که در پاسخ دادن عجله نکنید . لطفا کمی‌فکر کنید ...

او صادقانه تاملی کرد و کلیـــه‌ین و چروك‌چهره اشس را بالاکشید پیشانی‌اشس چملك شده خیلی‌سعی رد چیزی بگوید ولی بلاخره‌سرشس را با علامت نفی چند بار حرکـت‌داد .

ـنخیر ، نمیتوانم .

ـیعنی چرا ؟

ـ مطابق مینو!

هر دو خاموشس ماندیم . و بعداملتمسانه از کف آستین سفیدشس گرفتم :

ـ شمابفرمائید بنشینید ، وارخطانشوید ، بیائید مکررا قدری تفکـر کنیم‌یعنی ... شماچای دارید ؟ بلی؟ ـبلی !

ـ و لیمو هم دارید ؟

ـ بلی !

ـ حالا دیگر تمام مسایل حـــل‌است و برای اینکه چای بی لیموبه دست آوردفقط بطور بسیار ساده‌ای 'ید عمل کرد و آن اینکه لیمو رادر چای نیندازید .

ـ غیر ممکن است .

ـ یعنی چرا عزیزم ؟

ـ مطابق مینو .

او را در آغوشس کشیدم نوازشس‌دادم و در حالیکه بطرف قلبـــم نزدیکش میسا ختم به نجوا گفتمش:

ـ دوستم ، عزیزم ، بـرادرم ،جانم ـ از قهر تان پائین شویـد ، فکر کنید ...

هیچ امکان ندارد که چای بی‌لیمونداشته باشید . از نقطه نظر تئوری وقتیکه هم چای باشد و هم لیمـوممکن است چای را بطور علیحده از لیمو فراهم ساخت ببین عزیزم آیاهمینطور نیست .

ـ نخیر ـ در حالیکه آهستـه ،آهسته حوصله اش سر میرفـــت گفت .

ـ ممکن نیست ـ همه چیزمطابق مینو ...

نزدیك بود گریه سردهد فورادو تابلیت مسکن از جیبم برون آوردم هم به او تعارف کردم و هم خودم خوردم .

ـ رفیق مهربانم ـ یك بـــار رمایشس کنید این آنقدر کار مشکل یست .

یك بار به مطبخ بروید یـــك گیلاس چای بریز و لیمو را دربین گیلاس نینداز . این قطعا هراسی

بدون شرح

بدون شرح

ارد فقط از لیمو صرف نظر کنید
خلاصی .
بفرمائید یکبار امتحان کنید .
از بس اختیار را از دست‌داده
د فورا بر خواست و میخوا ست
ک خطر را بصدا در آورد که
جله دستش را گرفتم وما نعش
دم او با عصبا نیت در حالیکه از
ار میز محکم گرفته بود دستش
از دستم رهانید و رفت .
وبعد ابرایم چای آورد . چای‌بدون
مو .
مثل اینکه در مسابقه و پهلوانی
یروز شده باشم با تبسم نمکینی
رایش گفتم :
ـ دیدی عزیزم . در زندگی هیچ
یزی نیست که نا ممکن باشد .
او هم لبخند شیرینی روی‌لبانش
نش بست و از من هفت کپیک
رفت و رفت .
واضح است که قیمت‌چای بالیمو
طابق مینو .

مسابقهٔ‌دوش

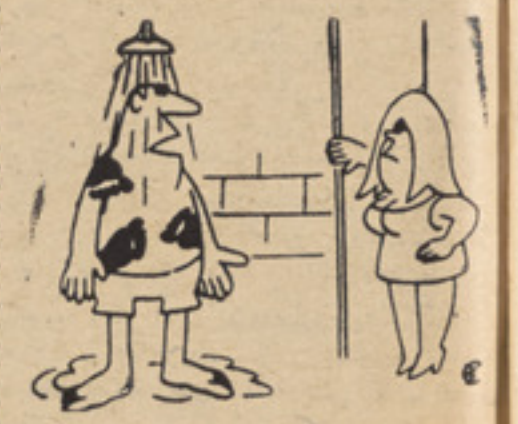

زن: معلوم میشه که خوب شکم
کد شدی .

همه‌راضی‌اند

روزپنجشنبه اول صبح انجنیرسخی پرزه ای عنوانی مدیر شعبه روی میز کارش گذاشت .

(روز شنبه از حبشه شوهر خاله خشویم می‌آید ،نر فتن به‌تر مینل هوائی جهت استقبال او کاریست دور از نزاکت . بنا بر آن ممکن‌است قدری دیر تر بالای وظیفه بیایم) .

باعرض حرمت . سخی.

سا عتی پس ازربع اول روز کار مدیر شعبه عنوانی سر انجنیر فابریکه رقعه ای نوشت :

(روز شنبه خانمم رساله علمی خود را دفاع میکند . فکر میکنم وجود من در محفل دفاع از رسا له علمی زنم‌حکمیست حتمی ازین لحاظ قدری معطل خواهم شد .

احترامات عمیقانه و صمیمانه‌ام‌را بپذیرید . احمد مدیر شعبه

مدیر شعبه رقعه اش را در پاکت رسمی ای گذاشت و از زیر دروازه به اتاق کار سرانجنیر پرتاب نمود.

در اواخر روز و پنجشنبه سر انجنیر فابریکه فرید کارتی از جیب بیرون آورد و روی آن عنوانی رئیس نوشت .

(جناب محترم رئیس ! برادر زاده ام دو شیزه ای را فریب داده با خود به ده برده ، میروم تا از عواقب وخیمی که این حادثه بدنبال خود خواهد آورد جلو گیری کنم‌روز شنبه کمی ممکن نا وقت تر برسم)

بااحترام . فرید سر انجنیر

فرید نامه اش را روی میز سکرتر رئیس گذاشت و رفت .

لحظه ای قبل از ختم روز کا ر (پنجشنبه) سکرتر روی ماشین‌تایپ کاغذی را به مضمون ذیل نوشت :

(روز شنبه مادر جانم ترشی می اندازد .

قدری معطل خواهم‌شد . آب‌معدنی را در یخچال گذاشته ام

کامله جان کاغذش را با لای یخچال گذاشت در لحظه ایکه رو ز کار «پنجشنبه» اختتام می یا فت و فشار دادن دکمه زنگ سکر تر رئیس صاحب را بجان آورده بو د کاغذ به سکرتر خود نوشت :

(روز شنبه ناوقت تر میایم . اگر کسی از بالا دستان پرسان کرد ، بگو امور زیر دستان را بررسی می کنم و اگر زیر دستان پرسیدندبگو که‌مرا بالا دستان احضار کرده) .

رئیس اداره بصیر .

رئیس کاغذ شس را بین یخچال ر گردن یکی از بوتلهای آب معدنی آویخت .

روز یکشنبه انجنیر سخی پرزه اش‌راروی میز خودش‌یافت درست همان جائیکه او گذاشته بود . آنرا گرفت و پاره کرد .

مدیر شعبه احمد نامه اش‌را در حالیکه چملك هم شده بود از دهن دروازه سر انجنیر فابریکه یافت او نیز نامه خود را در تکری کثافا ت انداخت .

سر انجنیر فابریکه مکتو بش را عنوانی رئیس‌نوشته بودبدون اینکه دستی خورده باشد و یا باز شده باشد در روی میز سکر تر پیداکرد او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده نگهداشت .

در ختم روز رئیس سکر ترش را احضار کرد و باعلاقمندی‌خاصش پرسید :

ـ روز شنبه هیچ کسی‌پرسانی از من نکرد ؟

سکرتر جوابداد :

ـ نخیر ، روز شنبه بصور ت عمومی هیچ کسی از هیچ کسی پر سانی نکرده است.

روغن داردسرخ میشود زود باش
ماهی را از آب بیرون کن

کبیر فریاد

هنرمند محبوب و کم حرف

کبیر فریاد جوان هنرمند یست که از سالها به اینطرف بکار های هنری اشتغال دارد ،اورا اززمانی میشناسم که در پوهنی تیاترعلاوه برتمثیل همراه بامرحوم اکرم نقاش ودیگر دوستان هنرمند خود برای نمایش درام ها دیکور میساخت. گمان میکنم دهسال قبل بود، کبیر در پهلوی کار های تیاتر بعضی کار های فنی ومسلکی تیاتر به موسیقی هم علاقه گرفت، گذشت زمان اورا رسام و مثمل بار آورد. او درسه فلم هنری که ازطرف خارجیان در افغانستان تهیه شد نقش هایی داشت. مثلا در فلم ماموریت در کابل که از طرف هنرمندان اتحاد شوروی تهیه شد، دریك فلم تلویزیونی که فرانسوی ها تهیه کردند ویك فلم هنری دگر، حتی درفلم فرانسوی اویك ساعت و بیست دقیقه نقش داشت.

کبیر فریاد که جوان بلند قد وگندمگون است محبوب وکم حرف بنظر میرسد اوتیپ هنرمندانه دارد ولی تاآدم بااو درست حرف نزند، یعنی به اصطلاح ازو گپ نکشد مشکل است پی ببرد که او چقدر کار هنری انجام داده زیرا او ازخود کمتر حرف میزند. اورا بار ها در آهریت آرت مطبعه دولتی دیده بودم حالا او بحیث آمر آنجا کار میکند.

رشته سخن را در دفترکارش باوی گشودم. راجع به کار های هنری خود بامن حرف بزند

تاحال چند تابلو کشیده اید وکدام سبك: را در نقاشی تعقیب می‌نمائید؟

کبیر فریاد نگاهی به انگشتانش می‌اندازد وپاسخ میدهد:

ـتابلو های زیادی نقاشی کرده ام، تعداد آنها را بخاطر ندارد من بادووایر رسمی در قسمت خطاطی، نقاشی ودیزاین همکاری های فراوانی نموده ام واین کار هنوز هم ادامه دارد.

درمورد سبك نقاشی باید بگویم که نخواسته ام از سبك کدام هنرمند بخصوص پیروی کنم اولا ایده تابلو را نزد خودطرح میکنم وبعد به ترسیم آن آغاز می‌نمایم.ایده

او تاحال د
نقش د

رسام هم میتواند اثر

فریاد: میان ه
عمیق و ناگسستن
هنرمند باید این

بقوه تخیل هنرمند ایجاد میشود وتخیل اگر از واقعیت ها منشه گیرد بهتر است.

میگویم:

ـدرین مورد بیشتر توضیح بدهید، واقعیت ها چگونه برای هنرمند سوژه میشود؟

فریاد پاسخ میدهد:

ـبه وقایع وبرخورد های اجتماعی هرکس ممکن است دقیق شود، منتهی هنرمند با نازك بینی بیشتری به اجتماع دقیق میشود ودر تخیل خود از موضوعات اجتماعی عکس برداری میکند، بعد ایده خود را که ازاجتماع آب خورده است بروی کاغذ پیاده میکند بشکل داستان، شعر یایك ابلو.

میگویم:

خطاطی هم هنر است؟

ـبلی اگر ظرافت هنرمندانه داشته باشد میتواند ازشکل فن برآمده قالب هنری بگیرد.

می‌پرسم:

ـبنظر شما میان هنر ومردم رابطهٔ موجود هست یانه؟

میگوید:

ـرابطه بین هنر هنرمند واجتماع حتمی است زیرا هنرمند مجبور است برای بودجود آوردن اثر هنری خود برداشتی از اجتماع خود داشته باشد وبعد اثر خودرا هم در معرض دید وقضاوت مردم بگذارد. من معتقدم که هنرمند باید در هنر خود حیات مردم را متجلی سازد، یعنی اگر گاهی بوصف یاتشریح طبیعت می‌پردازد باری در برابر مردم هم مسوولیت خود را فراموش نکند، بکوشد اثر خودرا هرچه است شکل بشری وانسانی بدهد، گوشهٔ از خصوصیت مردم خود را ویا برخورد های زندگی اجتماعی را تشریح نماید وچه بهتر که انتقاد کند.ومن زیاده‌ترخواهان راهی هستم که چگونه باید رویه مردم را درهنر پیدا نمایم وتقاضای ایشان‌رادرزمینه های هنری فراهم سازم البته هنرمندجز لاینفك پدیده های اجتماعی که‌از اوضاع وچگونگی مردم نشئت می نماید است وزیاد از انتقاد معقول وسالم مردم خوشم می آید این انتقاد سالم و منطقی خود دوای نایاب است که بخصوص هنرمند از دردجانسوز انحراف مداوا مینماید.

سه فلم هنری
شته است

انتقادی بوجود آورد

ندو مردم رابطه
وجود داردو
طه را احترام کند

می پرسم :

آیا یك نقاش هم میتواند انتقاد بکند؟

پاسخ میدهد:

ـ بلی... اگر یك تابلوی استادغوث‌الدین را دیده باشید در آن زندگی گدایی نشا ن داده شده که دست نیاز دراز کرده ود ر گوشه تابلوپای زن ومرد متمولی معلو م میشود که بی اعتنا بحال آن زن از مقابلش رد شده اندمن این‌تابلو را بالاتر از یك داستان یاشعر یامضمون انتقادی میدانم ،حتی خیلی اثر ناك تر ازآن.

ـ در خطاطی چه سبکی دارید؟

درمورد خط های هنری که درجراید دیده می‌شود چه سبکی را پیروی میکند.

درقسمت نوشتن خط های هنری که‌ازمن درجراید و مجلات به نشر رسیده می توانم بصراعت بگو یم هنر هرکس شیوه خاصی دارد ومن هم طرزی را در عناوین‌وسمبولها پیش گرفته ام که زاده ذوق وتخیل خودم بوده وتقلید اقتباس از خط کسی وسبکی بخصوص نیست .

نظرت راجع به نقاشان وخطاطان ماچیست؟

ـ من در قسمت خط قضاوت کرده‌نمیتوانم، تاجائیکه معلومات دارم، در قسمت خطا طی قلمی هنر استاد عزیزالدین وکیلی وهنرمندان جوان‌هاشمی قابل قدراست، ازنقاشان کشور بیشتر به‌هنراستاد محترم سیدجلال‌الدین‌خان استاد مرحوم برشنا، اساد کریمشاه خان و استاد غوث‌الدین علاقه دارم

می‌پرسم:

راجع به رویا وخطاطی او با مویك وتوش چه میگوئید؟

ـ رویاجوان پراستداد وهنرمند خوبی است بخصوص خطاطی او با مویك شیوه خاصی خود اوست که میتوان آنرا هنرمندانه ترین شکل خطاطی قلمداد کرده هنر رویا درخارج کشور هم سخت مورد توجه قرار گرفته است رویا علاوه ازخط جور نقاشی هم‌دسترسی کافی دارد خطاطی رویا بامویك نقاشی واقعا ابتکاری وجالب است.

ـ از کبیر فریدمی‌پرسم.

درخطاطی ونقاشی چه کسی را رهنمایی خود میدانی

فریاد میگوید:

ـ در مرحله اول من به تنهایی کار هنری خودرا آغاز نمودم درین‌اواخر نظر به‌علاقه‌ایکه به هنر استاد کریمشاه خان وسید جلال آغا داشتم از ایده‌ها ومشوره های شان‌استفاده وسیعی کردم واز سبك مقبول وزیبایی‌شان اکثراً میخواهم پیروی نمایم .

ـ آیا خودت هم‌کسی را در نقا شی خط هنری رهنمایی کرده ای؟

ـ درین مورد حرفی نمیزنم زیرا نمی‌خواهم قیافهٔ یك استاد را بخود بگیرم ولی باصراحت میگویم اگر کسی مایل باشد درقسمت‌خطوط چیزی ازمن بیاموزد از کمك و رهنما یی برادرانه باوی دریغ نخواهم کرد.

ـ آیا در نمایشگاه های نقاشی هم‌اشتراك نموده‌اید؟

وقتی این سوال را مطرح کردم، کبیرفریاد قیافهٔ اندوهگینی بخود گرفت، چشمانش رابه سطح میز دوخت وآنگاه شمرده گفت:

تا بحال چون ازطرف مراجع رسمی‌بغیر وزارت اطلاعات وکلتورکدام نمایشگاهی‌دایر نگردیده است که از هنر مندان دعوت‌کرده باشند ومن هم زیاده تر مقامات کلتوری ورسمی را ترجیع داده اگر ازمن دعوت‌می‌شد ویاحال دعوت شو د به کمال افتخار حاضر بودم وهستم البته دراثرتوجه دولت‌جمهوری به‌سایر امور در ز مره مطبوعات دررشد وپیشر فت آن سعی بلیغی نموده اند..که احیای نمایش بزرگ کلتوری خودنشانهٔ آنست که من هم علاقه مفرطی به این‌نمایش دارم والبته به افتخار درآن اشتراك‌نموده‌ام

درقدم اول هیچ‌هنرمند از طرف‌خودنمایشگاه دایر کرده‌نمیتواند تادرآن‌آثارخودرانمایش‌بدهد بعلت اینکه خود خواه جلوه ننمایند به‌اینکار دست نمیزنند، ولی من طرفدار آنم تاوزارت محترم اطلاعات وکلتور نمایشگاه های نقاشی را زود زود دایر نماید.

دفعتا می‌پرسم:

آیا در نظر ندارید امسال در جوایز مطبوعاتی شرکت نمایید...؟

ـ چرا.. من‌سه تابلوی خود را که د ر تقویم سال ۱۳۵۳ نشر شده به اداره جوایز مطبوعاتی سپرده ام .

می‌بینم که یکعده اشخاص منتظر فر یاد هستند، آنها فرمایشاتی دارند. برای‌تقویمی که میخواهند چاپ کنند از فریاد استمداد می‌جویند، فریاد مشغولیت زیادی داردنمیتوانم بازهم اورا درمقابلم نگهدارم. مشکلش رادرك میکنم. از جا بلند شده با او خدا حافظی میکنم. او بالبخند آرام ومخصوصش دستم را می‌فشارد از هم جدا میشویم و ....

تار دل

مضمون از: ابو المعانی بیدل

سناریو از : شرف رشیدوف

و. ویتکو ویچ

ترجمه از: غ-ح. اونگوت

بازار پایتخت فرمانروای هند بنظرمیرسید همه جا مملو از آد مها وپر از جنب‌وجوش است .

آواز سوداگران، صدای شترها ، بوزینه ها و مرکب ها بگوش میرسد.
از کار گاه های آهنگران وکلالان صدا های ترق- ترق شنیده میشود.
آهنگری آهن گداخته را روی سندان‌گذاشته باپتك روی آن میکوبد، اما ناگهان صدای پتك بگوش نمیر سد. آهنگر ازین پیشآمد بشگفت اندر شده بار دیگر پتك رابرمیدارد وبشدت روی آهن میکوبد اما بازهم صدایی بر نمیخیزد.

بازار پر از جار وجنجال ، ناگهان بخاموشی میگراید.

استاد هنر مند ی که مصروف ساختن آلات موسیقی است، تار های سازرابناخن امتحان میکند وچون آواز بر نمیخیزد نخست گوشها وسپس سر خود را بادست لمس می‌نماید وبعد ازآن به یکطرف خودرا مایل ساخته بدور دستها گوش مینهد.

صدای افسو نگر تنبور از فاصله ای‌دور طنین می افگند وگوشها را نوازش میدهد.
کلا لان وگلیم بافان یکی بعددیگروسایل کار خودرا گذاشته آرام- آرام از جا بر میخیزند وبسمتیکه آهنگ دلنشین ازآنجا شنیده میشود حرکت میکنند... تمام‌کسانیکه دربازار مزدحم گرد آمده اند، شتابان بدان سمت روی می نهند.
مودن درباغی نشسته وانگشتان هنر مندش باتار های تنبور بازی میکند . درعقب وی طاؤسی روی شا خهٔ درختان انار نشسته وباهنگ موزون ساز گوش فرا داده است.
با غبان پیر بتهٔ گل معطر را از خورجین کشیده میخواهد بیاری نواسه خود آنرا درگوشه ای غرس نماید.

تمام اهالی شهر و عموم هنر مندان‌گرد می آیند ودرحالیکه هم درتحت تاثیر قرار گرفته اند باهنگ روح انگیز تنبور گوش میدهند.
درجملهٔ حاضرین ، شاعر سرای‌محمدمحسن فانی نخشبی نیز دیده میشود . اوچین ابریشمین دربر و دستار بسر دارد.

• • •

سرای دربرابر چشمان ما جلوه گرمیشود کامدی در تالار ی نسبتا کوچك بحضور فرمانروا میرقصد . سازندگان توسط آلات موسیقی ملی هند مشغو ل نواختن آهنگی دلنشین اند . ناگهان یکی از صاحبان‌دروازه ایوان قصر را میکشاید . از فاصلهٔ‌ای‌دور صدای تنبور شنیده میشود و همزمان باآن صدای ساز های سرای خاموش میگردد واز وینا، بالوری ، مرید نگمه، گهاتاوکنجیری، هیچگونه آوازی بر نمیخیز د نوازنده ای‌لاغر اندام درحالیکه غرق حیرت‌است بسوی‌رفقای خود میتگرد .
فر مانرواکه از ین وضع خشمگین شده است، از جا بر میخیزد ومشتهای خودراگره کرده نوازندگان را تهدید میکند.
کامدی بسرعت روی ایوان می برآید وازآنجا چشمش بکنار دریا، به باغ وبگروه آدمهاییکه آنجا گرد آمده اند می افتد.

• • •

درآنجا بهوناد جی باغبان ازغرس بتهٔ‌گل فراغت یافته است و مودن به قصر به‌دیوار های زیبای مرمرین و مناره های بلندچشم دوخته است. مودن از دور غزلی از نوابی حسب الحال میسراید:
- تودلدار منی، توجان منی، اگر خواهی بوفایم بنواز وحیاتم بخش, واگر خواهی درجفایم بسوز وهلاکم کن.

- تو سرو روان منی،خواهی باقد موزون ورعنا جلوه کنان از برم دور شو وخواهی نزدم بیا.

اهالی شهر ترانهٔ مودن را باشور وعلاقه میشنوند. شاعر محمد محسن نیز با ولع واشتیاق به ترانه گوش نهاده است.کامدی نیز که از دور، روی ایوان قصر ناظرصحنه است، درتحت تاثیر این سرود پر جاذبه جهان را فراموش کرده است.
- بگذار حدیث عشق وجمال دل باتو گویم، زیرا فقط این تویی که‌بقلبم راه‌داری ومحرم راز نهان منی.
نیست .
خورده مگیر، زیرا باعث آه وفغانم‌جزتوکسی
- هر لحظه جلوه کنان ، براه وفغانم

گلی که درکنار مودن قد کشیده است درتحت تاثیر نفس حیات بخش‌وی برنگ‌زرد روشن میشگفد ، وبهو نادی پیر از دیدن این واقعه شگفت‌انگیز غرق حیرت میشود.
فرمانروا در سرای، در آتش خشم‌میسوزد وتهدید کنا ن بملازمان ودر بانان اشاره میکند. آنها به ایوان رفته دست کامدی‌را محکم میگیرند، اما کامدی‌خودرا از آنهانجات داده به جهتی که ترانه از آنجا بگوش‌میرسد گوش مینهد . با ز هم صدای کامدی نیرومند تر از پیش طنین انداز میگردد:

- ایدل خستهٔ آواره که یکی دو لحظه مهمان منی، باری‌دوحرف ازلب لعل‌اوبمن‌بگو.
- ای ماهروی زیباکه مودن را در زمرهٔ دلدادگان دیوانه خود نپذیرفتی، بدان وآگاه باش که او فقط ترا از میان پری رویان برگزیده است .
ملازمان سرای کامدی را بزور داخل‌قصر میبرند و در وازه بسته میشود.
فرمانروا باخشم وغضب دستور میدهد:
- برقص !

کامدی دستخو ش هیجان واضطرابست. سازندگان همانطور مینوازند.
هیجان کامدی که درآتش درد وحسرت میسوزد، برقص «مرغ مجروح» مبدل میگردد.

• • •

مودن درباغ با اهالی شهر وگروه‌هنرمندان صمیمانه غرق صحبت است. اوشرح حال خود را چنین بپایان میر ساند:
- .... همینکه تصویر اورا دیدم، ترك‌یار ودیار گفته براه افتادم . از آنروز تاکنون شباهت به ابر پاره ای دارم که شمال درکرانه های آسمان آواره اش میسازد،وبهر سویش میراند .
یکی از هنر مندان با صدایی محزون میگوید:

- دیدن کامدی امری محال است.
هنر مند دومی:
- اورا از مار بودند، او حالا درسرای است، رقاصهٔ فر مانراست .
استاد تنبور ساز:
- مایهٔ سعادت مارا در چهار دیوار قصر زندانی ساختند.
مودن باهیجان اظها ر میدارد:

- من باید حتماً به قصر داخل شوم.من تحمل دوری اورا ندارم، بگذار باری سوز وگدازم راببیند ولااقل نگاهی از گوشه چشم بسویم افگند... وسوزش عشق را ولواندگی احساس نماید.....
محمد محسن فانی نخشبی میگو ید:
- جوان ، این هنر تو در حقیقت‌بسی خطر ناکست .

آواز صف مردم جدا شده نزدیك مودن می نشیند وبسخن خود دوام میدهد:
- هرگاه سبو برای فرمانروا ناخوشایند باشد آنرا میشکند واگر گلیم ناخو شایند باشد ، طعمهٔ حریقش میسازد، اما سرود را نمیتواند نابود سازد. سرود زبان بزبان میگردد ودر جها ن پخش میشود وسرانجام بخود هنر مند میرسد.

مودن اظهار میدارد:
- بهونادجی، عزیز مصمم است درین زمینه بامن یاری رساند.

شاعر سرای درپاسخ او میگوید:
- بهونادجی ، باغبانی چیره دست‌وماهری است، اما رساندن تو بداخل قصر ومساعد ساختن زمینه دیدار باآن ماهروی ...جوان، باید اینرا بدانی که هرکه میخواهد تمام‌چیز هارا بدست آورد، سر انجام ممکن است‌از تمام چیز ها محروم بماند.

باغبان دربین سخنان او میدود.
-ایجاد مانع در راه عاشق دور ازانسافست آنکه عاشق نشود ، آدم نیست !

باغبان گلی از بته میکند وبه مودن‌تقدیم مینماید:

- بگیر جوان، این گل از تاثیر ترانهٔ تو شگفت.

وسپس بسوی شاعر روی می آورد:

- ای شاعر عالیجناب محمد محسن، شما باطبع فرمانروای ما بهتر از همه آشنایی دارید وقصایدی زیبا تر از دیگران درمدح وی میسرایند. درحالیکه چنین است‌میتوانید برای رسیدن گل سرخ باگل سفید یاری برسانید. هرگاه شما این لطف خودراازاهل محبت دریغ ندارید، بدون تردید نام شما جاودان خواهد ماندوشایستگی احترام‌واعتماد مردم را خواهید یافت وطبعا در آنصورت تمام دلدادگان‌شمارا خواهند ستود.ومدایحی درستایش شما خواهند سرود.

• • •

شاعر سرای محمد محسن بنظر میرسد. او در حضور فرمانروای هند مشغول‌خواندن شعر است :

از مسامات او گشو د آغوش
چون نی انبان، هزار رنگ‌خروش
ساز ها سر کشید ازآن پیکر
هر یکی عا لم نوای دگر
ارغنون عرضه داد پهلو یش
چنگ گل کرد وضع زانویش
مغزعود از کدوی سر جوشید
ر شتهٔ چنگ رابه مو پوشید
پس به هر عضو آن جنون‌پرواز
بست سحر نفس بریشم ساز

فرمانروا میپرسد :

ژوندون

ـ این فقط زادهٔ تصور شاعرانهٔ تواست ویااینکه حقیقتا چنین سراینده ای‌وجوددارد؟

ـ این یك حقیقت است ... جوانی که‌از سرزمین های دور دست درینجا رسیده‌چنان استادانه میسرایدکه می ارزد سرا یند گـان دیگر بند گیش را بپذیرند . چه‌آواز زیـبا ولذت بخش وپر جاذبه ای ! ...

او باز هم بخواندن شعر ادامه میدهد:

«از» فلا ن گـلشن بهشت قفس

عند لیبی فشانده با ل هوس

در طر بگاه مـاز اوج قبـول

همچو و حیش فتاده بال نزول

به جمال آرزوی اهل حضور

به کمال انتخا ب علم سرور

ـ عالم پناها! هرگاه بزمی بزرگ برپـا داشته هنر کـا مدی ومودن را در مـعرض تماشای علاقمندان قرار دهند، بعظمت‌واعتبار عالم پناهی یکبا ر نه‌صدبار افزوده خـواهد شد وصیت شهرت شان درعالم‌خواهدپیچید

ـ «گر درینجای، کا مدی و مودن

ورق صنع را د هنـد شکـن

« حاضران‌جمله ور شگفت شوند

زین سرا شادمان برون بـروند»

فرمانروا شعر اورا قطع میکند:

ـ کافی است! ما بو فاداری وصداقت‌تو ودولت خواهی صمیما نهٔ تو اطمینان کامل داریم. دهان اورا پر از جواهرات سازید!

سبویی پراز جـواهر نزد مـحمد محسن می آورند واو بـا حرص وآزبر جـواهرات چشم میدوزد و مشتی ازآن گرفته بـدهـان می افگندوحیران میماندباد هان پرازمروارید چه بکند .

فرمانروا به ملازمان سرای دستور میدهد:

ـ برای برپا کردن بزمی بزرگ آمادگی بگیرید! از هفت اقلیم مهما نان فراخوانده شوند. باید بزم مارا انواع گـلهای جـهان بیاراید وبوی انواع می مشا م حاضریـن‌را بنوازد!

صفحه جدیدی از کتاب‌خطی کهن‌بازمیگردد وسطر های زیر ین روی آن جلب تـوجـه میکند :

گشت از شوق آن دورهزن هوش

گو شها چشم وچشمها همه گوش

صحن وسیع وپیشتا قهای سرای بزرگ بنظر میر سد. در ختان بانواع مـیوه هـا وسنگپاره های گرانبهای موجدار وتار های زرین گو ناگون آراسته شده اند. فرمانروای هند براریـکه امارت تکیه داده وگلـوبندی دراز پراز مرجانهای نایاب گرانبها برگردن آویخته است .

درکنار تخت ز یر سایـبان خسروانـه، امرا صف کشیده اند. مهمانانی که از هفت اقلیم فرا خوانده شده اند، روی فرشهای نرم نشسته اند . بـرفراز تخت سایبانـی بزرگ مزین بانقشهای گوناگون را بـاتار های زرین بسته اند . وپو پکهای زرحل‌آن در هوا معلق است .

از لابلای سایبان ، آسمان نیلگون دیده میشود واز سوی دیگر منظرهٔ کوشك پراز نقش ونگار جلوه گر است . دعوت باوج‌خود میرسد ، مهمانان‌سر شار ازنشهٔ می‌میگروند وساقیان پیوسته ازسبومی درقدح میریزند.

راجه‌ای کـه روی فر ش نشسته ازجـا برمیخیزد وطوطی زیبایی را از قفس کشیده بر حلقه ای رنگین می نشاند. پیر مردی‌هم که کتابی بدست دارد باراجه ازجابرمیخیزد.

مودن در قطار مهـمانـان نشسته وتنپور خودرا بد ست دارد . اوراجه وپیر مـردرا بدقت ازنظر میگذراند.

راجه در حالیکه پیر مرد کوچك اندام‌را بادست نشان میدهد، میگوید:

ـ عالم پناها!میرزای خو شنویس‌وخطاط من کتاب «طو طینامه» را بنام نـامـی شما استنساخ کرده‌است.

میرزای خوشخط باقد خمیده تعظیم کنان یك دوقدم جلو میرود و کتابی راکه‌دردست دارد، بیکی از ندیمان تقدیم میکند.

راجه بسخن ادامه میدهد:

ـ واینهم یگانه طوطی منحصر بـفرد درجهان است که حرف میزند. این هـمان طوطی سخنگو است که آنهمه قصه هارابـه «خجسته» حکایت نموده است.

امیر یك سیم حلقه ای راکه‌طوطی‌براونشسته است ، از دست راجه میگیرد. فرمانـروا مغرورانه میپرسد:

ـ چرا این طوطی خا موش نشسته وبما سلام نمیدهد؟

ـ سرور من! بعد از آنکه قصه های‌این طوطی بتمام السنه جهان ترجمه گـردید،او خیلی از خود راضی شده واکنون صد سال میگذرد که حتی یك کلمه هم حرف‌نمیزند.

فرمانروا خنده ای حـا کی از مـمنونیت میکند:

ـ اکنون که نزد ما رسیده است،ناگزیر حرف خواهد زد! درسمت چپ تخت گذاشته شود.

کامدی که بر ایوان استاده بود چشم‌از طوطی بر نمیداشت . پـرهای این مـرغ، زنگاری رنگ بود و بردور گردنش حلقه‌ای گلابی رنگ دیده میشد وچنگالهای خـودرا برحلقه آهنین چسپانده بود. امیر یك چشم آنرا درسمت چپ تخت می آویزد.

شاعر محمد محسن باشارهٔ فرمانروای‌هند مودن رابه خا ستن تکلیف مینماید.

مودن از جابر خا سته بسوی فرمانروا تنظیم میکند .

کامدی از ایوان بسوی اوچشم دوخـته است.

مودن اورا نمی بیند وبعد از آنکه تمام حاضرین را ازنظر میگذراندبالانظرمی‌افگند.

کامدی تکانی میخورد وخودرا عقب‌میکشد اما مودن موفق میشود اورا ببیند وباتبسمی سعادتمندانه زخمه برتار میزند وبخواندن‌این این غزل عاشقانه آغاز میکند:

ـ نابود باد دلم اگر هوای دیگری‌جزتو کند ونیز هرآن دلی که‌عشق‌تو درسرپرورد.

ـ نومیدی نصیب باد مرا اگر آرزوی‌وصل دیگری را دردل دهم راه دهم ونیزهران‌کسی راکه بوصال تو اندیشد.

سراینده لحظه ای خاموش میماند ونـفس عمیق میکشد . سرود دلنشین موردقبول‌اهل مجلس قرار میگیرد.

کامدی چهرهٔ خودرا با گوشه‌ای ازدستمال پنهان ساخته ازگوشه ایوان نظر می افگند.

مودن بسرودن ادامه میدهد:

ـ کور باد چشمم اگر جمال دیگری‌را تماشا کند ونیز هرآن چشمی که سویت‌نظر افگند.

ـ لال باد زبانم اگر ذکر غیر برآن رود، ونیز هرآن زبانی که آشکار انامت‌را بگیرد.

او چاره ای جز نگریستن بسوی کامدی ندارد وخطاب باین ماهروی زیباغزل معروف نوایی را میسراید . کا مدی خودرا ازنظر حاضرین در عقب ایوان پنهان ساخته اما دستمال ابریشمین برو کشیده ودزدانه‌سوی سراینده افسونگر مینگرد.

مودن بازهم میسراید .

«ای صنم گردم سوت مدهوش‌و حیرانت‌شوم

دررهت جان بخشم و هرلحظه قربانت‌شوم»

«کاش چون خال لبت جان درتنم‌بخشدوصال

مست از چشمان واز زلف پریشانت شوم»

صداهای پر از التهاب وآواز های‌هیجان آمیز تحسین ازهرطرف بگوش میرسد.

صدای آهنگساز لاغر اندام درتالارمی‌پیچد:

ـ فرمانروایی که چنین سراینده ای‌در اختیار دارد، دراوج سعادت وشاد کـامـی خواهد بود

نوازنده ای دیگر حرف اورا تایدمیکند:

ـ نام نیك فر ما نروایی که چنین‌ترانه‌ی دل انگیزی در حضورش سروده شود، برای همیشه جاودان خواهد ماند.

«باقیدارد»

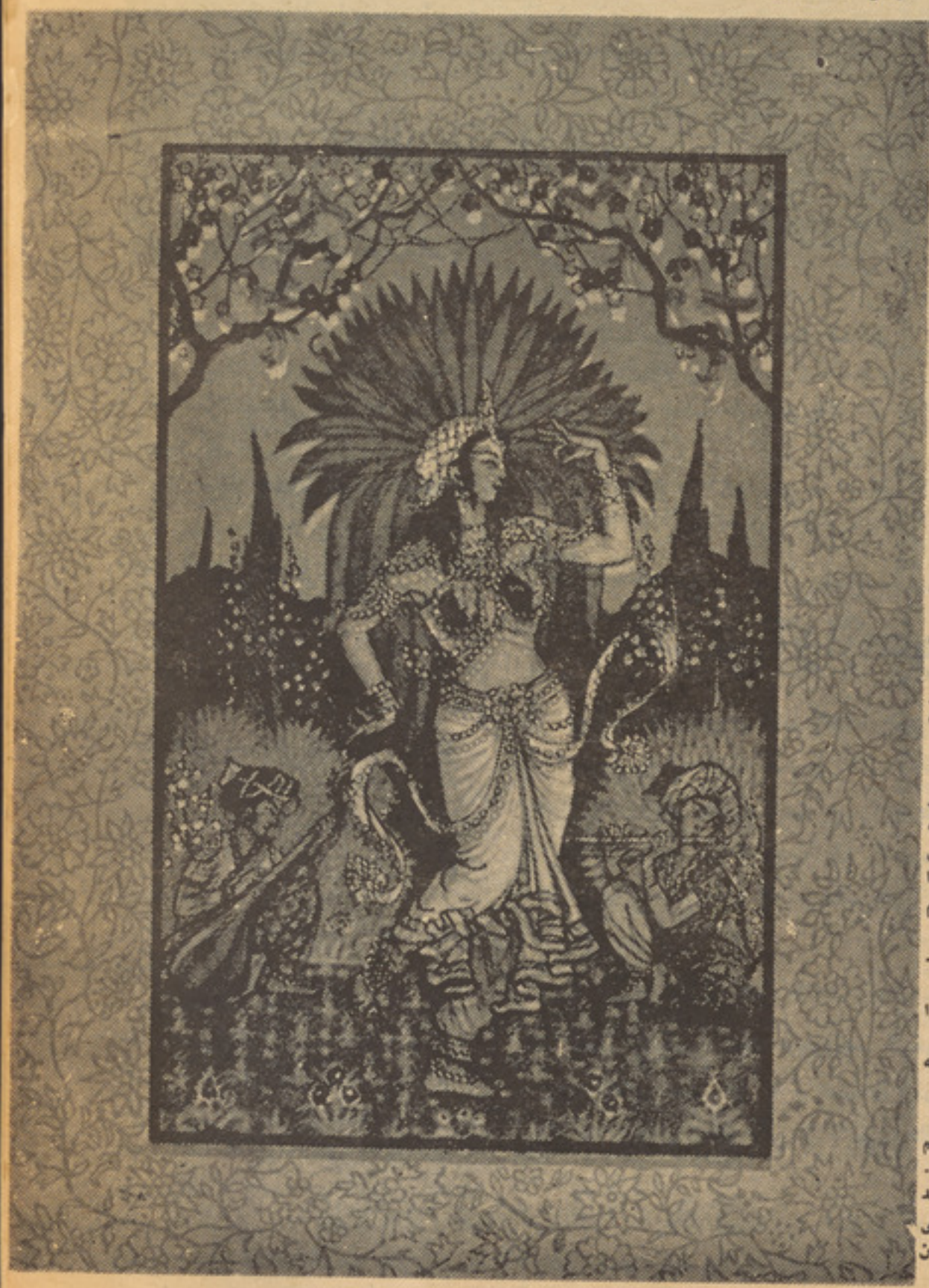

بقیه صفحه ۵۵

غسل آفتاب برای اطفال

طفل را دور بدهید تا اینکه فرق سروی بطرف آفتاب باشد ، بناء ابرو هایش بالای چشمانش حیثیت سایبان را خوا هد گرفت .

در زمستان هر گاه خوا سته باشید در اطاق کلکین باز ، میتوانید طفل خویشرا غسل آفتاب بدهید مشروط برینکه اطاق به اندازه کافی گرم باشد و شمال(باد) بالای طفل نوزد .

دادن غسل آفتاب به طفل‌خویش رابا دود قیقه‌آغاز وآنرا (درمعرض آفتاب قرار دادن) تدریجا در هرروز دو دقیقه علاوه کنید . البته وقت را بین پشت و شکم طفل تقسیم نمایید .

این آفتاب دادن طفل نبا ید از سی یا چهل دقیقه تجاوز نما ید مخصوصا درفصل‌تابستان .ذرهوای گرم موضوع قابل اهمیت اینست که طفل در اثنای غسل آفتاب نباید بسیار زیاد گرمی داده شود . روی دشك چه بالای فرش یا روی زمین طفل رابه اندازیددر جاییکه هواوی ر اسرد خوا هد سا خت ، در بین گهواره یا ریگشانه اندازید ـ اگر طفل سرخ شد (رنگ چهره اش) معلوم میشود که‌با صطلاح بسیا ر گرمی کرده است .

وقتیکه گرمی شعاع آفتاب شدید باشد طفل باید تمام وقت در زیر سایه باشد ـ یکطفل نسبتا کلان که چارغوك ویا بنشیند در جا های گرم یك کلاه ضرورت میداشته‌باشد.

بخاطر باید داشته باشید سرخی که از اثر سو ختگی آفتاب به میان می آید دفعتا معلوم نمی گردد بلکه چندین سا عت بعد از آنکه ضرر و صدمه به کلی وارد گردد ظا هر می‌شود .

بقیه صفحه ۴۵

افغان‌نندارى

نمایش موجود است هنر مندا ن‌افغان نندارى نمایش هارا انجام دهند و ـ این موضوع شامل کار وپلان پیش بینی شده ما میباشد که امید وار ـ استیم اینکار با مساعدت شرا یط وامکا نات تخنیکی هر چه زود تر صورت گیرد.

۷ـ توقع شمااز مردم چیست ؟

ج ـ ازمردم توقع داریم با جهان بینی کامل درکمال بیطرفی در مورد نمایشنا مه‌های ماقضاوت کنند وبا علاقمندی خود ما رادر برابر وظایف مادلگرم ودر همه موارد مارا از پشتیبانی وتشویق بی شا ئبه خود مستفیض بسازند تاما هم در آزادی تشویق وترغیب آنان عا ملا نه تر برای انجام خدمات هنری خود تلاش نمائیم وموفق بانجام خدماتی شویم که مردم ازما توقع دارند.

۸ ـ پیام شما بهنر مندان کشور چیست؟

من‌با مداقه تجارب گذشته باین حقیقت اعتراف میکنم که هنر درکشور وقتی بسر حد ارتقا خواهد رسید که هنرمندان بانیت پاك بکمال صداقت وصمیمیت ـ با همدلی ویگر نگی تمام برای انجام وظایف خود که در واقع خدمت بمردم خدمت به مملکت وخدمت به اجتماع است بکو شند وسعی کنندکه رفتارو گفتار شان متکی به‌فراورد های‌باشدکه‌مردم‌ازاو شان توقع دارد.

وظیفه شناسی‌ـطهارت‌ـعلا قمندی بکار ـ علاقمند ی بمردم ومملکت و اجتماع باید هدف مشخص یك هنر مندباشد تابااین طرز تلقی و تفکر بتوانند هم بخود وهم بهنرو هم بمردم خدمت ارزنده را انجام داده باشند.

صفحه ۷۰

بقیه صفحه ۶۰

مردی بانقاب بقه

باورم نمی آید تاجا ییکه احسا س نموده‌ام میخواست ازمن کمك‌بگیرد.

یك میلیونر از تو تقاضای کمك می کند ایلا؟ باورم نمی شود این بسیار عجیب است ؟

ایلادر پاسخ گفت : وهم عجیب است که سخت از کسی یااز یك ناحیهٔ خاصی هراسی داشت.

تصور می کنم حادثه غم انگیزی ـ برایش روی داده باشد یك اتفا ق غم آلود برای او پیش آمده است ، امشب ممکن است باز بدیدن من بیاید ،من وعده کرده‌ام که با اوحرف بزنم توبمن اجازه صحبت کردن با ماتیلند را میدهی ؟ پدر به فکرفرو رفت .

بلی تو میتوانی بااو حرف بزنی اما اجازه نداری از محیط باغ بااو بیرون بروی ،بتو وعده میکنم دخترم که خودم رابه او نشان ندهم اماحتما درنزدیکی شما خواهم بود.

وتو باور نداری که موضوع‌صحبت او درباره رای باشد ؟

پدر ،نی باور نمی‌کنم پدر،برای مایتلند ،وجود رای واحیانا هراتفاقی برای رای بیفتد بی ارزش تراز آن است که درباره اش بامن صحبت کند ولی من می خواهم بفهمم که اجازه خواهم داشت بادگران هم در بارهٔ آن‌حرف بزنم یاخیر؟

پدرش بالحن خشکی به ایلا گفت باکلونل گاردون می‌خواهی موضوع رادر میان بگذاری ؟ایلا؟تو به او ـ علاقمند هستی؟ رنگ صورت ایلا مثل گل گلاب سرخی آورده پس از مکث کوتاهی جواب داد:آری پدر،او رابسیار دوست دارم.

جان بنت اضافه کرد: امابهر حال این دوستی نباید به سر حدافرا ط برسد عزیزم :نگاهای پدرو دختر بهم تلاقی کرد.

برای ایلا ارزش آنرا داشت که در باره این‌قید گذاری پدر از اوسوال کندو بنابرهمین سبب از پدرش ـ پرسید :چرا نباید ؟.

جان بنت پاسخ داد :برای اینکه آدم چندان مطلوبی هم نیست، من نمی خواهم که‌تو ذرآینده‌به دردسر بیفتی این حرف رابخاطر بتومیگویم که اگر درآینده مواجهه به غم‌واندوه باشی سبب آن من‌خواهم بود!.

رنگ صورت ایلا مانند گچ‌سفید شده‌گفت :وتو فکر میکنی که من باید چه بکنم؟.

اواز جایش بلندشده به طرف ایلا رفت وبازوی خودرا بدور شانه ایلاحلقه کرد.

انچه که‌توهم می خواهی اینست ایلا ،که من برای گناهای خود طلب آمرزش بکنم شاید او بعدا متو جه نشود ،اما من مدتها ست که به کار های خارق العاده باور ندارم.

بقیه در صفحه ۷۷

بقیه صفحه ٤٤

آمریت صنایع

مقبول طبع تماشا چیان عزیز قرا ر بگیرد.

در اخیر از بناغلی کهزاد خواهش می نمائیم آرزو خود را وپیا می را که‌به هنرمندان دارندتشریح‌نمایند

بناغلی کهزاد میگوید :

ـ من از تمام هنر مندان افغانستان خواهش میکنم که بایك نیت پا ك و بی آلایش گرد هم جمع شوند ویك سندیکای هنرمندان را برای اولین بار تشکیل بدهند ومسیر خد مت خودرا در راه اعتلای وطن عز یز ونظام نوین ما صادقانه بصور ت دسته جمعی تعیین‌نمایند،البته‌آمریت صنایع مستظر فه از نقطه نظرارتباط موضوع برای عملی ساختن این مفکوره ازتمام هنر مندان وصاحبان ذوق صمیمانه استقبال میکند.

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیائید تا بهترین آواز خوان‌سال‌را انتخاب نمائیم).

بیائید تا بمنظور تشویق هنر وهنر مندان نظربیطر فانه‌و بیغرضانهٔ خود را ابراز نمائیم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظرتا نرا انتخاب و نامه را ضمیمهٔ یك تکت‌پستی پنجاه پولی افغانی با طل نشده رایج به اداره جوایزمطبوعاتی‌وکلتوری وزارت اطلاعات و کلتور ارسال دار ید .

عواید بصندوق هنر مندان‌انتقال‌میابد .

باین تر تیب شما میتوانید هم‌خواننده مورد نظر تانرا انتخاب کنید وهم کمکی بصندوق هنر مندا ن‌نمائید.

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری‌نظر بدون تکت پو ستی باطل شده رانمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تیلفون۲۰۸۵۳ و نمره ارتباطی ۹۳ ـ ۲۰٤۵۱ مراجعه نمائید .

سوار کاران

مردم سرزمین شمال به کشت وکارعلاقه‌فراوان دارند.

ـ حکیم نام دارد وازبهترین چاپ‌اندازان آقچه است .

در دلم آرزو کردم که حکیم‌برنده شود.

بعدتر، یکی از سواران بز را برداشت وباشتاب به راه افتاد . سواران دیگردنبالش کردند . حکیم از همه جلو تر بود . هردو چار بغل میتافتند . حکیم درکنار حریفش قرار گرفت. خودش راچنان به‌سوی حریف خم کرد که به جزیك پادر رکاب، دیگرتکیه گاهی نداشت ودر ینحال بزرا ازحریف‌ربود وبه سوی هدف بنای تاخت راگذاشت.اوبز رابه دا یرهٔ حلا ل افگند وآوازی بر آورد.

تماشا گران یگا نه زن بودم . ازفرار موتر تایید کردند.

تما شا گران کلچه وشیرینی میخوردند وبا شان مانی میخند یـد ند من درمیـان تماشاگران یگانه زن بودم. از فرار مـوتر عکسبر داری میکردم وچشمهای همه متوجه من بود.

چار ساعت بازی ادامه یافت. بزچندین بار پارچه ، پارچه شد وبز های تازه یـی آودند. اسپ ها چنان آموزش دیده اندکـه وقتی بز بر زمیـن افتاده بـاشد ، روی‌آن بایستند وفقط به سوار خـود شان اجـازه بدهند که آن را بردارد.

زنان نیز در پهلو ی مردان به موسیقی عشق می ورزند.

پا د اش

لختی بازی متوقف شد تا سواران تـازه نفس به میدان آیند چاپ اندازی با بـینی شکسته بزرا به دست آورد وتوسط گـروه سواران حلقه شد. ضربه های تازیانه بـه سر وروی او باریدن گرفت ووی ناگزیرشد بزرا رها کند.

پیش از آنکه بز به زمین بیفتد، حکیم‌آن رابرداشت راهی برای خودش باز کرد وبه سوی تمـاشا گران تـاخت. فریاد وفغان‌از تماشاگران برخاست . ولی‌هیچکس صدمه‌یی ندید.

حکیم توانست بازهم فاصلهٔ لازم‌را طی کند ودرحالی که سواران دیگر به دنبالش بودند، بزرا به دایرهٔ حلال برساند.باردیگر فریاد های ستایش آمیز به‌هوا بلند شد.

درپا یان او جایزه اش رایك سکه‌طلا قدیم بخارایی بود، دریافت کرد وختم بازی اعلام شد. چاپ اندازان به‌سوی قرار گـاه هایشان رهسپار گشتند. خسته بودند.

شوهرم به سوی من دید وبیتی‌از«کپلنگ» خواند:

«فریاد ها وصدا ها خاموش میشود
شاهان وسرگردان‌ازهم جدا میگردند...»
در آسمان پرنده‌یی تنها در پرواز بود
ومادر میان میدان قرار داشتیم .

ختم

بقیه صفحه ۲۹

نوروز باستانی وبرخی ...

که برای افزایش قشنگی آن نواری سرخ بدور گردن صراحی میدوزند.

سبزنا رادر ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در محلی که اهل خانه نشسته اند قرار میدهند تا سال نو را با دیدن سبزه آغاز کنند و مدت ۱۳ روز بعد که سبزه های آن رو به زردی میگذارد ، از خا بیرون میکنند و در کوچه می اندازند .

خانه تکانی :

رسم دیگری که آنهم جز تشریفات استقبال نوروز است ، خانه تکانی است که وقت آن از یك هفته قبل از نوروز تا روز آخر حوت است ، در این روز ها به رفت و روب اطاقها و گرد گیری از در و دیوار و شستن لباسها و ظرفها وسفید کردن مس هامی پردازند تادر آغاز سال نو ، سیاهی وچرك و کثافت در خانه نباشد .

هفت میوه :

هفت میوه عبارتست از تهیه یك نوع نوشیدنی مطبوع که از خیسانیدن کشمش و مغز بادام و اشتق و دیگر میوه های خشکباردر آب خالص تهیه میشود که از نظر طبی هم یك نوشابه مقوی بشمار میرود و تهیه آن از هفت تا پنج روز به نوروز مانده آغاز میشود ، در روز نو روز هر کس از اهل خانه یکی دو پیاله از آب هفت میوه می نوشد و بعضی از خانواده ها کاسه ای از آن برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند .

سمنك :

سمنك غذایی است که از گندم تیج زده بدست می آید ، هنگامی که گندم تیج میزند ، طعمی شرین پیدا میکند که بعضی از خانواده ها با استفاده از شیر بنی طبیعی آن، با تشریفات مخصوصی به طبخ سمنك میپردازند و پس از آنکه تهیه شد ، مقداری به رسم تحفه برای همسا یگان و اقارب خود نیز میفرستند تا در روز نوروز صرف نمایند .

سوهان :

سوهان یا حلوای سوهان یك نوع شیرینی نازك و لذیذ است که آنهم از گندم تیج زده تهیه میشود ، بعضی از خانواده ها در وقت تهیه آن که ترتیب مخصوصی دارد مقداری شکر و روغن هم با آن می افزایند وچند دانه مغز پسته روی هر قرص آن می پاشند تا مطبو عتر شود حلوای سوهان سابقا شیر بنی مخصوص روز نو روز بود ولی اکنون علاوه بر نو روز در سایر فصول سال هم بعضی ها تهیه می نمایند .

کلچه نو روزی :

کلچه نو روزی ، کلچه هایی از نان قندی است که مخصوصا برای نو روز می پزند وبقدر توانایی مادی خود روغن و شکر با خمیر آن می آمیزند .

ماهی و جلیبی :

از جملهٔ خوراکی هایی که علاوه برسایر فصول سال ، خوردن آن در شب و روز نو روز بسیاررایج است ماهی و جلیبی است که بعضی از عوام عقیده دارند خوردن ماهی در شب نو روز ، برای تصفیه دستگاه ها ضمه از امراض مفید است و جلیبی را هم از خوراکی های مخصوص شب و روز نو روز می پندارند بدون اینکه برای آن خاصیتی قائل باشند .

مرغ سفید و سبزی :

بعضی از خانواده ها حتی اگر در تمام سال از خوردن گوشت و پلو محروم باشند ، به هر قیمتی که ممکن باشد تلاش میکنند که در شب نو روز سفره ایشان از پلو و گوشت مرغ آنهم مرغ سفید و سبزی رنگین باشد ، مقداری از آن را هم ذخیره میکنند تا در ساعت تحویل سال خانه ایشان از روزی خالی نباشد و آنرا در روز نو روز یا شب دوم حمل صرف میکنند .

شب مرده ها

شب اخر سال را برای یاد آوری ازاموات تخصیص میدهند ،حلوامیپزند و فاتحه واخلاص میخوانند وبرای اموات طلب مغفرت میکنند .

هفت سین :

مقصود ازهفت سین ، هفت چیزاعم از خوردنی و غیره آن است که قبل از تحویل آفتاب به برج حمل در سفره ای چیده میشود واهل خانه در ساعت تحویل سال گردآن حلقه میزنند و بعد از روز نو روز آن سفره را جمع می کنند. این هفت چیز باید با حرف سین شروع شده باشد مثلا سیب . سنجد . سرکه ، سبزنا ، سیاهدانه (تخمهای سیاهی که روی نان می پاشند) سمنك و سوهان . در سفره های هفت سین آیینه ، عسل ، پنیر، گلابدان ، گل ، نمك هم گذاشته میشود .

بوی خوش :

بعضی از خانواده ها بخور بوی خوش را نیز در ساعت تحویل سال لازم میدانند و چیز های معطر مانند عود را در آن ساعت می سوزانند و اگر تهیه عود مشکل باشد اسپند دود میکند .

هفت سلام :

از جمله آداب نو روز که دربعضی فامیلها مرسوم است یکی هم نوشیدنی آبی است که بوسیله هفت سلام متبرك شده است . قبل از تحویل سال بر کاسه چینی به مشك و زعفران و عرق گلاب هفت آیه از قرآن کریم را که با کلمه سلام شروع شده است می نویسند و بعد در آن کاسه آب میریزند پس از تحویل سال هر یك از افراد خانواده ، جرعه ای از آن به نیت تبرك می نوشند .

نور :

در بسیاری از فامیلها قبل از تحویل سال ، چراغی را روشن میکنند و آنرا در محلی که از دسترس اطفال دور باشد می گذارند تا به خاموش کردن آن مبادرت ننمایند ، این چراغ را تا وقتی که خودش بعلت تمام شدن فلیته (پلته) یاتیل خاموش نشود هیچکس خاموش نمیکند و عقیده دارند سالی که با نور آغاز شود ، تا پایان سال ، بخوشی خواهد گذشت .

تخم رنگ کرده :

بعضی از خانواده ها به تعداد فرزندان خود ، تخم مرغ جوش داده و رنگ کرده را قبل از شب نو روز آماده میکنند و بعداز تحویل سال به هر یك از آنها یك دانه میدهند و توصیه میکنند که آنرا فقط خودش بخورد و به کس دیگر ندهد تا درطول سال آسیب نبیند .

دعا :

خلاصه اینکه آداب و مراسم نو روز بسیار است که در هر شهر و دیار وطن ما به ترتیب خاصی اجرا میشود ولی رسم عمومی که در همه جا بیك صورت اجرا میشود، مصافحه و بغل کشی و تبریك گفتن به یکدیگر است .

اما ازین هم مهمتر توجهی است که همه در آن روز به آفریننده جهان و پدید آورنده بهار و خزان دارند و به زبان حال برکت و سعادت و صحت وتوفیق میخواهند تا سال نو رابا همه یاران ودوستان بخوشی بگذرانند و در طی سال عمل خیری انجام دهند که مقرون به رضای خالق و مخلوق باشد .

خدا قسمت کند عیشی چنین را
عموم مومنات و مومنین را . . .

بقیه صفحه ۲۵

سه عروسی ...

تعمیم سادگی و مصرف کم در عروسیها انگیزه بزرگ را دیو افغا نستان را درین قسمت تشکیل میدهد .

پرو گرام فوق العاده نو روزی رادیو افغا نستان را اجرای بخش های متنوع واشکال جدید مسابقات ذهنی توافق نظر ، من کیستم ، من چیستم ، آنچه که نه بلی و نه خیر را میپذیرد و هر چه دلت خواست بپرس «رو گروپی» رنگینی خاصی بخشیده و مانند نسیم جانپرور بهاری برای عروسها وداماد ها و همچنان سایر اشتراك کنند گان و شنو ند گان رادیو افغا نستان دل انگیز و خواستنی بود . و خاطره آن همچون برگهای تازه بهاری بردرخت سال در ذهن و روح شنو ند گان باقی خواهد ماند .

بخاطر همین رنگینی وعلاقه بینند گان و شنو ند گان این پرو گرام بود که آنرا در ردیف آثار یکه برای جوایز مطبو عاتی در نظر گرفته شده کاندید نموده اند

بقیه صفحه ۲٤

نامهٔای از لیلا

و آن نامه ها که بدفتر مجلـــه رسیده است ، هر کدام چون گنجی برای من ارزش دارد . همهٔ آنهـا اگر انباشته از همدردی و راهنمایی است و یا مملو از نکو هش‌وملامت.

دوستان خوب من ! من از شما متشکرم . من‌ازشماسپاسگذارم که‌در روز های یخزده و سرد و در شب های طولانی و پایان نا پذیر زمستان روی تخت‌شفا خانه تنهایم‌نگذاشتید و در خلال یاد داشتهایم با من‌بودید و با من حرف زدید . دراین سه ، چهار سال اخیر این خوشحال‌کننده ترین چیزی است کـــه با آن بر- خوردم و با خواندن هر نامه ای از شما دوستان ، برای ماتی درخلسه و آرامش فرو رفتم ، آرا مشی که مدتی است از من گریخته و ازمن روبرگردانده ست .

دوستان خوب من ! آرزوی مـن این است که هر گز در زندگی‌رنجی نبینید و هر گز چون من سعا دت و کامگاری از شما نگریزد .

آقای دیدبان ! نو روز بدید نم آمدید . انتظار داشتم که بیا یید، اما آن دستهٔ گل و آن قطی چاکلیت اضافی بود .

همان آمدن تان دنیایی برایم می- ارزید ، دیگر گل و چاکلیت برای چه ؟

می بینید من چه دخترناسپاسی هستم ، عوض اینکه از شماتشکر کنم اعتراض میکنم . اما ، مطمئنم که شما مرا می بخشید . همینطور نیست ؟

بگذرم . شما با نوشتن دوبارهٔ یاد داشت های من ، که نامش را گذاشته اید «تنظیم» ، دچارگرفتاری یی شده اید ،علاوه بر گرفتار یهای معمول مجله . وقتی من آن دفترچه را در اختیار تان گذاشتم ، خیال نمیکردم ، قصهٔ زندگی من رنگـ داستان به خود بگیرد ، داستانی‌که انسجام و پیوستگی و یکر نگـــی داشته باشد . واگر دیگران ندا نند، من خوب میدانم که شما برای من وبرای یاد داشتهای من ، چه‌زحمتی میکشید . در قبال این زحمت فقط سپاسگذاری ام را بپذیرید ، چیزی ارزشمند تر از ین ندارم که‌پیکش شما کنم .

بهر حال آقای دیدبان ! در اخیر خواهشی دارم و آن اینکه درنوشتن دوبارهٔ یاد داشت ها یا به قـــول خودتان در «تنظیم» آن ، کاری‌نکنید که من از هر جهت پاك و منزه‌جلوه کنم و کسی باشم که همیشه حق بجانب او بوده است . گرچه‌تاکنون چنین نکرده اید و از این جهت از شما تشکر میکنم ، چون می دانید که من هم انسانم ، من هم لغزش هایی داشته ام و در حوادثی که‌بر من گذشته است بدون دخالت نبوده ام ، اگرچه این دخالت ، از ظلمی که دیگران بر من روا داشته انـد چیزی نمیکاهد و ایشا نرا تبرئـه نمیکند .

امید من این است در آینده این موضوع بیشترمورد توجه تان‌باشد.

باشایسته ترین احترامات «لیلا»

شفاخانه ...

بقیه صفحه ٤٦

بناغلی خیال...

از جمله هنر پیشه گانیکه از او شان نامبرده شد سومـا ،بنا غلـی رحیم غفاری ،بناغلی وحید خلانـــد بناغلی رحیم مهریار ،بنا غلی محمد نعیم ،بناغلی احمد مرید جمشید در همین آمریت تحت تربیه گرفته شده اند.

ج: ـ آمریت موسیقی در پهلـوی پروگرام های موسیقی هفته وار ـ خویش پروگرام یك ساعته خا ص جمهوری راکه‌به افتخار روز بزرگ تاریخی ترتیب شده وشامل‌آهنگهای جمهوری بود به آواز محبوب تر ین هنر مندان کشور بتاریخ ۲۷ر۵ر۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشـر سپرد که‌پروگرام مذکور موردعلا قه ودلچسپی شنوندگان رادیوافغانستان قرار گرفت‌وهم در روزهای جشـن استقلال پروگرام یك ساعته در باره استقلال وجمـــهوریت از رادیـــو افغانستان پخش نمود.

د : ـ آمریت موسیقی برعـلا وه مکلفیت های موسیقی خویش درتربیه وپرورش استعداد های هنری نیز توجه خویش را مبذول داشته وبرای تر بیه همین استعداد ها کورس های آواز، رباب ودلربا راهم دایر نموده است‌که‌تربیه وآموختن برای‌یکتعداد از شاگردان در کورس آواز خوانی به عهده استاد رحیم بخش میبا شد این شا گردان تحت رهنما ئی‌استاد موصوف کوشیده اند تا اولتر ازهمه بمبادی موسیقی آشنائی کامل پیدا نموده‌یعنی به شناخت سر ها و ـ اشکال راگ ها وسبك غزل سرائی موفق گردند تعداد شاگردا نی که درین کورس به مشق می پردازنددر حدود پانزده نفر است.

شاگردان کورس های تر بیو ی سه پروگرام از طریق رادیوافغانستان بسمع شنو ند گان رسانیده اند کـه موردتقدیر شنوندگان‌واقع‌شده‌است همچنان فلم پنج دقیقه ئی‌از فعالیت های آمریت موسیقی توسط افغـا ن فلم تهیه وبه‌سینماهای کشورنمایش داده شده است.

برعلاوه کورس آمریت موسیقی تمام جوانانی راکه استعداد آواز خو انی داشته باشند تحت تربیه گرفته و بعد از آشناسا ختن آنها به سر ، لی وتال ،کمپوز های جدید به آنها یاد داده وآواز شان را از طر یـــق رادیو افغانستان به سمع شنوندگان میرساند، امتحان گرفتن از هنر ـ مندانی که میخواهند جواز هنـــری بگیرند به کمك هیئت فنی رادیـــو افغانستان نیز از وظایف آمریـــت موسیقی بوده واین آمریت در آینده فعالیت های موسیقی را در سرا سر کشور مراقبت وکنترول خوا هـــد کرد.

ه : ـ آمریت موسیقی بر عـلاوه کورس آواز خوانی کورس ربـا ب نوازی هم دارد که بکتعداد ازشاگردان راتحت رهبری ورهنمایی استـــاد محمد عمر رباب نواز معروف کشور تربیه نموده است که تعداد ایـــن شاگردان به هشت نفر میر سدنیست که از کورس آواز کمتر است ،استاد به کورس آواز کمتر است که استاد مجبور است تانواختن وتر تیـــب گرفتن سازرابه شاگردان به طـــور انفرادی بیاموزد ایـن شعبه نیـــز متعلمین را اول ترازهمه‌به اصو ل نواختن رباب ومبادی موسیقی و ـ شنا خت سرهـا وراگ هـا آشنا ساخته است این شاگردان برعـلاوه نواختن راگ ها آهنگها ونغمات‌ملی ومحلی را نیز مو فقانه می نوازند.

و : ـ آمریت موسیقی در پهلو ی کورس های آواز خوانی ورباب‌نوازی

بقیه در صفحه ۷۷

بقیه صفحه ۵۷

روابط خانوادگی

از منزل دارند شرط اساسی‌زندگی آرام آنها ست .

مثلا شوهر جوانی که از وظیفـــه خویش عصر به خانه بر میگـــردد نباید خستگی های روز را بـــرخ همسرش کشیده و خود را در امور منزل بکلی بی اعتنا نشان داده و تنها زن را مکلف به‌اموراداره‌منزل دانسته وخود را بی‌مسئولیت نشان دهدو یا بر عکس اگر خانم خانـــه از وظیفه خویش بر میگردد ماندگی از کار رابها نه‌قرار نـداده در امـــور منزل خود را بی اعتنا نشان ندهدو هردو مشتر کا در پیشبرد امـــور منزل سهم بگیرند .

بقیه صفحه ۵۷

صحت وزیبائی

دختر های جوان‌توجه کنندکه خـــو ردن نوشیدنی های سرد ، شیرینی ومیوه خشك وهمچنین غـذاهای ازقبیل کچالو استعدادچاقی آنان را افزایش میدهـــد ولازم است که‌در خوردن این مواد نهایت صرفه جویی‌وپرهیز بعمل آید.

توجه به‌ورزش فوق‌العاده واجد اهمیـــت است. یك دختر جوان درعر ض یکسا عت آب‌بازی معادل ۷۰۰ کالری انر ژی صر ف میکند ویك ساعت تینس به ۵۰۰ ویکساعت بایسکل سواری به ٤۰۰ کالری احتیـاج‌دارد واین‌به ورزش ها کاملا برای تناسب اندام مفیداست، خاصه اگر بارزیم متـــاسب توام باشد که‌درآن صورت هرگونه استعداد چدی چاق شدن بدن را ازبین خواهد بردواندامـی متناسب وزیبا بوجود خواهدآورد.

«مادام سن» جلوهٔ شگفتی های ا

من هنگام بر رسی فلم «فرانکیشتین باید نابود شود» ، در روز نا مه «انیس» نوشتم که « فر انکیشتین» محصول دوره بیست کـه دانش بشری ، در هر زمینه یی ، به‌رشد پر شتاب آغاز کرده بود . اکنون. باهمان بر داشت فلسفی ـاجتماعی میخوا هم بگو یم که «مادام سـن» محصول دورا نیست که دانش و تکنالوجی بافراورده های شگفتی انگیز ، اندیشه و تخیل آدمیان را بیشتر از پیش قدرت پـرواز داده است. (مادام‌سن) زاده‌تخلیل‌انسان است‌در شرایطی که‌دانش‌و تکنالوجی در نیمهٔ دوم‌سده بیستم فراهم‌آورده است .

زن قدرتمند

آدمهای داستانی شگفتی انگیـز قرن ما بیشتر مردان بوده اند . چنانکه«دراکیولا» مردبوده. «تارزن» مرد بوده، (فرانکیشتین) مردبوده‌و همینطور دیگران ولی (لومور هیم) و«باری شیر» که (مادام سـن) را ساخته اند ، خواسته اند به این قهر مان تازگی دیگری هم بد هند» «مادام سن» زن است .

این قهرمان زنیست سخت قدرتمند که‌مردان وزنان بسیاری رادر خدمت خودش گماشته است . افزون برین، مغز های دانشمندان بزرگ دراختیار اوست . این مغز ها که از خـود اختیاری ندارند ، با نهایت از خود گذری به «مادام سن» خدمت میکنند واین قهرمان قدرتمند به قدرتی‌که دارد ، بسنده نمیکند ، خواستـار قدرت بیشتر است . و همین‌انگیزه ماجرایی رابه میان‌میاورد که‌رویداد های فلم بران استوار است .

در تلاش «پو لاریس»

مردی بـه نـام (لاونس) پس از آنکه معشو قه‌اش ناپدیـد میشو د کارش را رها میکند . اصرارسودی ندارد و او غمزده و غصه ناك‌اینسو وآنسو میگردد. ویکروز در میـان پارکی دوزن تارك دنیا وی‌رابیهوش میسازند وبه کمك چند مرددیگری میربایندش .

«لاور نس» که چشم باز میکنـد ، در میبا بد که‌اسیر پنجه «مادام‌سن» شده است. «مادام سن» بـا نشان دادن فلمی به (لاورنس) میگوید که معشوقه اش به دست یك سازمان جاسوسی در پاریس به‌قتل رسیده است. فلمی که «مادام سن» نشا ن میدهد ، بیانگر شکنجه هاییست‌که معشوقهٔ لاورنس متحمل شده است.

«لاورنس» در آغاز نمیداند بـرا ی چه‌به کاخ «مادام سن» آورده شده است و این زن ترس آفرین از او چه میخواهد سر انجام ،«مادام سن» حقیقت را بااو در میان میگذارد و از او میخواهد که فرمانده یك زیر دریایی اتومی را که حامل راکتهای «پو لاریس »است، بر باید. چرا او برای این کار انتخاب شده است ؟ برای اینکه «لاورنس» این فرمانده‌را میشناسد و روز گاری با او همکار بوده است .

«لاور نس» به ربودن‌فرمانده مو فق میشود و در آخرین لحظه هـای پیروزی (مادام‌سن) صفحه‌برمیگردد وفر مانده که در کاخ (مادام سن) شست و شوی مغزی دیده است ، گرفتار میگردد .

سحر کمره

چنین فلمی اثر ناك نمیتواند بود مگر اینکه از صحنه آرایی خاص و تکنیکهای فلمبرداری استفاده شود. ودر فلم مورد نظر ما از هر دو عامل خوب کار گرفـته شده است . در صحنه ها و سکو نیسها بیکـه وضعیت غیرعادی وخارق العاده ر.ی صحنه میاید ، کمره حساسـتـر میشود وتکنیکهای پیچیده فضا ی مساعدی برای اثر آفرینی ایجـاد میکند. درین‌صحنه‌ها وسکوینسها کمره در کار خودش پیروز است‌وبا قدرت سحرانگیزش برپرده نقشهای شگفتی انگیز رسم میکند ،نقشهایی که با همهٔ عجیب بودن شان جالب‌و پذیرفتنیست .

از : ناب

«دو کهلاری» وبیچاره «شتر

چراغها روشن شد و تماشاگران پس از آنکه تقریبا سه ساعت رادر تاریکی به تصویر های روی پرده خیره شده بودند ، بر خاستند که بیرون بروند . چهره هایشان خسته بودو نوعی بلا تکلیفی در آن‌هـا خوانده میشد .

تصویر هایی که این تماشاگران در درازای سه ساعت دیده بودند، تصویر هایی بودمتحرك. این تصویر ها میخندیدند ، میگریستند ، می رقصیدند، و میجنگیدند . ولی این جنبیدنها، این خندیدنها ، ا یـن گریستنها ، این رقصیدنها و این جنگیدنها دلالت بدیـن نمیکرد کـه این تصویر ها آدمهای زنده یـی هستند . یا کم از کم تصویر های آدمهای زنده هستند .

برای اینکه این تصویر ها بـه گدیهای کو کیی میماندند که کودکی بدون هیچ هدفی آنهارا کوك کند وبه هر سو بدواند . آنوقت معلوم است دیگر که این گدیهای کوکی هستی خود شان را تثبیت نمیتواند کرد و کاری هم برای اثبات وجود حیات در خود شان از دست شان ساخته نیست .

ـ این‌که قصه نبود وقصهٔ فلمی شاید بگویید :

ـاین که قصه نبود دو قصهٔ فلمی نبود .

من در جواب میگویم :

ـفلم «دو کهلاری» هم قصه یـی نداشت و قصهٔ فلمی نداشت .

شاید بگو یید :

ـاز آنچه‌گفته شد، چیزی‌نمیتوان فهمید . اصلا چیزی برای فهمیدن درآن وجود نداشت .

من در جواب میگو یم :

ـاز فلم «دو کهلاری » هم چیز ی نمیتوان فهمید. اصلا چیزی برای فهمیدن درین فلم وجود نداشت .

شاید بگویید :

ـدر آنچه تو گفتی ، شوری ، هیجانی و کششی سراغ نمیتوان کرد .

من در جواب میگویم :

ـدر فلم «دوکهلاری» هم شوری، هیجانی‌و کششی سراغ نمیتوان‌کرد

شاید بگویید :

ـدر آنچه‌توگفتی عمقی وجـود ندارد .

من جواب میدهم :

ـدر فلم «دو کهلاری» هم عمقـی وجود ندارد .

شاید بگویید :

ـپس دیدن این فلم ضیاع وقت است .

من جواب میدهم :

ـکا ملا دوست من ، کاملاضیاع وقت است .

وبا همه اینها ، بیچاره «پشترو گن سنها».

شاید بگویید :

ـچرا بیچاره «شترو گن سنها »

پاسخ من این است :

ـبرای اینکه‌درین فلم از(شتروگن سنها»، ازین بازیگر خوب ، یـك گدی کوکی ساخته اند. واوباتمام قدرتش تلاش میکند که ازین حالت خودش را بیرون بـکشد ، زنـده شود ، تنفس کند ، بازی کند ،ولی تلاش او نتیجهٔ بزرگی به بارنمیاورد واو همچنان یك گدی کوکی باقی میماند وناگزیر است «بـازی»، را باگد یهای کوکی دیگر ، که شماره شان خیلی زیاد است ، ادامه بدهد.

خط افقی وپینه ها

جریان فلم مثل یك خط افقیست مثل آبیست که آهسته و بدون‌تموج به پیش‌میرود،یا ظاهراً معلوم‌میشود که به پیش میرود . از نظر ساختمان این فلم پینه ها ییست که بهم‌وصل

مغز های دانشمندان بزرگ درخدمت «مادام سن» است .

...انش

و همینطور صحنه آرایی محکم داستوار است . فلم قصهٔ عجایت دانش و تکنا لو جیست ودر آرایش صحنه ها از دانش و تکنا لوجی خوب به کار گرفته شده است .

ارزیابی موضوع

موضوعی چون موضوع فلم «مادام سن» به نظر من ، برای تماشاگر ما سودمند میتواند بود . تما شا گر ما که ازفرا ورده های علم دوران ما خیلی‌کم دیده است ، با تماشای این فلم ،نظر خودش‌را وحدسیات خودش را درباره پدیده های علمی گسترش بدهد شاید هم بتواند امید خودش را به قدرت فزونی بخشد و شاید هم دلبستگی او به رشته های گوناگون دانش زیادت پذیرد وشاید هم از خرافه‌ها بیشتر روی گردان شود . واین همان اثر یست که داستانهای علمی (اسکیمکه فیکوم) بر مردم به جا میگذرد .

شمار آدمهای کوکی درین فلم زیاداست

...رگن سهنا

شده‌اند ـ منظورم‌ترکیب نیست ـ منظورم وصل شدن است . برای این میگویم «وصل» نه تر کیب که رویداد ها در گونه یی از خلا ظاهر میشوند ودر همین خلاء ناپدید میگردند .

پینه ها یی که گفتم ، باهم پیوند منطقی ندارند . حادثه ها نیزپیوند منطقی ندارند . همه چیز با همه‌چیز وهمه کس با همه کس بیگانه‌است، نامانو س است . درست جوش نمیخورد ، حادثه ها خصلت‌میخانیکی دارند و آدمها کوکی هستند ،همان نتیجه گیری ول بدست میاید

وبازهم (شتروگن سنهای) بیچاره که تمام زورش را به کار میبرد تا این خصلت میخانیکی رویداد ها را از میان بر دارد ، تا همه چیزرا باهمه چیز ، وهمه کس را با همه کس آشتی دهد . ولی‌باز هم تلاش او بیهوده است .

هزار و یک گپ

همکار دایمی این صفحه بناغلی احمدغوث زلمی عکس جالبی برایم آورد که در همین صفحه بنظر تان میرسد.

اوعلاوه ازعکس مضمون دیگری بنام «صحبت های لاله کو» نوشته بمن سپرد که آنراهم درهمین صفحه میخوانید ، درمورد این عکس نمیدانم چه بنویسم ، عکس لوحه یك کورس سواد آموزی است اماچه سواد آموزی یی، بهرحال عکس جالبی است، حال من باکار های دیگر کاری ندارم صرف میخواهم بدانم حال واحوال سواد آموزان این کورس چگونه خواهد بود، زیرا طوریکه می بینیم «سواد» دریك سطر و «د» درسطر دیگراست.

خوب ازتبصره میگذریم خودعکس همه چیزرا نشان مید هد یا بقول معروف عکسی است گویا .

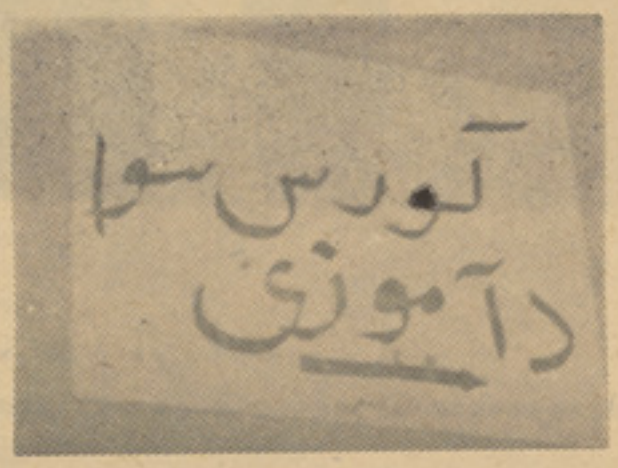

صحبت های لاله کو

لاله کو برایم گفته بود که هروقت خا نه ایشان رفتم چون کسی ازمن روگیر نیست باید بدون دق الباب داخل شوم صبح و قتیکه به منزل شان رسیدم در وازه حو یلی بازبود امابا آنهم میخواستم که تك تك کنم زیرا بداخل حویلی زنی رادیدم که موهای خودرا با یك روی پاك پیچانیده بود همینکه مرادید طرفم آمد خواستم من ازش رو بگیرم که نزدیکم آمد سرم رادور دادم دیدم گلوبچه لاله کو است موهای خودرا بیکدی ها بسته نموده گفتم گلوجان این چه حال است زنها رادیده بودم امامرد هارانه که بیکدی بزنند گفت توبه ای گپ هانمی فهمی بیادر ون که پاپا منتظر تاست بعدا به طرف پاپای گلو یعنی لاله کوی خودم شتافتم لاله کو را مشغول مطالعه مجله یافتم بعداز احوال پرسی بساط گفتگوی ما طبق معمول شروع شد . لاله کو گفت: گلورا دیدی گفتم بلی اما ... نگذاشت حرفم را تمام کنم گفت: حال موهای خودرا هم بیکدی میزنه وهم مراگاهی پاپاجون وگاهی په په گل صدا میزنه ونتی خوده هم ازهمی گپ ها نر نگی میزنه. میخواستم چیزی بگویم امالاله کو برایم گفت گمشکو بچیم اینارا خدا اصلاح کنه چقدر بگویم ،چقدر مردم نوشتند و گفتند امافایده نکرد. ازبیرون قصه کوکه چه دیدی ، چه کدی بازنوبت مه است که چشم دیدهای خوده برت قصه کنم . گفتم:

بسیار خو ب نو بت ا و ل ازمن شد شروع نمودم وگفتم لاله کو جان کدام چیز جالب ندیدم امایریروز خانهٔ ماعجب ر قسم لت خورد گفت چطور ؟ گفتم این قسم که روز سیزده صفر بود و مادرم هم بنابه پیروی ازرسم ورواج قدیم شروع کرد به خانه تکانی نجیب، یعنی که نه چته ماند ونه دره ونه دیواره ،قالین وبالشت وتوشك وخلاصه تمام اسباب خانه ره همرای یك چوب کلان زده میرفت ومیگفت ، غم هستی، درد هستی ، سرگردانی هستی هرچه هستی برای وقتیکه پرسیدم مادر چرا اینطور میکنید گفت بچیم شما به این چیز ها نمی فهمید گفتم درست است که نمی فهمم اما این گفتار وزمزمه و چوب کاری شما چه معنی دارد گفت ازخاطریکه سال آینده غم ودرد وغیره دهخانهٔ تاثیر نکند. منهم ز ترس اینکه مبادا نوبت من برسد وکدام لت بخورم خانه راترك گفتم. لاله کو گفت: خی همی گپ بودکه ننی گلو هم یك چوب کلا نه گرفته بود وخانه رهچوب کاری میکرد؟ گفتم شاید اما شماره که غرض نگرفت؟ آهی کشید وگفت نی بابا حالی ننی گلو کت مه چندان دادوطلب نداره ومیگه که ریش سفید شد یم. لاله کو گفت دیروز رفته بودم به سرویس نسایی شفاخانه مستورات ازخاطریکه یك کسی مریض بود پرسیدم که رویه وپیش آمد دکتوران ونرس ها مقابل ایشان چطور است آ نهم بدون اینکه به سوال مه جواب بته گفت که درشفاخانه چند دانه پشك است که شب های آمده یرعلاوه اینکه میومیو میکنند و مر یض هاره به خواب نمی گذارند به الماری هاییکه پهلوی مریض هااست بالا شده وخورا که ومیوه ها یشانرا میخورند ویك شب پشك در بین الماری قید مانده نمی دانم ازبس خورده بود خسته شده بود که نتوانسته از الماری برآید یا کدام گپ اگر بود بهرحال پشك در گفت: اگر میخواهند مریضان سرویس نسایی الماری قید مانده و صبح وقتیکه نرس موظف آمده ومیخواست الماری راباز کند که پشك میو گفته خیز زدو نرس بیچاره چیغی کشید وازترس ازحال رفت.

گفتم لاله کو تقریبا عین قصه شما یك گپ یادم آمد : روز گذشته به عیادت یکی از رفقا که به سرویس صدری ابن سینا بستری است رفته بودم وی از مو شهای آنجا یاد آورشد وگفت که آنها از دست مو شهاروز ندارند. لاله کوخندیده گفت شکل موش وپشك در همه جا است همین ننی گلوتلك ماخزیده وده به شپز خانه وتحویلخانه وجاهای دگه نصب کده ولی هرچه میکنیم که موش کم شوه زیاد شده میره.

لاله کوگفت گوش کویك قصه دیگر راواینطور گفت: یکی از رفقایم که شعبه کار شان در مکروریان است ازدست بعضی مردم گله کرد وگفت که بعضی ها به بلاك هابالا شده وسری به یك شعبه میزنند وچیزی میگو یند بعداکه به اصطلاح وقتی که شرمك شان پرید ازتشناب های آنجا استفاده میکنند ووقتیکه هم میبرایند دروازه تشناب رابازمیگذارند گفتم لاله کو این عجیب ترك است لاله کوگفت آن بچیم حال مام فهمیدم که چه کنم اگه تصادفا از آنجا هامیگذشتم وبه تشناب ضرورت پیدا کردم همان کار رامیکنم. گفتم لاله کو باید شما اینطور نفر هارا نصیحت کنید در حا لیکه ... گفت شو خی کردم بچیم حال از یخن ما نگی در اخیرلاله کوگفت خی بخی که برویم بیرون ازهوای خوشایند کمی هواخوری کنیم باقی صحبت ماباشد برای روزدگر .

بدون شرح

بقیه صفحه ۱۰

ممیزات مساوات اسلامی

جتماعی وکمك های اجتما عی ایکه
صلحت عمومی مردم ،متقا ضـــی
ی باشد ،بصورت یکسا ن وبرابر،
وجایبی‌دارند که‌بایستی‌آنرادربرابر
جتماع خویشی انجام بدهند و هر
رد ،در حدود یکه توان واستعدا د
لی اشی اجازه بدهد درراه فراهم
وری اسباب رفاه افراد اجتـــما ع
جدانه تلاشی کنند وسهمی را که
زعنصریت وی درا جتماع تو قـع
رود ویا این عنصر یت، آن سهم
ا بردوشی او میگذارد ، پیـــروز
ندانه ایفا نمایند.

ج: برقراری مساوات در قوا عد
راث اسلامی واحترام به‌آن قواعد،
ز تاکیدات دیگری است که اسلام
رزمینهٔ تطبیق مساوات همه جانبه،
ه‌ترتیب زیر بعمل می آورد :

اول ـ هیچ برادر رانمیتوان در
سهم وا ستحقاق میرا ث ،بربراد ر
یگر ترجیح داد و حق یکی را در
برابر آن دیگرشی یابکلی سلب‌نمود
یا کمتر از اندازهٔ وی تعیین‌کرد.

دوم ـ اسلام هیچگاه نمی‌خواهد
حقوق میراث یك‌فرد انا ثدر برابر
ن‌فرد ذکور، سلب ساخته شـد ه
طبقهٔ اناث رادر برابر طبقهٔ ذکور
چنانچه‌این‌وضع‌درمیان‌مردم‌جاهلیت
ین وضع درمیان مردم جا هلیـت
مین، رائج بود،ولی هنگا میکه‌دیـن
سلام بحیث قانونی نجات بخشای
دنیای بشریت ،وارد جهان آشفتـهٔ
انسانها گردید ،بااین جر یا نواین
روشی جاهلیت ،سخت مبارزه کردو
بالاخره به اساسی فلسفهٔ پیروز ی
حق برباطل ،این نوع نا بسا مانی
های اجتماعی را مردود سا خـت و
پیروان این روشی ضد انسا نـــی
را مورد نفرین قرار داد، اگر چـه
درکمال تأسف اظهار باید کرد که
درین عصر دانشی وعصر یکه زمزمهٔ
عدالت اجتماعی وحق شناسی ، در
فضای جهان ما می پیچید ،باز هـم
هستند ملل‌پیشر فته‌یی که‌هنوزهم
حقوق میراث رابصورت مساو یانه
درمیان صاحبان میرا ث ،برسمیت
نمی شناسند وحقوق طبقهٔ انـا ث
رادر برابر طبقهٔ ذکور یا اصـــلاً
سلب میکنند و یا لااقل‌کمتروناچیز
تر مینمایند که‌این ، بذات خـــو د
ظلمی است صریح ،وانحرا فی‌است
آشکار،و عملی است منا فی اصل
مساوات وبرابری .

سوم‌ـ قانون مساوات ا سـلا م
بر هیچکس اجازه نمی دهد تـــا
با سفار شی ها ویا وصیت هـــا
حقوق یك فرد از افراد مستحـــق
میرا ثرامحروم سازد وبه اسا سی
پیروی از خواهشات‌خا ص خویشی
این یکی را مستحق وآ ندیـگر را
محروم وانمود کند.

بقیه صفحهٔ ٤٦

بناغلی خیال

ورس دلربا نوازی نیز دارد کـــه
اگردان مـذ کور تحـــت نظر و
هنمای محمد سلیم به فراگرفتن ـ
ربا می پردازند که نتیجه ایـــن
ورس نیز اطمینان بخش میباشد .

ز : ـ آمریت موسیقی گذ شته از
ن کورسها در آینده قریب چهـار
ورس موسیقی دیگری را افتتا ح
واهد نمود این کورس ها را چهار
ر استاد که عنقریب ازیکی ازممالك
وست باآلات موسیقی آن میر سـد
تدریس خواهد نمود همچنان درنظر
است تا متخصصین ورزیده برای ـ
تنظیم رقصها واتن های ملی وتکنیك
فراگرفتن آن استخدام گرددهمچنان
در نظر است این آمریت فیستوا لی
را ازهنر مندان ولایات در ایام‌فرخنده
جشن جمهوری درمرکز دایر نماید.

این بود شرح مختصری ازفعالیتهای
آمریت موسیقی که‌بطور خـــلا صه
تقدیم گردید.

بقیه صفحهٔ ۷۰

مردی بانقاب بقه

ایلا بااحساس وحشت پرسید: پدر منظورت ازین حرفها چیست ؟

بنت لختی به تفکرپرداخته‌پاسخ داد: شاید ... شاید بتوانم از روی فیلمی که‌دیروز برداشته‌ام‌به نتیجه‌ی برسم من امروز این مطلب راتکرار متذکر شده‌ام وازروی بسیارکارهای که کرده‌ام برایم به‌تجربه ثابت شده واکنون باور میکنم مردی که عکسها رامی خرد، صاحب مغازه ای در ـ خیابان وردو می با شد ، او بمن گفت که عکسهای بر داشتگی مـن از لحاظ کیفیت درهر بار عکا سـی نسبت به سابق بهتر می‌شود.

من یك مرغ آبی ماده را درآشیانه اش عکاسی کرده‌ام این فیلمبر داری درست زمانی صورت گرفته که‌چوچه هااز تخم بیرون می‌آیند ،هنوز نمی دانم که‌عکسها از شستن چگونـــه می‌برآیند ،زیرا هنگام عکاسی‌فاصلهٔ من ازلانهٔ مرغابی یك‌کمی دوربود...

ایلا بیش ازین نخواست بحث را ادامه دهد.

عصر یك مرد بیگانه رابه رو ی خیابان دید که مقابل دروازهٔ ورودی ایستاده عمـــارت مایتری را تماشا می‌کرد، او مردی بودکه لباس مناسبی به‌تن داشت وازروی شیشه های‌گرد عینکش بیشتر به امریکائی هامیماند ووقتی اوبا ایلا داخل صحبت شد از روی لهجه‌اش در امریکا بودن برای ایلا هیچ جای ترذید باقی‌نماند .

آن مرد پرسید: اگر سهو نکنـم شما ماد موازل بنت هستید؟وو قتی ایلا بااشاره سر حرفش را تصدیق کرد ،اوبه معرفی خود پرداخت:اسم من براد است من به‌حسب اتفا قدر همین نواحی گردش می کردم و ـ تصادفا بیادم آمدکه شما در همیـن نزدیکی ها سکونت دارید. برادرشما این‌حرف رابمن گفته‌بود .

ایلا پرسید :شما دوست را ی ـ هستید؟

براد بالبخندی پاسخ داد: اصلانی من بااو در کلوپی که هر دو یمـان عضویت داریم آشنا شده ایم ولهذا آشنایی ما محدود به چهار دیـوار کلوپ است.

او هیچگونه کوششی برای نزدیك آمدن نکرد، وغالبا هم انتظار نداشت پس‌از تذکر آشنایی خودبارای بـه داخل عمارت دعوت شود، برخلا ف پس ازتذکر دربارهٔ وضع هوا کـه نشان میداد به آداب انگلیسی خوب وارد است ،او راه جنگل را پیش گرفت این محل‌برای موترداران‌محل بسیار مطلوب برای گردش وتفریح بشمار می‌رفت وازهمین جهت‌وقتی چند لحظه بعد ایلاآن مرد را سوار یك موتر درحال عبور ازآن محل‌دید هیچ تعجب نکرد.

آقای براد کلاهش را بعنوان‌تعظیم ازسر برداشت ولی ایلا طرف مقابل براد راندید وهمین موضوع حس کنجکاوی وی‌رابیدار ساخت ایـلا دروازه راباز کرده به‌روی خیا با ن قدم‌گذاشت به‌روی تنهٔ یك در خت شخصی نشسته غرق مطالعهٔروز ـ نامه‌بودپایپی‌بزرگی هم‌میان‌دولبش گذاشته پیهم دود می‌کرد.

یك ساعت بعدو قتی ایلا بار دگر از عمارت خارج شد ،آن مرد هنوز هم آنجا نشسته بود، اما این بار سر جایش ایستاده بود.

مردی بودقوی الجثه که بیشتر ـ بیك فرد نظامی شباهت داشت وقتی ایلا بطرف اودید، آن‌مرد رویش را بیك طرف بر گرداند از لحاظخاصی عمارت مایتری تحت مراقبت‌گرفتـه شده بود.

ایلا نخست دچار وحشت شد،اما پسانتر با خوشحالی جانب دهکـده روان شد تااز آنجا به‌الك تیلفـونی گزارش داده ازاو علت نظارت را جویاشود.

او درسر موقع به بستر رفت و وزنگ ساعت را درست به‌سه برابر کرد.

ایلاپیش ازآنکه‌ساعت‌بصدا درآید ازخواب بیدار شد.

فورا لباس پوشیده‌فرود آمد تابرای خود قهوه درست کند وقتی ازبرا بر دروازه اتاق پدرش میگذشت ،پدرش اورا صدازد: ایلا اگربمن ضرور ت پیداکردی ،من بیدار م.

ایلا صمیمانه جواب داد: پدر از لطفت متشکرم،که‌وقتی وجود پدررا در کنار خود احساس نمود خوشحال شد.

نا تمام

پرده های هنری

تهیه ونوشته ی محمد اسرائیل رویا

غزل دل انگیزی از سعدی :

بامدادن که تفاو ت نکند لیل و نهـــار
خوش بود دا من صحرا وتماشای بهار
صوفی ازصومعه گو، خیمه‌بزن‌درگلزار
وقت آن‌نیست که درخانه‌نشینی‌بیکبار
بلبلان وقت گل آمد که‌بنالند زشوق
نه کم‌از بلبل مستی توبنال‌ای هشیار
این همه‌نقش عجیب‌بر درو دیواروجود
هرکه فکرت‌نکند نقش‌بود بر دیوار
آفرینش همه تسبیح خداوند دل‌است
دل نداردکه ندارد به‌خداوند ا قرار
کوه‌ودریا ودرختان همه در تسبیحند
نه‌همه مستعمان فهم کنند این اسرار
تاکی آخرچو بنفشه‌سر غفلت درپیش
حیف باشدکه‌تو در خوابی‌ونرگس بیدار
آدمی زاده گر در طرب آیدچه عجب
سرودر باغ‌به‌رقص آمدو بید و خیار
ژاله برلاله فرود آمده‌هنگا سحـــــر
راست‌چون عارض‌گلگو نه‌غرق کرده یار
بادبوی سمن آورد وگل‌وسنبل و بیـد
در دکان بچه رونق بگشاید عطـــار

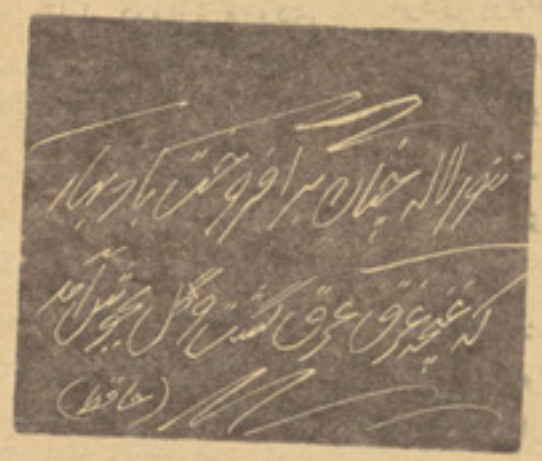

از اشعار دری خوشحا ل ختك:

جای من نیست

از ودل برگرفتن کار من نیســـت
که‌از جان سیر گشتن کار تن نیست
چمن راگرچه گلهایش شگرف است
ولی همچون رخت‌گل درچمن نیست
مراگویی بگو وصف دها نـــــم
چه‌گویم چون درو جای‌سخن نیست
من و سودای رو یت تا که هستم
اگرچه خود ترا پروای من نیســـت
چراخو شحال راگو یی که چو نـــی
مگر ازچهره او مبر هن نیســـت

• • •

گفتم: رخ‌تو بهار خنـدان منست
گفت: آن‌تونیز باغ‌و بستان منست
گفتم: لب شکرین‌تو ان منست
گفت: ازتو دریغ‌نیست‌گرجان منست
(فرخی)

(کمپوزسیون وتحرك)

درین تابلو از خط باتغیر شکل استفاده‌شده، به‌گونه‌ای که کشش های خط نستعلیق‌و شکسته « کمپو زیسیون» را تکمیل مینماید .

تابلوی مذکور گذ شته از اینکه یك کمپو ز یسیو ن ابسترکت است‌ازنظر«بصری» اوپ آرت می‌باشد .

در مورد اوپ آرت‌درشماره های آ ینده سخن خوا هیم گفت .

بر چهره گل نسیم‌تو بر و ز خـــو شست
برطر ف‌چمن‌روی دل افـــرو ز خوشســـت
ازدی که‌گلشـ ت هر چه‌گویی خو ش نیست
خو ش‌باش وزدی مگو که امروز خو شست
(خیام)

این تابلوی خط که‌شبا هت زیادی به نقاشی ابستره دارد، سیاه مشق نستعلیق است.

سیاه مشق چنانکه ازنامش پیدا ست سیاه کردن فضای کاغذ است بطو ریکه کلما ت وحروف یك شعر یایك مطلب طوری روی هم به تکرارنوشته شود که در عین حـال یـك « هار مـــو نی » قشنگ را بوجود آرد بسبب همین است که سیاه مشق علاوه ازینکـه ورق تمرین خطاط میباشد یك تابلوی ار زنده نیز هست .

درسیاه مشق بالا گذ شته از هار مونی د لپذیری کـــ دارد تمام حروف و کلما تیکه بتکرار آ مده از هـم فـر ق نمی شود و این بهترین‌ثبوت چیره د ستی خطاط می توانـ باشد .

این « قطعه » اثر مـــیر عبدالرحمن خطاط بـز ر گ افغانستان متوفی۱۲٦۸هجری قمری است .

میر عبدالر حمن مو جـ شیوه نو خط نستعلیق‌درعصر تیمـو ر شاه سدو زا ن میزیسته و نام وی مثل میر عماد باخط نستعلیق همرا است .

و هنرمندان

تابلوای از پیکاسو

در اوایل سالها ی۳۰ پیکاسو نقا شی هسپانوی آثاری‌بوجود آوردکه هرچندمتشکل ازخطوط منحنی آزادبودند ولی بعلت سطوح مستوی وکمپوز سیو نهای متداخل ،کوبیزم محسوب میشد ند ، آثار مهم‌این دوره‌نظیر (دختربا‌آیینه) دارای رنگ های در خشا نو سطوح مزین هستند ولی درعین حال داخل تصرف وتغیر شکلی که دراندام هاصورت، گرفته وابستگی به «مو ضوع» وبیانی‌است که‌حالات و سکنات آ نرا عیان میسازد.

(خواب) که درسا ل۱۹۳۲ نقاشی شده‌نمونه بارزی از ین شیوه است این‌تابلو تصویر زنی‌رادرحال خواب‌نشا نمیدهد که‌بااشکا ل منحنی‌وکل ی رنگ های شدید ،نقاشی شده است.

نمایش وجوه مختلف یك شی ،که‌ازخواص کوبیزم‌است دراینجا نیز به‌نحوی خودبخود درترکیب‌رخ‌ونیم رخ دختر که‌باچشما ن‌بسته ولبخند مختصری برشا نه‌اش تکیه‌کرده وبه خواب رفته اعمال‌شده است .

این‌تصویر حالات‌نفسانی ی‌بعضی ازفیگور های آثارانگروهانری فوز لی‌رابخاطر می‌آورد کیفیات تزیینی (اکسپر سیو)ساختی وحتی سور یالیستی‌بنحو ی کاملی دراین‌تا بلو باهم تلفین‌شده اند.

پابلو پیکاسو

«معماری اصیل افغانی»

تا بلوی مقابل باز گوای از معماری اصیل افغانی است .

شیوه نقاشی این تا بلو گرافیکی ، متمایل به پاپ‌آرت بوده و کمپو زسیون و طرز بیانش تا اندازه ای به‌کوبیزم شباهت دارد .

هدف از ارائهٔ چنین یك تابلوای احیای پدیده ها ی اصیل هنری ایست که‌میشود باروش تازه تبارز د هیمشان و یابگفته ای‌مدرن‌اش سازیم.

یعنی می توانیم در معمار ی امروزی خویش مو تیف ها ، نقش ها ارسك ها (نقوش اسلیمی) و طرح های کاملا افغانی را بکار بریم .

اگر از مطلب دور نرویم گفته می توانیم که بسیاری از پدیده های فر هنگی : چه‌شعر یا موسیقی ، چه نقا شی و مجسمه سازی و بالاخره حتی معماری اگر از مایه های‌اصیل فرهنگی ما بار ور گرددودامنهٔ آن به عصر کنو نی گسترش داده شود بدون شك فرهنگ ما تحول نموده واصیل‌خواهد ماند . کوتاه سخن : تقلید ناآگا هانه از دیگران‌به‌مفهوم نوآوری به فر هنگ ملی ما سخت لطمه می زند .

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

کور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲۴دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

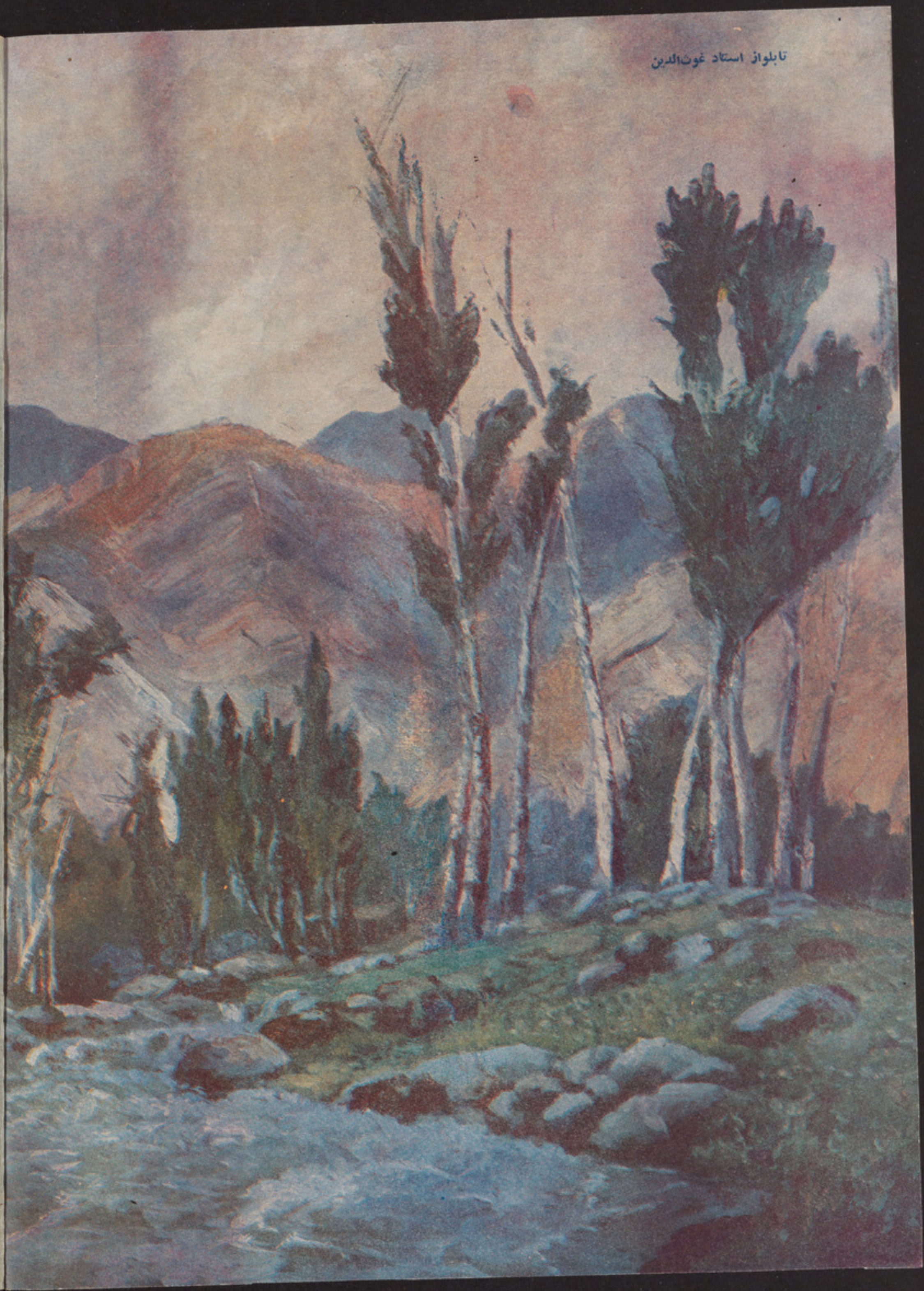
تابلواز استاد غوث‌الدین